

"مهره سرخ"

شب شعر

"سیاوش کسرائی"

(ص ۳۲)

دیدگاه های حزب کمونیست برتقال

گفتگو با

"الوادور کونیال"

(ص ۱۳)

زیر شعار "حزب فقط حزب الله"

چهار حزب

سیاسی-مذهبی

حق حیات را از

همه گرفته اند

(ص ۱۵)

2-

راه

۳۲ صفحه

توده

دوره دوم شماره (۴۳) آذرماه ۱۳۷۴

ضرورت "اتحاد ملی" در "جبهه آزادی"

تدارک شیخون به

"جنبش آزادیخواهی"

جنبش آزادیخواهی مردم ایران، در برابر یک آزمون بزرگ تاریخی قرار گرفته است. پیروزی در این آزمون تاریخی، در گرو "اتحاد" نظری و عملی مردم ایران در وسیع ترین "جبهه" است.

این اتحاد، که اهدافی فراتر از رویدادهای مرحله ای (نظیر انتخابات) دارد، نه می تواند و نه باید تشکل های سیاسی آزادیخواهان و حقیقت پذیران مذهبی ایران را نادیده انکار. همان اندازه که نمی تواند آنقدر در پیله تحلیل های دهه ۳۰ و ۴۰ از اوضاع ایران و جهان باقی بماند تا بیوسد! از صدر مشروطیت تا لحظه کنونی، جنبش انقلابی مردم ایران، در انتظار اتحاد نیروهای "ملی"، "ملی-مذهبی"، "مذهبی" و "مارکسیست" ایران، آنقدر مانده، تا به بیراهه کشانده شده است! براساس همین واقعیت است، که آزادیخواهان و حقیقت پذیران مذهبی نیز تا با انحصارطلبی و دافع نگویند، -هراندازه هم که در رثای آزادی ها بگویند و بنویسند،- اعتمادی را در حد عمل و اتحاد مشترک با آنها برنمی انگیزند. حکومت طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته، که انقلاب ایران را زیرپوشش ارتجاعی ترین قوانین مذهبی، تسلیم سرمایه داری غارتگر داخلی کرده و برای پیوند کامل با سرمایه داری جهانی و جلب حمایت آن برای تداوم حیات خود، بلندترین گام ها را برمی دارد، تنها در برابر اتحادی با این وسعت به عقب رانده خواهد شد. تحولات اساسی در ایران از این مرحله به بعد آغاز می شود! بیم و هراس حکومت، که در این روزها در تهران و در میتینگ های خیابانی "انصار حزب الله" به رهبری "آیت الله جنتی" و با خط و نشان کشیدن های مکرر علیه ملیون، آزادیخواهان و دگراندیشان به نمایش درمی آید، خود، گویاترین سند بر ضرورت اتحاد همه نیروهای میهن دوست - با حفظ هر اندیشه و باور مذهبی - برای مقابله با گروه بندی است، که با همین میتینگ ها و نمایش ها، می خواهد به جنبش آزادیخواهی شیخون بزند! و این شیخون را خواست مردم مسلمانی اعلام کند، که خود قربانی پایمال کنندگان اهداف استقلال طلبانه، آزادیخواهانه و عدالت جوینانه انقلاب سال ۵۷ هستند! هر ساعت و روز، که برای مقابله با این توطئه از دست برود، یک روز بر حیات خائنانه به انقلاب بزرگ مردم ایران افزوده می شود!

برخی دیدگاه های چپ انقلابی

(ص ۲۶)

حزب

و

ضرورت وحدت

(ص ۲)

پاسخ به فراخوان

حزب ملت ایران

(ص ۹)

نظرات

"پروانه فروهر"

(ص ۵)

اطلاعیه "راه توده" در ارتباط

با تظاهرات "انصار حزب الله"

سلام بر انگلیس،

مرگ بر توده ای

(ص ۱۸)

ایران در کمند

انحصارات فرامیلتی

(ص ۲۶)

براساس کدام واقعیات

وحدت حزب ضروری است!

سیاست "اتحادها"

شود! تا وقتی چنین نشود، واژه‌ها نیز در جای خود نمی‌نشینند و سردرگمی تا آنجا ادامه خواهد یافت که سرانجام، توده مردم مذهبی نیز در برابر ما قرار خواهند گرفت. و این در حالیست، که همه آنها می‌توانند و باید در جریان مبارزه برای آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک خویش در کنار ما قرار گیرند. جالب است که در فراخوان حزب ملت ایران نیز به این مهم همانقدر توجه شده است، که به اصل فعالیت در داخل کشور توجه شده و بهمین دلیل بحث قانون اساسی پر نقص جمهوری اسلامی پیش کشیده شده است. (به متن فراخوان حزب ملت ایران و همچنین "پاسخ راه توده" بدان در همین شماره مراجعه کنید.)

بحث مربوط به "وحدت" و "اتحاد" سال‌ها پیش در حزب توده ایران، بحثی خاتمه یافته تلقی شد و چارچوب دقیق آن نیز اعلام شد. برخی حواشی این بحث بازمی‌گردد به سال‌هایی که وحدت حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان مطرح بود و همانگونه که در بسیاری از اسناد منتشر شده حزب آمده است، سرانجام این نتیجه گرفته شد، که دوحزب دارای ایدئولوژی، مشی و سیاست واحد، با هدف وحدت طبقه کارگر ایران باید با یکدیگر وحدت کنند. کنفرانس وحدت نیز با همین هدف تشکیل شد و این دو سازمان درهم ادغام شدند. (ما در اینجا به شیوه عمل، حاصل توافق و یا دیگر مسائل مربوطه کاری نداریم، بلکه بیشتر منظورمان اشاره به یک نمونه تاریخی و ایدئولوژیک است) حزب ما با همین فرقه دمکرات (زمانی که در حکومت بود) و حزب دمکرات کردستان ایران، جامعه سوسیالیست‌های ایران و سپس حزب ایران (که بعدها به جبهه ملی ایران پیوست) یک جبهه اتحادی داشت. بنابراین حزب توده ایران فقط زمانی می‌تواند با یک حزب سیاسی به وحدت برسد، که مسائل ایدئولوژیک فی مابین حل شده باشد و هماهنگی در مشی سیاسی، برنامه عمل و تاکتیک‌ها نیز به توافق تام و تمام دست یابد. نظیر همان مسیری که با سازمان فدائیان خلق ایران- در سال‌های پس از پیروزی انقلاب- در تمام‌ترین اصول خود طی شد و با احتمال بسیار، اگر جمهوری اسلامی به آزادی‌ها همه جانبه نیآورده بود و ضریات سازمانی به حزب ما و سازمان مذکور وارد نشده بود، روند وحدت سیر طبیعی خود را تا پایان طی کرده بود.

بنابراین ما می‌توانیم براساس عام‌ترین نیازها و خواست‌های یک مرحله از جنبش انقلابی، با متحدین مرحله‌ای خویش که خواست‌های جنبش و یا حتی بخشی از این خواست‌ها را برنامه عمل خویش می‌دانند و نمایندگی اقشار و طبقاتی را برعهده گرفته‌اند، که در این مرحله در جنبش انقلابی قرار دارند، دست اتحاد بدهیم. اتحادی که ای بسا ممکن است در یک دوران طولانی نیز ادامه یابد، اما زمان کوتاه و یا بلند این اتحاد کوچکترین ارتباطی با "وحدت" ندارد، مگر تحولات بنیادی در متحدان بوقوع بپیوندد. براین اساس وقتی اطلاعیه کمیته مرکزی تصریح می‌کند: «ما خواهان وحدت با نیروهای مترقی هستیم» هر خواننده توده‌ای و یا حتی غیر توده‌ای حق دارد از خود سؤال کند، حزبی که جهان بینی خویش را سوسیالیسم علمی اعلام داشته، چگونه در پاسخ به فراخوان حزبی که مدعی این جهان بینی نیست و همگان را بر سر عام‌ترین خواست‌های این مرحله از جنبش، یعنی "آزادی‌ها" و "مردم سالاری" به وسیع‌ترین اتحادها در وسیع‌ترین جبهه‌ها فرا خوانده است، خواست وحدت "نیروهای مترقی" را مطرح می‌سازد؟

نیروی مترقی

آیا "مترقی" بودن به معنای طرفدار سوسیالیسم علمی بودن است؟ با قاطعیت باید گفت: خیر! و بدین ترتیب بر هرگونه تلاش بمنظور توجیه کردن اشتباهات خط قرمز کشید: "مترقی" امری نسبی است، که در شرایط مشخص و معین قابل تفسیر و تحلیل است. مثلاً فلان حزب و یا سازمان سیاسی (صرف نظر از اینکه مذهبی بوده است، یا غیر مذهبی- مارکسیست بوده است، یا تروتسکیست و...) که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، در برابر تعمیق دستاوردهای انقلاب پایداری می‌کرد و یا با چپ روی خود، موجب تقویب مواضع نیروهای ارتجاعی می‌شد، درعمل غیر "مترقی" بود. همان سازمان‌ها و یا احزاب اگر امروز از بازگشت آزادی‌ها به جامعه سرسختانه دفاع کنند و از این نظر در برابر ارتجاع و حکومت بایستند، بدلیل همگامی با عام‌ترین خواست‌های مرحله کنونی جنبش مردم "مترقی" محسوب می‌شوند. بنابراین ترقی خواهی و یا مترقی بودن (که امری نسبی است) ارتباطی با کارپایه‌های ضروری- ایدئولوژیک- وحدت ندارد!

واژه‌ها و کلمات در ادبیات و فرهنگ سیاسی حزب توده ایران، پیوسته معنی و مفهوم مشخص داشته است. این فرهنگ، چنان در ادبیات سیاسی ایران جا افتاده است، که حتی برای بسیاری از مخالفان و یا منتقدان حزب ما نیز، هرگاه متنی سیاسی را در کنار و یا در مقایسه با متون دیگر خوانده‌اند، تشخیص کلام حزب توده ایران در میان همه دیگر کلمات و جملات کار دشواری نبوده است. کوشش زنده یاد "تیک آتین" در این زمینه، که بصورت واژه‌نامه سیاسی و برگرفته از سلسله درس‌های رادیو "پیک ایران" توسط حزب توده ایران منتشر شد، آشنائی با فرهنگ سیاسی حزب توده ایران را برای نسل جدید توده‌ای و بسیاری از دیگر نیروهای چپ ایران آسان ساخت. همین واژه‌نامه، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ با برخی تجدید نظرها و افزوده شدن معنای واژه‌های جدید بدان، در چند نوبت تجدید چاپ شد و در اختیارهمگان قرار گرفت. به گونه‌ای که اغلب نقش کتاب بالینی را برای مطالعه کنندگان آثار حزب توده ایران داشت. همه این تلاش‌ها بدان هدف بود، که توده‌ای‌های نسل جدید و بطور کلی نسل‌های آینده بدانند واژه‌ها نزد حزب توده ایران معنایی دقیق و از پیش تدقیق شده را دارد و هر کس نمی‌تواند به زعم خود، لغات و اصطلاحاتی نادقیق را برای بیان یک مضمون سیاسی- طبقاتی بکار بگیرد. بویژه وقتی قلم برای یک سند تاریخی روی کاغذ می‌رود و از نام کمیته مرکزی حزب توده ایران برای اعتبار بخشیدن به آن استفاده می‌شود!

این یادآوری مقدمه‌ای بود برای چند تذکر، (با برگرفتن فقط چند نمونه) پیرامون اطلاعیه‌ای که با امضا و مهر "کمیته مرکزی حزب توده ایران" و در ارتباط با فراخوان جدید "حزب ملت ایران" بمنظور تشکیل یک جبهه فراگیر "مردم سالاری" صادر شده و در اختیار عموم قرار گرفته است. (متن کامل این اطلاعیه را در همین شماره "راه توده" و در کنار برخی از دیگر اطلاعیه‌ها و اعلام همبستگی‌ها می‌خوانید)

جبهه

در فرهنگ سیاسی حزب توده ایران، "جبهه" پیوسته و در هر مرحله از جنبش انقلابی و یا تحول طلبی در ایران، بار طبقاتی معین داشته است و این بار طبقاتی در نام پیشنهادی حزب ما برای تشکیل "جبهه" متبلور بوده است. برای مثال در دهه ۳۰ و ۴۰ حزب ما، در یک دوره معین که دفاع از آزادی مطبوعات ضامن تعمیق آگاهی مردم و مبارزه با دیکتاتوری دربار بود، مبتکر "جبهه مطبوعات طرفدار آزادی" شد. "جبهه ضد فاشیسم"، "جبهه متحد ضد استعمار"، "جبهه واحد ضد دیکتاتوری"، "جبهه متحد خلق" و... هر یک فشرده‌ای از تحلیل دقیق و همه جانبه شرایط روز ایران و مرحله‌ای از جنبش مردم ایران بوده است. یعنی، به مفهومی دیگر، هرگاه حزب ما به تحلیل همه جانبه و دقیق شرایط لحظه تاریخی دست یافته است، شعار تاکتیکی خویش را برآن اساس تنظیم و اعلام کرده است. بنابراین شرط نخست، تعیین شعار تاکتیکی، همانا تحلیل دقیق جامعه و مرحله‌ایست، که جنبش مردم در آن بسر می‌برد. حتی براساس همین اشاره بسیار کوتاه نیز، هر توده‌ای و یا حتی فرد سیاسی وارد به واژه‌ها، کلمات و اصطلاحات مورد استفاده حزب توده ایران، پس از خواندن اطلاعیه اخیر، حق دارد از خود سؤال کند: "جبهه مردمی" یعنی چه؟ اتفاقاً حزب ملت ایران بدقت و با استفاده از فرهنگ و حتی لغات و اصطلاحات ویژه این حزب، جبهه پیشنهادی خویش را "جبهه مردم سالاری" نام نهاده است، که ما آنرا "جبهه آزادیخواهی" تفسیر کرده‌ایم. "جبهه مردمی" نامی است، که اطلاعیه کمیته مرکزی پیشنهاد می‌کند؛ در اینصورت "اسدا الله لاجوردی" و همه مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی هم، که حکومت کنونی را "حکومتی مردمی" معرفی می‌کنند و بارها آنرا بر زبان می‌رانند، بعنوان بخشی از مردم می‌توانند در جبهه شرکت کنند! بنابراین، مرزهای تفکیک "جنبش" از "حکومت" کجا تعیین می‌شود؟ بنظر ما پاسخ این سؤال زمانی پیدا می‌شود، که نیاز و خواست این مرحله از جنبش همراه با بار طبقاتی آن کشف

نیروی مترقی، الزاما دارای جهان بینی علمی نیست!

آنچه را در زیر می خوانید از واژه نامه منتشره حزب توده ایران برگرفته شده است، که به همت زنده یاد "امیر نیک آئین" جمع آوری و تنظیم شده است. در تمام این کتاب، هرگز "ترقی" مترادف سوسیالیسم و یا جهان بینی سوسیالیسم علمی نیست و "نیروی مترقی" نیز مترادف با حزب معتقد به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی، تلقی نشده است. بنا براین باید روشن باشد، که "وحدت" با نیروهای مترقی (که طیف گسترده ای را با افکار متنوع، در دوران های مختلف و در رویارویی با نیروهای ارتجاعی دوران می تواند در برگیرد) پایه استدلالی ندارد. درغیر اینصورت می توان نام حزب توده ایران را به نام "حزب مترقی" تغییر داد و همه نیروهای مترقی و ترقی خواه جامعه، (اعم از مارکسیست و یا غیر مارکسیست) را در شرایط کنونی ایران و برای مقابله با "ارتجاع"، که در واژه نامه حزب زیر بدقت معنی شده است، گرد هم آورد و به براساس این ترقی خواهی، با نیروهای ترقی خواه - در لحظه کنونی - به وحدت رسید!

مبارزه طبقاتی - پرولتاریا در مبارزه بخاطر حقوق خود، بخاطر دموکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون پیکار استفاده می کند. مطالبات اقتصادی کارگران اغلب با خواست های سیاسی درهم می آمیزد و ضربه ای اساسی را برانحصارهای سرمایه داری متوجه می سازد. در این مبارزه توده های عظیم دهقانان و قشرهای مترقی روشنفکران و دیگر اقشار دموکراتیک جامعه به پرولتاریا می پیوندند... (صفحه ۱۱۳)

ناسیونالیسم - امپریالیسم با تشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای رشد یابنده، اصطکاک ها ایجاد می کند و بین آنها تفاهت می افکند و بشدت می کوشد بیش از پیش لایه ای این ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند و از این راه نیروهای ملی و مترقی و انقلابیون را در این کشورها منشعب و پراکنده کند. (سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب برادر - صفحه ۱۲۴)

سه جریان عمده ضد امپریالیستی - در کشورهای صنعتی پیش افتاده، سرمایه داری با خشونت و حیل و کوشش می کند از تجمع و اتحاد همه ی طبقات و اقشار مترقی بدور طبقه کارگر جلوگیری بعمل آورد... (صفحه ۸۱)

- ارتجاع... فاشیسم و ملیتاریسم جلوه های ارتجاع هستند. مرتجع به کسی می گویند، که روش خصمانه ای با هر چه مترقی، نو، بالنده و پیشرواست، داشته باشد و برای حفظ یا احیای مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید (صفحه ۳)

ضرورت وحدت درونی حزب

شاید برخی ها، از اینکه این مسائل در نشریه مطرح می شود، چندان راضی نباشند و از این اندیشه حمایت کنند، که "حرف خانه را نباید بیرون برد!" این اندیشه و توصیه قابل پذیرش بود، اگر گویی برای شنیدن و پذیرش واقعیات وجود داشت. سکوت نیز جایز نیست، بدان دلیل که:

اول: همین نکته بینی ها شاید دقت ها را افزون کند!

دوم: از رشد سهل انگاری ها (حداقل) که از وزن و اعتبار حزب ما می کاهد جلوگیری کند!

سوم: لزوم بهره گیری از تمام ظرفیت و امکانات حزب را در دستور روز قرار دهد.

رشد جنبش در ایران (همانگونه که ما بویژه در یک سال اخیر بر آن بی وقته تاکید کرده ایم)، کار و عکس العمل متناسب با جنبش را از حزب ما می طلبد. شاید برای دوران کوتاهی، رکود نسبی جنبش اجازه برخی آسوده خاطری ها را به ما می داد، اما بپذیریم که این دوران سپری شده است!

درعرصه جهانی نیز تکاپوی همه احزاب چپ، مارکسیست و انقلابی جهان، اکنون حکایت از دوری گزیدن از آسوده خاطری ها و بسیج همه امکانات خویش برای سازمان دادن مبارزه نوین دارد. (اجلاس "ساتوپولو" و مصاحبه رهبر حزب کمونیست پرتغال را در همین شماره و با دقت بخوانید)

ما وقتی می نویسم، می گوییم و تکرار می کنیم، وجود «حزب توده ایران متحد، نیرومند و متکی به سیاستی انقلابی» یک ضرورت تاریخی است

(*) همین واقعیات را در نظر داریم. ضرورتی، که بویژه در دوران اخیر از جانب محافل گوناگون توده ای در داخل کشور نیز پیوسته و با احساس مسئولیت تاریخی، بر آن تاکید می شود و ما نیز همه گونه آمادگی خود را در این زمینه بی وقته یادآور شده ایم، اما چرخ دنده این وحدت، گویا با پافشاری اندک شمارانی (بهر دلیل و انگیزه شخصی و یا غیر شخصی) همچنان در مهاجرت می خواهد بر خلاف عقربه زمان حرکت کند!

* نقل از "راه توده" شماره ۳۴ - تیرماه ۷۴ - تحلیل محافل آگاه توده ای در داخل کشور تحت عنوان "مرحله نوین جنبش انقلابی"

بنا بر رای دادگاه هلند، که "ایران" را
کشوری دارای امنیت سیاسی اعلام داشت

۲۵۰۰ ایرانی

پناهنده سیاسی

پذیرفته نمی شوند!

ع. کلباتک (هلند)

* این ایرانیان فعلا می توانند در هلند باقی بمانند اما این به معنای آن نیست که در آینده به ایران بازگردانده نخواهند شد!

* نخستین تظاهرات ایرانیان معترض به رای دادگاه، به طرف دادگستری این کشور صورت گرفت!

دادگاه رسیدگی به تقاضای پناهندگی سیاسی دو ایرانی، در کشور هلند، در یک رای غافلگیر کننده، اعلام داشت، که ایران "در شرایط کنونی از نظر سیاسی کشور امنی است و به همین جهت "هلند" پناهنده سیاسی از این کشور نمی پذیرد! رای دادگاه در دوم نوامبر صادر شد و بدنبال آن موجی از نگرانی در میان نزدیک به ۲۵۰۰ متقاضی پناهندگی سیاسی در کشور هلند بالا گرفت. اعلام رای دادگاه، از این نظر غافلگیر کننده بود، که این دادگاه تنها برای رسیدگی به تقاضای پناهندگی دو ایرانی تشکیل شده بود، اما متن رای صادره، همه ایرانیان بلا تکلیف را دربر گرفت! از آنجا که خبر مربوط به رای دادگاه بلافاصله در نشریات هلندی انتشار یافت، بسیاری براین عقیده اند، که رای دادگاه درواقع اعلام نظر غیرمستقیم دولت هلند است. بدنبال انتشار این خبر، جمع زیادی از متقاضیان ایرانی پناهندگی سیاسی در هلند، دست به یک راهپیمایی اعتراضی به طرف دادگستری هلند زدند و به این تصمیم دادگاه اعتراض کردند. دادگاه اعلام داشته است، متقاضیان بلا تکلیف موقتاً در هلند می توانند اقامت داشته باشند، اما این اجازه اقامت نیز بدان معنی نیست، که آنها به ایران بازگردانده خواهند شد! اخبار مربوط به رای دادگاه مربوطه، علاوه بر مطبوعات هلندی، از شبکه سراسر تلویزیون هلند نیز پخش شد! دادگاه هلند در شرایطی چنین تصمیمی را گرفت، که اکنون ماههاست، دهها ایرانی متقاضی پناهندگی از کشورهای اروپایی و آمریکا و کانادا در ترکیه سرگردانند و خطر بازگرداندن آنها به ایران وجود دارد. این عده از سازمان ملل و سازمان های بین المللی رسیدگی وابسته به امور پناهندگان و پناهجویان، تقاضای رسیدگی به تقاضای خویش را دارند. بسیاری براین عقیده اند، که اعلام خبر مربوط به رای دادگاه هلند، بویژه از آن نظر که ایران را از نظر سیاسی کشوری امن اعلام داشته است، تاثیر غیرمستقیم بر نظر سازمان های مربوط به رسیدگی به امور پناهجویان، برای یافتن محل اقامت برای ایرانیان متقاضی پناهندگی در اروپا و آمریکا خواهد داشت! تعداد پناهندگان ایرانی مقیم هلند، تا سال پیش، نزدیک به ۸ هزار نفر اعلام شده بود. این آمار مربوط به پناهندگان رسمی و پذیرفته شده است.

سخنرانی نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در

سمینار حقوق بشر در آلمان

برای احقاق حقوق کردها در منطقه

ما خواهان یک سمینار بین المللی هستیم

رضا شامخ

در روزهای ۱۵ و ۱۶ اکتبر از سوی سازمان دفاع از حقوق بشر کردها، سمیناری در شهر "دوسلدورف" آلمان برپا شد، که در آن برخی مسئولین حقوق بشر کشور آلمان نیز حضور داشتند. این سمینار در میان تدابیر امنیتی جدی تشکیل شد و حضور در آن برای همه از جمله مسئولین آلمانی- تنها با کارت دعوت ویژه ممکن بود. از جمله شرکت کنندگان این سمینار "کاک شاهو"، نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در اروپا بود. وی در سخنرانی خود، پیرامون نقض حقوق بشر در کردستان ایران و بی توجهی جامعه اروپا به این امر مطالبی را بیان داشت و پیشنهاداتی را مطرح کرد. از جمله پیشنهادات "کاک شاهو" تشکیل سمیناری بین المللی برای رسیدگی به مسئله کردستان بود. از جمله توصیه های وی به اروپای غربی، کمک نکردن به جمهوری اسلامی و حمایت از نیروهای دمکرات ایران بود. با آنکه ما (راه توده) تحلیل و ارزیابی مستقل خود را پیرامون این نوع نظرات و پیشنهادات داریم، بخش های مربوط به دیدگاه های مطرح شده وی در سمینار دوسلدورف را برای اطلاع خوانندگان خود منتشر می سازیم. (ما نه اروپای غربی و سرمایه داری جهانی را حامی نیروهای دمکرات ایران می دانیم و نه سمینارهای بین المللی را راهگشای مشکلات منطقه ای. اگر این نوع سمینارها راهگشا بود، باید در بوزنین و یوگسلاوی سابق چاره بسیاری از مشکلات را می یافت و از ادامه جنگ قومی- مذهبی جلوگیری می کرد. در خصوص دفاع اروپا از نیروهای واقعا دمکرات ایران هم همان اشاره خود "کاک شاهو" باندازه کافی گویاست. او می گوید: «اگر اروپای غربی دست از حمایت از جمهوری اسلامی بردارد...» ما می پرسیم: غرب چرا و با انگیزه تامین کدام منافع باید چنین کند؟ ما ضمن آنکه برای افشای حکومت در سطح جهانی در حد لازم خود ارزش و اعتبار قائل هستیم، با اینگونه خوشبختی ها میانه ای نداریم و بهیمن دلیل حل بسیاری از مشکلات را در گرو بسیج امکانات برای تاثیر گذاری روی حوادث ایران، در داخل کشور می دانیم.)

کاک شاهو" در سخنرانی خود گفت:

«از دیدگاه کشورهای اروپایی اعلام جهاد از سوی جمهوری اسلامی علیه ۸ میلیون کرد ایران، حتی در حد فتوای قتل سلمان رشدی، ارزش ندارد! مسئله غم انگیز آنست، که پیوسته نظر جمهوری اسلامی مبنی براینکه «اروپایی ها فقط خودشان را انسان می دانند» پیوسته ثابت می شود. همین است، که جمهوری اسلامی در برابر فشار مجامع اروپایی، نه تنها فتوای قتل سلمان رشدی را اجرا نکرده، بلکه پیوسته تعهد شفاهی می سپارد و متعهد می شود، که نه تنها در این مورد اقدامی نکند، بلکه مانع اقدام دیگران نیز بشود! در کنار این واقعیت، جمهوری اسلامی در همین اروپا و در همین کشوری که من در آن سخنرانی می کنم، رهبران مورد حمایت ۸ میلیون کرد ایران را به قتل می رساند. اگر کشورهای اروپایی واقعا به حقوق بشر اعتقاد دارند، باید سیاست واحدی را در برابر جمهوری اسلامی در پیش بگیرند و از صدور سلاح های گوناگون، صدور تکنولوژی مدرن و اعتبارات مالی به جمهوری اسلامی خودداری کنند. ما براین باوریم، که اگر غرب به حمایت خود از جمهوری اسلامی پایان بخشد، این رژیم قادر به سرکوب مردم خود نخواهد بود و توسط همان مردم از قدرت به زیر کشیده

خواهد شد. کشورهای غربی باید بجای کمک به جمهوری اسلامی، به یاری نیروهای دمکرات و مخالف رژیم برخیزند.»

نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در اروپا، درباره آینده ایران گفت:

«اگر ما بخواهیم در آینده ایرانی آزاد و آباد داشته باشیم، راهی جز ایجاد یک نظام فدرال متشکل از اقوام ایرانی نداریم. در چنین نظامی خلق کرد نیز خواهد توانست در کنار خلق های دیگر ایران به حقوق ملی و انسانی خود دست یابد. این نظر حزب دمکرات کردستان ایران است و می بینید، که هیچ ارتباطی با جدائی و استقلال ندارد. ما همچنین براین نظریه، که دیگر خلق های ایران نیز دیر یا زود برای نظام آینده ایران به همین نتیجه خواهند رسید، که ما رسیده ایم و در آن صورت مانند ما و به تناسب جمعیت و موقعیت خود، خواهان حقوق خود خواهند شد. کردها در تمام بخش های کردنشین منطقه، سرنوشتی یگانه دارند و بهیمن دلیل آنها برای رساندن پیام خود به جهانیان و بسیج افکار عمومی برای توجه به ستمی که براین خلق می رود، باید در عرصه بین المللی با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشند. البته نباید این مسئله را فراموش کنیم، که کردها دیر زمانی است، که وحدت خود را از دست داده اند و کردهای هر کشوری با مسائل ویژه خود روبرو هستند. با توجه به همین واقعیت است، که حزب دمکرات کردستان ایران اعتقاد دارد، کردهای هر کشور و جنبش آنها باید از این حق برخوردار باشد، که راه حل مسئله خویش را خود در آن کشوری که زیست می کند، پیشنهاد و حل کند. مثلا کردهای ایران عقیده دارند، که می توانند در یک نظام فدرال و بعنوان بخشی از یک ایران دمکرات به حقوق اساسی خود دست یابند. گرچه همه می دانیم، سرنوشت بخشی از کردها در یک کشور بر بخش دیگری از کردها که در یک کشور دیگر زندگی می کنند تاثیر جدی دارد. بعنوان مثال امروز در کردستان عراق یک حکومت محلی تاسیس شده است، ولی کشورهای همسایه علیرغم مشکلات داخلی خود از هیچ کوششی برای درهم شکستن این آزمایش کوتاهی نمی کنند. آنها هر چند گاه یکبار بمنظور یافتن راه حلی برای ساقط کردن این حکومت گرد هم می آیند. (اشاره "کاک شاهو" در اینجا به اجلاس اخیر سوریه، ترکیه، ایران در تهران و مداخلات جمهوری اسلامی در امور دولت کردها در شمال عراق است.) این همسایگان به خوبی می دانند، که تثبیت و تحکیم این حکومت محلی در شمال عراق، چه خطر بزرگی را برای حکومت های دیکتاتوری آنها و برای ادامه سرکوب کردهای این کشورها در بردارد! بدین ترتیب است، که ما عقیده داریم، کردهای منطقه در مجموع خود زمانی می توانند به حقوق خود دست یابند و در صحن پایدار زندگی کنند، که مسئله کردها در هر چهار بخش کردستان (ایران-عراق-سوریه-ترکیه) حل شود و دولت های مرکزی در این چهار بخش، حقوق خلق کرد را برسمیت بشناسند.»

کنفرانس بین المللی

نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در اروپا، در بخش پایانی سخنرانی خود در این سمینار گفت:

«برای رسیدن به صلحی پایدار در منطقه کردنشین و اصولا حل مسئله کردستان، من به نمایندگی از طرف حزب دمکرات کردستان ایران یکبار دیگر اعلام می دارم، که یک کنفرانس بین المللی زیر نظر سازمان ملل متحد و با شرکت نمایندگان دولت های چهارگانه و همچنین نمایندگان کردهای این چهار کشور، گرد هم آیند و برای رسیدن به راه حل سیاسی و منطقی برای حقوق دمکراتیک کردها به بحث و چاره اندیشی بپردازند. ما اعتقاد داریم، که مسئله کردها نیز از جمله مسائل منطقه خاورمیانه است، که باید به آن توجه شود. در این حالت است، که می توانیم به استقرار یک صلح پایدار در منطقه امیدوار باشیم!»

اطلاعیه کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلین

از سوی این کانون و در ارتباط با دومین سال کار دادگاه رسیدگی به ماجرای ترور چهارتن از رهبران کردهای ایرانی در برلین، اطلاعیه ای صادر شد. این ترور در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ صورت گرفت. در این اطلاعیه آمده است، که در این دو سال ما شاهد بسیاری وقایع بوده ایم، از جمله انکار و حاشای اعتراضات متهمین در دادگاه و سپس اثبات مندرجات کیفرخواست دادستان! اطلاعیه پس از همه ایرانیان آزادیخواه می خواهد که منتظر نتیجه رای دادگاه نشده و از فرصت کنونی برای افشای تروریسم دولتی در جمهوری اسلامی استفاده کنند!

دیوار وحشت در ایران فرو می ریزد!

پروانه فروهر از تهران:

جبهه "مردم سالاری"

در ایران باید شکل بگیرد!

"پروانه فروهر"، عضو هیات رهبری دفتر سیاسی "حزب ملت ایران" که در داخل کشور بسر می برد، در یک مصاحبه رادیویی، نقطه نظرات خویش را درباره فراخوان اخیر این حزب، برای تشکیل یک جبهه فراگیر از همه آزادخواهان و طرفداران "مردم سالاری" در ایران تشریح کرد. این مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا انجام شد.

پروانه فروهر درباره اعلام حمایت های اخیر از فراخوان حزب ملت ایران و واکنش آن در داخل کشور گفت:

«... در ایران است که این جبهه باید پدید آید. پشتیبانی نیروهای خارج کشور، یک پشتیبانی معنوی است. البته نیروهائی هم که در اینجا (داخل کشور) پیرو آنها هستند، یقیناً از آنها دنباله روی خواهند کرد، ولی اصل ایران است. در ایران ما باید به چنین همبستگی برسیم. انسان های دلاوری چون آقای "علی اردلان" در اینجا از این فراخوان حمایت کردند و شما می دانید که ایران سخت زیر سانسور و ممیزی است و به همین دلیل و اینکه رسانه ای همگانی در اختیار نداریم، مدتی طول می کشد تا همگان از این فراخوان مطلع شوند. باید منتظر بود و دید که دیگران وقتی این فراخوان را دریافت می کنند چه عکس العملی از خود نشان می دهند. بهر صورت حزب ملت ایران سخت در تلاش است تا خواست تشکیل جبهه "مردم سالاری" را دنبال کرده و از مردم بخواهد که از آن حمایت کنند.

- گزارشگر رادیو (علیرضا مبینی): در فراخوانی که صورت گرفته، از همه دعوت شده، بدون اینکه سؤال شود ایدئولوژی، مسلک و مرامتان چیست. هر کس یک شناسنامه ایرانی دارد می تواند با دیگران وارد همکاری سیاسی شود. در دوران انقلاب چنین وضعی نبود. آدم ها فقط به آدم هائی سلام می کردند که هم مسلکشان باشند یا با آنها خویشاوندی سیاسی داشته باشند.

پروانه فروهر: من این را باور ندارم. شما از نزدیک انقلاب را حس کردید و این حرف را می زنید؟ در انقلاب واقعاً همه اعضای یک خانواده بودند، اما تلخی کار اینست که بعد سرشان کلاه گذاشتند و از عضویت خانواده بیرونشان راندند. همه تلاش کردند تا چنان سامانی (نظام ستمشاهی) فرو ریخت و بهمین دلیل همه اعضای یک خانواده بودند. حالا هم برای رسیدن به مردم سالاری، ما (حزب ملت ایران) هدف را مشخص کرده ایم و همه سطه ستیزان را به همیاری فراخوانده ایم!

درباره تحریم انتخابات مجلس اسلامی، که گزارشگر سؤال کرده بود، پروانه فروهر گفت:

«... شاید به خیابان ها نیائیم، شاید مردم را از شرکت در انتخابات باز بداریم. حزب ملت ایران ماه ها پیش یک سری پیش شرط را اعلام کرد. اگر به آن پیش شرط ها توجه شده بود، فضای سیاسی بازی که خواستارش بودیم، فراهم شده بود و مردم احساس اینی قضائی می کردند و الان واقعاً شهروندان راه افتاده و خودشان را به مردم معرفی می کردند. مردم (اکسون) در یک چنین جو وحشتی، در یک چنین سکوت و سانسوری همدیگر را نمی شناسند، همدیگر را گم کرده اند. فقر، گرسنگی، نبود بهداشت و درمان و آموزش و اینهمه قربانی که به بار آمده جامعه را دچار حالت روانی خاصی کرده و هر کس درگیر خود است. اگر آن فضای باز سیاسی پدید آمده بود، الان می توانستیم منتظر انتخاباتی نسبتاً آزاد در اسفند ماه باشیم. حالا با این جوی که فراهم کرده اند، با اینهمه وحشتی که در جامعه پراکنده اند، یعنی مملکت درست حالت یک

سرزمین اشغالی را دارد، دانشا جوانان را می گیرند، دانشا مردم را زیر فشار و آزار قرار می دهند، دیگر چه آزادی می تواند در پی باشد؟ پس این یک نمایش است و این نمایش برای چیست؟ برای صحنه گذاردن بر گروهی که مشروعیت خود را از دست داده اند، پس نباید در آن شرکت کرد. به هر بهاء، به هر شکل، شیوه ها هم باید در زمان خودش بررسی شود که چه رفتاری باید داشت. از حالا ما می گوئیم این یک نمایش است و باید برهم زده شود ولی اینکه با چه شیوه ای می خواهیم آنرا برهم بزنیم، شاید فرض کنید، ضرورت پیدا کند همه در خانه هایمان بمانیم و شهر خلوت خلوت باشد، شاید تصمیم گرفته شود برویم و نگذاریم انتخابات انجام شود. اینها همه بستگی دارد به اینکه چه وضعی پیش خواهد آمد!»

گزارشگر: شما راه خشونت را نبسته اید. ممکن است دست به اقدام قهرآمیز بزنید یا مردم را دعوت به اقدام قهرآمیز علیه انتخابات کنید؟

پروانه فروهر: قهرآمیز یا اینهمه تاکید شما، هیچگاه ما هوادار نیستیم. ما دانشا گفته ایم برای پشت سر گذاردن این زمان سیاه، یک گذار آرام (لازم است). باید درک و برداشت صحیحی از وضع جغرافیای سیاسی مملکت خودمان داشته باشیم. امروزه واقعاً ضروری است که از دوران سیاه دیکتاتوری با آرامش به مردم سالاری برسیم و گرنه میهنمان آسیب خواهد دید. برای حفظ تمامیت ایران، ما باید فدای آن شویم و اگر گذار همراه با قهر باشد فردای ایران روشن نیست. من اجازه نمی دهم اندیشه اوضاعی شبیه افغانستان حتی از مغزم عبور کند!

پروانه فروهر درباره دلیل همراهی نکردن همسرش "داریوش فروهر" در سفر به اروپا برای انجام چند عمل جراحی و ماندن در تهران گفت:

«... من برای کارهائی که برعهده دارم در ایران ماندم و گرنه واقعاً آرزو داشتم، بخصوص در این سفر که همسر دو عمل جراحی سخت داشته در کنارش باشم، ولی من مسئولیت دارم و این مسئولیت سنگین تر از احساسات و عواطفم می باشد.»

- گزارشگر: نه بعنوان گروگان؟

- **پروانه فروهر:** آنها می دانند که نیازی به گروگان گیری ما نیست، ما این سرزمین را به هیچ عنوان ترک نمی کنیم!

تظاهرات دانشگاه ها

درباره تظاهرات اخیر دانشگاه ها و رقم شرکت کنندگان در آن، پروانه فروهر گفت:

«... تظاهرات دانشجویان سیاسی است، زیرا اگر دنبال رفاه بودند که تظاهرات نمی کردند. شیشه می شکنند، مقاومت می کنند در برابر نیروهای امنیتی، می نشینند و حرف هایشان را می زنند، اینها همه دنبال فرصت گشتن است برای پایان دادن به سرکوب: من نمی توانم دقیق بگویم چه تعداد در تظاهرات (دانشگاه تهران و اصفهان) شرکت داشتند. من آدم مسئولی هستم و باید با مسئولیت درباره آمار سخن بگویم، اما بهر صورت صدها نفر بوده اند. البته در جامعه ما هنوز آمار مفهوم واقعی خود را پیدا نکرده است (و بهمین دلیل) همه اش حرف از میلیون و هزاران است! انسان ها جایگاه کیفی ندارند و این زمان می خواهد تا دریابیم که به فرض یک انسان از خود گذشته می تواند عملکردی برابر صدها انسان داشته باشد. دیوار ترس در ایران فرو ریخته و این بسیار مهم است. این ابتدای کار است، یقیناً فراگیرتر نیز خواهد شد. (از طرف مقابل) نیز تلاش ها ادامه دارد!

(و این در حالی است که) همه آرمانخواهان ایستاده اند و این ایستادگی یقیناً نتیجه خواهد داد. نتیجه همین مقاومت ها را امروز در دانشگاه ها می بینیم. گفته می شود در دانشگاه صنعتی اصفهان یک دانشجو که هنوز معلوم نیست از کدام گروه، سازوار یا ناسازوار، انجمن اسلامی یا غیر اسلامی، بهر صورت یک دانشجو هم کشته شده است. توجه داشته باشید که نیروی جوان را برای یک مدتی می شود سرگرم مسائلی کرد، از مسائلی ترساند، ایجاد رعب و وحشت کرد ولی بالاخره این ترس فرو می ریزد و این دیوار می شکنند و احساس مسئولیت به سراغ جوانان می آید.»

تشدید نموده و از ظرفیت‌های نوین فنی و تکنولوژیک حداکثر بهره‌برداری را بنماید، بازارها را توسعه داده و نظارت بر آنها را برقرار کند و سرانجام ضمن حفظ مناطق نفوذ کنونی، به تقسیم مجدد آنها نیز مبادرت ورزد.

اجلاس "سران کشورهای آمریکائی" که در دسامبر ۱۹۹۴ در میامی برگزار گردید، به نخستین مرحله اجرای طرحی پایان داد، که هدف نهائی آن استقرار یک سیستم نوین امنیت دسته‌جمعی و یک الگوی همگرایی اقتصادی است. تا هرچه بیشتر در راستای منافع و تحت نفوذ ایالات متحده باشد. هدف الگوهای تحمیلی نئولیبرال آن است، که با برقراری دموکراسی‌های تحت کنترل، برای خود مشروعیتی دست و پا کند و بدین‌طریق از مشارکت کامل توده‌ها در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جلوگیری نموده، مبارزه برای خواست‌های عادلانه را سرکوب سازد. تلاش اساسی آن است، که از به زیر سوال رفتن مدل‌های نئولیبرال به هر شکل جلوگیری شود، تا آنجا که برای حفظ این نظام در پاره‌ای موارد نیروهای نظامی نیز به خدمت گرفته می‌شود.

حکومت ایالات متحده برای دسترسی دیگر کشورها به مناطق تجاری آزاد شروطی را تحمیل کرده است، از قبیل: بازپرداخت بی‌کم و کاست بدهی‌ها به قیمت محرومیت اکثریت مردم، پیگیری برنامه تعدیل ساختاری "اقتصادی"، کاهش بودجه دولتی در بخش خدمات اجتماعی، حذف نظارت دولت بر اقتصاد، وضع مقررات به سود سرمایه‌های تجاری و بورس‌سازی، خصوصی سازی تمامی موسسات عمومی و گشایش یکجانبه بازارهای امریکا لاتین به روی کالاهای خارجی. این شروط در مجموع خود، پیوسته موجب کاهش دستمزد، ها، حذف محل اشتغال و صنعت‌زدایی می‌شود و اثرات نامطلوبی بر اقتصاد منطقه می‌گذارد.

نئولیبرالیسم پس از بحران دسامبر ۱۹۹۴ (۱) نشان داد، که هدفش سازماندهی یک نظام سرمایه‌گذاری تولیدی نیست. ملت‌های ما برای دستیابی به توسعه مطلوب نیازمند آن چنان تحولات اجتماعی هستند، که نئولیبرالیسم اصولاً در برابر آنست. علاوه بر این، هدف نئولیبرالیسم ادغام و پیوند اقتصادی در راستای پاسخ به ضروریات کشورهای ما در شرایط نوین بین‌المللی نیست. کاملاً برعکس نئولیبرالیسم موجب گسترش چشمگیر فقر و محرومیت در وسیع‌ترین بخش‌های جامعه و بویژه در میان زنان و جوانان است و اساس دستاوردهای اجتماعی را نابود می‌کند.

ما آگاهیم که کشورهاییمان ناگزیر از شرکت در اقتصاد جهانی می‌باشند، بویژه در شرایطی که توازن جهانی دگرگون شده و امکانات در چارچوب نوینی قرار گرفته‌اند. اما در عین حال نیز اعتقاد داریم، که مشارکت در اقتصاد جهانی می‌باید مشروط به تامین منافع ملی، یعنی منافع خلق‌های ما باشد.

ما برای توسعه پایدار تمامی رشته‌ها، در کشورهاییمان مبارزه می‌کنیم. توسعه‌ای که نتایج و ثمرات آن باید به شکل بهبود سطح زندگی بخش اعظم مردم نمودار گردد. توسعه‌ای که در آن دولت نقش تنظیم‌کننده اقتصاد را به عهده داشته باشد و رفاه اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها تضمین شده باشد.

بدون اتحاد اجتماعی و اقتصادی در هریک از کشورها یمان، نخواهیم توانست به اتحاد منطقه‌ای دست یابیم. برای دستیابی به این اتحاد و هم‌پیوندی اجتماعی و منطقه‌ای، نیز هیچ جایگزینی برای "استحکام دموکراسی" از طریق مشارکت دائمی توده‌ها در سرنوشتشان وجود ندارد.

ما می‌خواهیم، که هم‌پیوندی کشورهای امریکای لاتین و کارائیب به تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد محدود بشود. به اعتقاد ما هدف نهائی هم‌پیوندی عبارتست از توسعه هماهنگ و مکمل بخش‌های تولیدی و خدماتی میان کشورهای مختلف منطقه. ما نمی‌خواهیم به قربانی پیامدهای بازار جهانی تحت کنترل شرکت‌های فراملی تبدیل شویم.

توسعه نمی‌تواند گوش بفرمان قواعد بازار باشد. توسعه در مفهوم جامع آن در برگیرنده مشارکت همه اعضای جامعه و عوامل تولید ملی و منطقه‌ای است.

اقدام متحد:

— مبارزه برای الغاء الگوهای نئولیبرالیسم تحمیلی از سوی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و ایالات متحده، در گرو ارائه الگویی است، که بتواند جانشین قدرت حاکم باشد، دموکراسی سیاسی واقعی و نیز دموکراسی اقتصادی و اجتماعی را به ارمغان آورد و مشارکت خلق‌های ما را در هر آنچه که به حقوق و وظایف آنها مربوط می‌شود، تضمین کند؛

— مبارزه برای دگرگون ساختن مکانیسم‌های کنونی وابستگی منطقه‌ای (در ارتباط با ایالات متحده امریکا) و قرار گرفتن در جهت منافع خلق‌ها؛

پنجمین گرد هم آئی "گروه سانوپولو"

مقاومت "امریکای

لاتین" در برابر

"نئولیبرالیسم" امپریالیسم!

از ۲۵ تا ۲۸ ماه مه سال ۱۹۹۵، پنجمین اجلاس گروه موسوم به "سانوپولو" در شهر مونتیه ویدنو (اروگوئه) برگزار شد. اجلاس "گروه سانوپولو" اجلاسی است، که از سال ۱۹۹۰ به بعد هر ساله تشکیل می‌شود و نیروهای مترقی، چپ و انقلابی کشورهای امریکای لاتین و کارائیب در آن گرد هم می‌آیند.

امسال ۶۵ هیأت نمایندگی و میهمان و مجموعاً دویست نماینده به مدت سه روز اوضاع امریکای لاتین را در این اجلاس مورد بحث قرار دادند. بنظر شرکت‌کنندگان در گرد هم آئی امسال، ویژگی کنونی اوضاع امریکای لاتین عبارتست از آنکه از یکسو نیروی "راست" در انتخابات برخی کشورها پیروزی به دست آورده است. از سوی دیگر، سیاست نئولیبرالیسم، که در سراسر امریکای لاتین پیاده می‌شود و تا به امروز پیامدهای فوق‌العاده دردناکی برای مردم این کشورها در پی داشته است، هر روز با مقاومت بیشتر روبرو می‌گردد. به همین دلیل بحث برسر دورنمای "چپ" و مضمون و محتوای سیاست مترقی که باید در برابر نیروهای "راست" و "تهاجم" نئولیبرال در پیش گرفته شود، نکته مرکزی همه مباحثات را تشکیل می‌داد. در زیر خلاصه‌ای از بیانیه پایانی این اجلاس را می‌خوانید.

امید را بازآفرینیم

... گسترش جنبش خلق، شیوه‌های تازه‌ای از مبارزات دموکراتیک و اشکال جدیدی از سازمان‌های توده‌ای را بوجود آورده است. این موج تازه مبارزات در واقع نوعی واکنش مردم در برابر سرکوب پلیسی و برنامه‌ریزی شده می‌باشد، که هدف آن سرکوب مقاومت توده‌هاست. این موج تازه نشان می‌دهد، که مدعیان دموکراسی جهانی (امریکا...) حتی محدوده حق حاکمیت مردم و استقلال ملت‌های ما را نیز نادیده گرفته‌اند.

این درحالی است، که آنها با بهره‌گیری از قدرت نظامی بی‌رتیب خود در سطح جهانی، شورای امنیت سازمان ملل متحد را به خدمت گرفته و می‌کوشد از طریق مداخلات مستقیم نظامی و با استفاده از انواع و اقسام بهانه‌ها، نظم و الگوی مورد نظر خود را به جهان تحمیل کند. گویی که در تمام جهان تنها حاکمیت ایالات متحده باید به حساب آید.

در فاصله نوامبر ۱۹۹۳ و مه ۱۹۹۵ در چهارده کشور امریکای لاتین یک سلسله انتخابات برگزار گردید، که اگر چه همه انتظارات ما را برآورده نساخت، اما نیروهای چپ در مجموع خود نتایجی مثبت به دست آوردند: بیش از ۳۰۰ نماینده پارلمانی، بالغ بر ۶۰ سناتور، تعدادی فرماندار و صدها شهردار و غیره از میان جنبش چپ در انتخابات پیروز شدند.

نیروهای چپ برای آنکه بتوانند جایگزین قدرت حاکمه شوند باید در برابر ارتجاع نوین مقاومت کنند و آرمان‌های اجتماعی و دموکراتیک بخش‌هایی از جامعه را که فاقد سازمان سیاسی هستند، بیان کنند. چپ باید بتواند زبان همه محرومین و آشنائی باشد، که در هیچ کجا فریاد آنها شنیده نمی‌شود.

همگرایی اقتصادی و نئولیبرالیسم

اکثرین دهسال است، که اقتصاد و سیاست جهانی در معرض تغییرات عمیق قرار گرفته است. هدف اصلی نئولیبرالیسم تحمیل سلطه سرمایه بر کار است و از این رو می‌کوشد، که وابستگی کشورهای پیرامونی را به مراکز قدرت

خنجری که از "قفا" به پهلوی "چپ" ایران فرو می رود!

"بیوتکنولوژی" تحول علمی عظیمی در امر تولید است، که به همت علم و تکنولوژی نوین کسب شده است. این علم اگر در خدمت همه بشریت و با هدف نجات جهان از کمبود مواد غذایی بکار گرفته شود، می تواند به مرگ و گرسنگی میلیون ها انسان در سراسر افریقا، آسیا و... خاتمه دهد. برای مثال، "بذر گندم" با استفاده از این علم (با تغییرات ژنتیک) می تواند چند ده برابر معمول حاصل بدهد!

انحصارات امپریالیستی این علم را در انحصار سرمایه و سود خود نگهداشته و حاضر نیستند از انحصار آن چشم پوشند. در این میان شرکت های امریکایی بیش از کشورهای دیگر سرمایه داری بر در اختیار داشتن این "انحصار" با فشار می کنند. بدین ترتیب در حالیکه با نمایش فیلم های مربوط به گرسنگی در افریقا، افکار عمومی جهان را برای مداخلات سیاسی-نظامی آماده می کنند، عملاً از سیر کردن شکم های گرسنه جلوگیری می کنند! "توأم شومسکی"، محقق و پژوهشگری امریکایی، که تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانده، در کتاب ارزنده خویش، بنام اقتصاد و زوال کلونیالیسم تا نظم نوین جهانی، که در سال ۱۹۹۳ نگاشته شده است، واقعیت بالا را بطور مستند (در صفحه ۱۸۰ کتاب) اینگونه بیان می کند:

"... در نشریه نیویورک تایمز، به تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۹۲ با خبرتکاندهنده ای روبرو شدم، که در لایبلی دیگر اخبار گم شده بود! براساس این خبر، "گورتیس بولن"، مدیرکل وزارت محیط زیست امریکا، رسماً اعلام داشته است، که با قرار داد مربوط به "بیوتکنولوژی" موافق نیست و آنرا امضاء نخواهد کرد. او تصریح کرده است، که قرارداد "بیوتکنولوژی" حق انحصاری اکتشافات شرکت های امریکایی را بر موادی که آنها از طریق "تکنیک ژنتیک" بدست می آورند، به اندازه کافی در نظر نگرفته است!"

شومسکی، سپس ادامه می دهد: کمیسیون تجارت خارجی ایالات متحده امریکا حدس می زند، اگر قرار داد مربوطه طبق خواست شرکت های امریکایی به امضاء برسد، در آن صورت این شرکت ها خواهند توانست سالانه ۶۱ میلیارد دلار از طریق "بیوتکنولوژی" و تغییرات ژنتیک سود ببرند، که این سود عمدتاً از بکارگیری این علم در کشورهای جهان سوم بدست می آید! همین کمیسیون، پیش بینی می کند، در صورت موافقت کشورهای صنعتی جهان و کشورهای جهان سوم با پیشنهادات انحصارطلبانه امریکا، رقم سود مورد نظر شرکت های امریکایی حتی می تواند تا ۳۰۰ میلیارد دلار در سال برسد!

ببینیم، امریکا می خواهد چگونه این حق بهره برداری از علوم را بصورت انحصاری در اختیار خود نگهدارد:

۱- برای مثال، در کشورهای جهان سوم، شرکت های کشت و صنعت، تعاونی ها، دهقانان، وزارتخانه ها و سازمان های دولتی مرتبط با کشاورزی و سرانجام دولت ها، طبق قرار دادی که با شرکت های امریکایی امضاء خواهند کرد، حق ندارد، از محصول بذرتغییر ژنتیک یافته این شرکت ها، که یکبار آنرا خریده و روی زمین پاشیده اند، برای دفعات بعد استفاده کنند. بدین ترتیب تمام سازمان هایی که در بالا از آنها نام برده شد، در صورت بستن قرارداد و خرید بذرتغییر ژنتیک یافته، موظف اند، برای استفاده بعدی از این بذر نیز، تمام مقررات تجاری و پولی را رعایت کرده و تحت نظارت شرکت های طرف قرار داد عمل کنند. بدین ترتیب، شرکت های "بیوتکنولوژی" و دارنده بذرتغییر ژنتیک یافته، که با هزاران کیلومتر فاصله از جهان سوم، در ایالات متحده مستقرند، در نقش خوانین دوران فئودالیسم، زمین و کشاورزی را در جهان سوم در تیسول خود خواهند گرفت!

بدین ترتیب علوم، تکنولوژی و همه پیشرفت علمی و فنی بشریت، در نظام سرمایه داری، در خدمت غارتگرانی قرار می گیرد، که پاسداری از نظام بهره کشی و برده داری را با استفاده از تکنولوژی نوین، اما در شکل و شمابلی متعلق به قرون وسطی، وظیفه خود می دانند!

۲- از سرگیری مذاکرات میان کشورهای امریکا لاتین به منظور پایه ریزی تجارت بین المللی منصفانه، که دسترسی تولیدات ما به بازارهای کشورهای توسعه یافته را میسر سازد؛

۳- آغاز دوباره مذاکرات پیرامون بدهی ها، که مستلزم مسئولیت پذیری متقابل است؛ پذیرش این واقعیت که پرداخت بدهی ها برای ما، در شرایط کنونی مانع دستیابی به توسعه پایدار خواهد بود، کاهش اصل و بهره بدهی ها، انتقال مازاد خالصی از منابع اقتصادی از شمال به جنوب در جهت تامین رشدی هدایت شده و عادلانه، الغای بدهی های نامشروع؛

۴- تدوین کارپایه ای مشترک در مورد مسائل مربوط به تجارت بین الملل در امریکای لاتین. کار پایه ای که بتواند در برابر قرار دادهای گات (و اکنون "سازمان تجارت جهانی")، که به منافع مردم امریکای لاتین لطمه می زند، قرار گیرد،

۵- مذاکره مشترک بر روی عهدنامه های بین المللی به منظور پایان دادن به تجاوز دائمی و منظم به حقوق انسانی کارگرانی که به کشورهای توسعه یافته مهاجرت کرده اند،

۶- دفاع فراگیر و بی قید و شرط از حقوق بشر و همبستگی قاطعانه با مبارزات اجتماعی، بویژه در مواردی که با سیاست سرکوب حکومت ها روبرو هستند. تحکیم جنبش ها و انواع اقدامات به سود حفظ اخلاق در سیاست؛

۷- دفاع از حقوق گروه های بومی، دهقانان، جوانان، کارگران، زنان و طبقات میانی، که قربانی های اصلی فقر و محرومیت سیاست های نولیبرالیسم محسوب می شوند،

رفقا! شهروندان میهن بزرگ ما "امریکای لاتین و کارائیب"؛ مبارزه ادامه دارد. وظیفه بزرگ و تاریخی دوران ما حکم می کند، تا راه آزادیخواهانی را که برای تامین حق استقلال، حاکمیت، دموکراسی، عدالت و خوشبختی برای خلق ها و ملت های ما مبارزه کردند، ادامه دهیم و آرزوهای آنها را برآورده سازیم.

پنجمین گردهمایی سانوپولو تمام نیروهای سیاسی، اجتماعی، دموکراتیک و ترقیخواه را به اتحاد و تفکر مشترک برای مقابله متحد با تهاجم نولیبرالیسم در سطح قاره فرا می خواند!

گردهم آیی سانوپولو همبستگی خود را با برادران کوبانی اعلام می دارد و محاصره جنایتکارانه تحمیلی به آن از سوی حکومت ایالات متحده امریکا را محکوم می کند. گردهم آیی همچنین طرح "هملس- برتون" (۲) را که به حقوق بشر خلق کوبا و قواعد ناظر بر حاکمیت کشورها تجاوز کرده و خواهان احیای بی عدالتی اجتماعی و تخریب دستاورهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی انقلاب این کشور است، محکوم می داند...

مونته ویدئو ۲۸ ماه مه ۱۹۹۵

۱- منظور بحران مالی و فرار سرمایه ها از مکزیک است که در جریان آن ظرف چند ماه ذخیره ارزی مکزیک به میزان ۷۵ درصد کاهش یافت و این در حالی بود، که مکزیک تا آن زمان نمونه "موفق" جمع آوری سرمایه و الگوی درخشان نولیبرالیسم معرفی می گردید.

۲- منظور طرحی است که توسط سناتورهای امریکایی "مجلس هملس" و "دان برتون" در فوریه ۱۹۹۵ به مجلس امریکا ارائه شد و در آن برنامه سرنگونی حکومت کوبا و سختگیری هر چه بیشتر نسبت به کلیه کشورهایی که با کوبا روابط دارند، پیش بینی گردیده است.

(این همان امپریالیسم خیرخواه و دموکرات شده ایست، که برخی سازمان های چپ ایران) و با کمال تأسف، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با تمام سوابق مبارزاتی خویش) دل به نرمخونی آن بسته اند و در کمال ساده انگاری و خود فریبی، احترام به "منافع همه بشری" را از آن می طلبند! آنها با غفلت از همین واقعیات جاری، از سنگر مبارزه علیه امپریالیسم جهانی بیرون آمده اند و بیم آن می رود، پیش از به خود آیند، به گندم آینده و به اسارت روند، که اگر چنین شود، در این هنگامه تلاش برای تشکیل صفی واحد از نیروهای طرفدار تحولات اساسی در ایران، خنجری از قفا به پهلوی "چپ"، ایران فرو رفته است!

"نشریه داخلی" بجای "پیام دانشجوی" در تهران منتشر شد!

در تهران یک نشریه جدید، تحت عنوان "نشریه داخلی" و به عنوان ارگان اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی و فارغ التحصیلان دانشگاه ها منتشر شد. این نشریه ۱۱ مهر ماه انتشار یافته و همگان براین عقیده اند، که گردانندگان نشریه "پیام دانشجوی بسیجی"، که اخیرا توقیف شد، تحت این عنوان بار دیگر انتشار یافته است.

سر مقاله "نشریه داخلی"، به دلائل رکود سیاسی در دانشگاه ها اختصاص یافته و عناوین صفحه نخست آن عبارتست از: مردم و روحانیت - ناگفته هائی از سقوط هواپیمای فوکر ۲۸ - از انتخابات ریاست جمهوری چه خبر؟ - و...

"نشریه داخلی" در قطع کوچک و در ۱۶ صفحه منتشر شده و سر مقاله آن در صفحه نخست انتشار یافته است. در این سر مقاله آمده است:

«... در واقع جمع کشوری از دانشجویان، تضعیف اصول و آرمان های انقلاب را از ناحیه بخشی از سیاست ها و عملکردهای مسئولان دریافته اند. تقسیم بندی جامعه به اقلیتی سرمایه دار و اکثریتی فقیر، مخدوش شدن اصل عدالت، برابری، مساوات و روح ایشار و برادری، گسترش روحیه تفاخر و اشرافیت در بین طبقه ای از صاحب منصبان و سرمایه داران و نیز گسترش فساد مالی و اداری و... چیزی نیست، که از چشم دانشجویان آگاه به دور باشد. اما همین دانشجویان با یک واقعیت تلخ دیگر، به نام "عدم امنیت کافی برای بیان آراء و عقاید خود" روبرو هستند. به همین دلیل روحیه بی تفاوتی در بخش وسیعی از آنها رشد نموده است. عده ای نیز وضعیت فعلی را پهنه ای برای گرایش به لائیدی دینی یا سیاسی دانسته اند. این است، که پدیده "رکود سیاسی" به عنوان یک امرعادی درآمده است...»

در یادداشت اقتصادی این نشریه نیز آمده است:

«... مساله افزایش قیمت ها و رشد فزاینده تورم در جامعه ای که ۸۰ درصد افراد آن دارای تنها ۲۰ درصد درآمد کل بوده و ۲۰ درصد افراد آن دارای ۸۰ درصد درآمد می باشند، نشان دهنده اوج وخامت این عارضه بزرگ اجتماعی است، که با صدور چند بخشنامه و یا تاسیس یک سازمان حل نخواهد شد. عدم توفیق چنین تصمیمات سطحی و کلیشه ای همین سی، که مدتی پیش وزارت بازرگانی طی نامه ای از حدود ۶۰۰ کارخانه تولیدی در تهران در خواست اعلام میزان و قیمت تمام شده کالاها و تولیدات خود را می نماید، ولی هیچ کدام از کارخانه های مذکور کمترین همکاری را از خود نشان نمی دهند... برای جامعه ما خطر آنقدر حساس و شکننده است، که بدانیم ذهن و فکر، سعی و تلاش طیف گسترده مردم (۸۰ درصد افراد جامعه) تنها تامین حداقل معیشت خانواده می باشد، نه چیز دیگر...»

در صفحه آخر این نشریه مقاله ای خواندنی درباره کارزار اخیر جناح "رسالت" مبنی بر لزوم دفاع از روحانیت (و صد البته روحانیون رسالتی - حجتیه ای) در جریان انتخابات مجلس و حذف مخالفات دولت و حکومت انقلابی کنونی یا همین ترغیب، چاپ شده است. در این مقاله اظهارات اخیر تاطق نوری، رئیس کنونی مجلس و کاندیدای جناح بندی رسالت برای ریاست جمهوری زیر ذره بین قرار گرفته و آمده است:

«... یکی از محورهای تبلیغی، که اخیرا ریاست محترم مجلس شورای اسلامی با جدیت به آن پرداخته اند، نظریه برکناری روحانیت از انقلاب و نظام می باشد. (یعنی) هر حرکت و فعالیت ساینده خصوصا منتقدین یا رقبا و حتی مخالفان دوستان آقای ناطق نوری، حتی اگر روحانی هم باشند، براساس خارج نمودن روحانیت از صحنه طراحی شده است و یا اینکه، هر اقدامی که از سوی ایشان و همکاران روحانی صورت می پذیرد، حتی اگر نادرست هم باشد،

صرفا به این دلیل که نباید نهاد روحانیت تضعیف شود، پس باید با دیده اغماض از آن گذشت... نخستین سؤالی که در ذهن هر شنونده یا خواننده این نظریه پیش می آید اینست که، چه کسی می خواهد دست به کار چنین توطئه ای شود؟ آیا ریاست محترم مجلس شورای اسلامی دلائل قانع کننده و منطقی و مستدلی برای این ادعا و یا نظریه خود دارند؟ آیا اتفاقی افتاده و یا تغییر خاصی در جامعه حاصل شده است؟ آیا یک فرد و گروهی دست اندر کار چنین توطئه هستند؟... با توجه به اینکه کلیه امور اعم از قوا و سایرین و خصوصا دستگاه تبلیغاتی کشور به صورت دائم و مستمر در دست ایشان و همکاران محترم می باشد و احدی خارج از این حیطه قدرت و توان کمترین تحرکی را ندارد، حتی اگر فرد یا گروهی، حتی روحانیون مبارز (جناح چپ) تصمیم به برکناری روحانیت (جناح راست) داشته باشند، بطور قطع توان آن را نخواهند داشت. بنابراین اگر تصمیم هم باشد، اما قوه اجرای این تصمیم نباشد بصورت طبیعی اصل مساله منتفی است و طرح آن در جامعه به این دلیل که ذهن جامعه را به یک مساله انحرافی می کشاند، امر صحیحی نمی باشد... اگر نگرانی جناب آقای ناطق نوری این است، که احیانا بخشی از جامعه از عملکرد عده ای از روحانیون دست اندر کار انتقاد داشته و ممکن است به همین دلیل علاقه آنها به این افراد کم شده باشد، این مطلبی است، که مختص به مردم غیر روحانی نیست. در بین روحانیت، از علما و طلاب و ائمه جمعه و... فراوان شخصیت هائی هستند، که به وضعیت موجود انتقاد دارند. بنابراین شایسته است آقای ناطق نوری این عدم رضایت یا انتقاد را به حساب همه روحانیت و یا احیانا توطئه برای برکنار روحانیت به حساب نیاورند. اگر چنین توهمی وجود داشته باشد، موجب خواهد گردید، که همواره همکاران ایشان خود را به عنوان عقل کل و معصوم و سایه خدا و مالک مطلق مردم دانسته و هر فرد و گروه یا حتی عموم مردم وقتی به آنها انتقاد کنند، نفورا گفته شود، که توطئه دشمن است و یا اینها عوام هستند و امثال این اتهامات... باید بررسی نمود کجای کار اشکال داشته است، که اینک این نگرانی به وجود آمده است!»

مشروح سخنرانی مهندس "حشمتا" الله طبرزدی در جمع کسانی که در اعتراض به توقیف نشریه "پیام دانشجوی" در دانشگاه تهران اجتماع کرده بودند، همراه با عکس این تجمع در صفحه ۶ این نشریه چاپ شده است. این تجمع مربوط به ۱۵ مرداد است، که "راه توده" در شماره همین ماه خود، قطعه نامه آثرا منتشر ساخت. همچنین برخی از ستون های ثابت نشریه "پیام دانشجوی" در نشریه مورد بحث دنبال شده است.

سلسله افشاگری های نشریه "پیام دانشجوی" نیز در "نشریه داخلی" دنبال شده است. از جمله این افشاگری ها، نامه مفصلی است درباره خرید هواپیمای دست هشتم "فوکر ۲۸"، که در راه اصفهان - یزد سقوط کرد و باعث مرگ بیش از ۶۰ سرنشین آن شد. این نوع هواپیما در جمهوری اسلامی، در جریان یک زدو بند تجاری و با سود سرشاری که برای واسطه خرید داشته، خریداری شده است.

نشریه درباره انتخابات ریاست جمهوری می نویسد: آقای ناطق نوری کاندیدای جناح راست (رسالتی ها) است و در مورد جناح دیگر عده ای آقای حسن روحانی و جمعی دیگر کرباسچی (شهردار تهران) و اخیرا نیز یکی از مسئولین بلند پایه از دکتر حبیبی نام برده اند. در میان کاندیداها از آقایان ولائی، علی لاریجانی و احمد توکلی نیز نام برده می شود.

در بخش "نگاه ویژه" نشریه داخلی نیز آمده است: «شرکت پارس یسک، تحت پوشش سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران در تاریخ ۷۳/۱۲/۲۳ به مدیر عامل خود، بنام مهدی شیخان مبلغ ۱۴ میلیارد ریال طی چک شماره ۴۶۸۰۶۵ (در وجه بانک ملت شعبه اکباتان جهت صدور چک بانکی در وجه ایشان) بابت پاداش عملکرد سال ۷۳ پرداخت کرده است!» □

برای اطلاع علاقمندان "راه توده" در فرانسه

با کمال تاسف، در ماههای اخیر بسته های پستی بزرگ در فرانسه با تاخیر بسیار، از سوی اداره پست این کشور توزیع می شود و به همین دلیل "راه توده" با تاخیر بسیار به مراکز توزیع در این کشور می رسد. تا آنجا که گفته می شود، این تاخیر ناشی از دقتی است که مسئولین کشور مربوطه از مدتی پیش و بدنبال اوج گیری عملیات تروریستی در فرانسه، در امر دریافت و توزیع بسته های بزرگ اعمال می دارند. امیدواریم، در صورت ادامه این وضع، راه حل دیگری برای حمل و توزیع نشریه در فرانسه یافت شود!

"جنبش آزاددیخواهی"

در یک "جبهه"

متشکل می شود!

دیرخانه "حزب ملت ایران" در تاریخ اول آبانماه، فراخوانی را خطاب به مردم ایران، منتشر ساخت. این فراخوان برای تشکیل یک جبهه فراگیر با هدف برقراری "مردم سالاری" در ایران صادر شده است. در این فراخوان، از جمله آمده است:

« در بحران دهشتناکی که این کهن بوم و بر را فرا گرفته و شیرازه زندگی ملی را تهدید به فروپاشی می کند، سران جمهوری اسلامی جز در تکاپوی نگهداشت پایه های لرزان قدرت خویش به هر بهاء و با هر شیوهی ضد مردمی نمی باشند، بار دیگر بازیافتن همبستگی همگانی به گونه ی اصلی ترین وظیفه انسانی در آمده است... حزب ملت ایران بارها در اعلامیه ها و اطلاعیه های خود، درباره آینده تیره ای که در پیش روست هشدار داده و سرمداران جمهوری اسلامی را از کار برد سیاست های واپسگرایانه بر حذر داشته و داریوش فروهر در جایگاه رهبری آن، تنها راه رهایی از این بن بست را گذار آرام از وضع کنونی به "مردم سالاری" تلقی کرده است... در چنین فضای خفقان آمیزی تدارک خیمه شب بازی انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی که به بالا گرفتن جنگ قدرت میان مهره های اصلی سرمداران جمهوری اسلامی انجامیده، وضع را بیش از پیش دلهره آور ساخته است.

همانگونه که در قانون اساسی پرنقص جمهوری اسلامی، که اصل هائی از آنرا هنوز می توان دستاویز زنده داشت "حقوق ملت" قرار داده، آمده است، آزادی و استقلال دوباره ی جدا ناشدنی از یکدیگرند و زیرپا نهادن آزادی که اصلی ترین جلوه ی آن انجام انتخابات راستین و در صورت نیاز، برگزاری همه پرسی است به معنای بریاد دادن استقلال کشور می باشد... اما آنچه از سوی اشغال کنندگان پایگاه های قدرت به عنوان برپائی انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی در حال زمینه چینی است، هیچ روزنه ی امیدیدی برای گذار آرام از این ورطه ی هولناک نمی گشاید و بیشتر یادآور شیوه های "رستاخیزی" نظام گذشته و بازیگری های نزدیک به هفده سال فرمانروائی خود جلو انداختگان پس از پیروزی انقلاب است. از این رو حزب ملت ایران یکبار دیگر پیش شرط های لازم برای برگزاری یک انتخابات درست را که بتواند نشانگر خواست مردم باشد، اعلام می دارد و از همه فرزندان این سرزمین بلایه، از همه سازمان های سیاسی و نهادهای صنفی، سلطه ستیز می خواهد تا جمهوری اسلامی را با هروسیله ی ممکن ناگزیز از پذیرش آنها سازند.

- پدید آوردن فضای سیاسی باز از راه:

* پاس داشتن آزادی گفتار و نوشتار و گردهمآنی و جلوگیری از تجاوزگری گروه های فشار به هر عنوان؛

* آزاد گذاردن همه سازمان های سیاسی و حزب های دگراندیش و نیز اتحادیه ها، انجمن ها و کانون ها و بطور کلی نهادهای صنفی هر گروه اجتماعی؛

* اجازه نشر دادن به همه روزنامه ها، ماهنامه ها و فصل نامه ها و کتاب های دارای بینشهای گوناگون، برکنار از هر سانسور.

بر روی هم زنده داشت همه ی "حقوق ملت" که در بیست و چهار اصل از فصل سوم قانون اساسی پیش بینی شده است.

سایجاد ایمنی قضائی از راه:

* بازگرداندن صلاحیت عام دادگاه های عمومی دادگستری و برجیدن دادگاه های اختصاصی جز آنچه در قانون اساسی پذیرفته شده است؛

* پایان دادن به کار نهادهای سرکوبگری که نام دادگاه های "ویژه روحانیت" و یا "انقلاب اسلامی" بدان ها داده شده است و تنها پاسداری از جو وحشت را برعهده دارند؛

* رسیدگی به بزه های سیاسی در دادگاه های عمومی با حضور هیات منصفه، بطور علنی و با شرکت وکیل دادگستری تسخیری یا انتخابی؛

* آزادی همه زندانیان سیاسی که به هر عنوان در گوشه و کنار کشور در بند هستند، حتی اگر مورد دادرسی های فرمایشی قرار گرفته باشند.

افزون بر اینها باید اختیاراتی که شورای نگهبان با برداشت نادرست از اصل نود و نهم قانون اساسی به خود داده و دامنه "نظارت" بر انتخابات را به تشخیص صلاحیت نامزدها و نیز دخالت در کارهای اجرایی کشانده است، حذف گردد تا در هر گزینشی براساسی "میزان رای مردم" باشد.

همه صحنه سازی ها حکایت از آن دارد که سرمداران جمهوری اسلامی بازهم در صدد ظاهرآراسته دادن به قلندری های خود هستند و حتی جناحی می خواهد سر رشته همه کارها را در دست بگیرد و بویژه بر این نکته تکیه می کنند که هیچ نیروی ناسازواری در میان نیست و سامان فرمانروائی واپسگرایانه ی کنونی جانشینی ندارد. در برابر همه ی ترغندهای برکسی قدرت نشستگان، بیش از این درنگ روا نیست و باید هرچه زودتر به چاره گیری پرداخت و بی شک در چنین هنگامه ای یک سازمان سیاسی به تنهایی نمی تواند برآورنده نیاز ملی در برجیدن بساط یک تازی از ایران باشد.

چهل و شش سال پیش در زمانه ای همانند، مصدق بزرگ با پدید آوردن جبهه ای کارساز، توانست به پیکارهای سلطه ستیزانه ی ایرانیان شکلی در خور دهد و جنبش ملی کردن صنعت نفت را به پیروزی برساند. از این رو حزب ملت ایران با ستایش از تلاش های پراکنده ای که به گونه های فردی و جمعی تاکنون در درون و بیرون کشور در راستای رهایی میهن از تنگنای کنونی انجام گرفته و با بهره وری از آزمون تاریخی یاد شده، شالوده ریزی جبهه ای فراگیر را برای شکل سازمانی دادن به جنبش خواستار مردم سالاری ضروری می داند تا همه نیروهای هوادار استقلال ملی، آزادی های فردی و اجتماعی و عدالت همگانی را همگام سازد. حزب ملت ایران از همه ی زنان و مردان بیدار دل، همه نخبگان گروه های اجتماعی، کارگران، کشاورزان، پیشه وران، کارمندان، آموزشگران، استادان، دادرسان، وکیلان دادگستری، روزنامه نگاران، هنرمندان، دانشجویان و همه سازمان های سیاسی ایستاده به خود، انتظار دارد، بدور از هر نفاق، از هیچگونه کوششی در راستای بنیاد گذاری جبهه ی خواستار "مردم سالاری" دریغ نورزند و بازنده داشت اسطوره ی همبستگی همگانی دشمن را به عقب نشینی وادار و راه رسیدن به هدف های میهنی را هموار کنند.»

پاسخ به فراخوان "حزب ملت ایران"

بدنبال انتشار فراخوان حزب ملت ایران برای تشکیل یک جبهه وسیع برای برقراری "مردم سالاری" در ایران، بسیاری از احزاب، نشریات، سازمان ها و شخصیت های سیاسی داخل و خارج کشور نه تنها از این فراخوان استقبال کردند، بلکه نظرات خود را نیز در این باره با حزب ملت ایران در میان گذاشتند. برخی از این پاسخ ها را ادامه گزارش مربوط به این فراخوان می خوانید.

ملیون داخل کشور

"علی اردلان" عضو شورای رهبری جبهه ملی ایران، که در داخل کشور بسر می برد، طی اطلاعیه که در تهران صادر شد، نوشت: "همه دوستان و همفکران بخوبی مطلع هستند، که یکی از خواسته های قلبی و آرزوهای نهائی بنده همبستگی و یک جبهتی آزاددیخواهان و وطن دوستانی است، که سال های دراز در راه رسیدن به آرمان ها و اهداف مقدس خود مصائب و محرومیت ها تحمل کرده اند.

بدیهی است که نیروهای چیره گر غیر ملی با اتحاد و هماهنگی دگراندیشان همواره در ستیزند و مانع هر حرکت ملی موافق مصالح مردمی هستند و با همه امکانات، در پراکندگی و جداسازی و تفرقه افکنی کوشش می کنند، لذا ضرورت دارد، که علیرغم همه دشواری ها و موانع موجود، تلاشگران و مبارزان راه آزادی و استقلال کشور هماهنگ حرکت کنند و به اثبات برسانند که آرمانخواهان ملی و پیروان پیشوای خود، زنده نام دکتر مصدق برای حصول به آزادی و حفظ استقلال و اعتلای کشور هم آوا هستند،

کمیته مرکزی حزب توده ایران

به دبیرخانه حزب ملت ایران

با تشکر از نامه مورخ ۲ آبان ماه شما، پیرامون نظر ما درباره اطلاعیه اخیر حزب ملت ایران در مورد انتخابات و تلاش در راه تشکیل یک "جبهه مردمی"، متقابلاً به اطلاع تان می‌رسانیم:

حزب توده ایران مدتی است، که نظر خود را پیرامون برگزاری انتخابات آزاد در رژیم "ولایت فقیه" اعلام کرده است. ماعمیقاً اعتقاد داریم، که در شرایط ادامه حکومت استبدادی "ولایت فقیه" و درشرایطی که تمامی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم میهن ما به خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن زیر پا گذاشته می‌شود، نمی‌توان از سردمداران رژیم انتظار برگزاری انتخابات آزاد را داشت، ما با شما هم عقیده ایم، که برگزاری انتخابات آزاد تنها در شرایطی ممکن است، که احزاب و سازمان‌های سیاسی کشور آزاد باشند، و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک محترم شمرده شود. سردمداران رژیم پنهان نمی‌کنند، که انتخابات از دید آنان نه به منظور کسب "مشروعیت" بلکه بیشتر به منظور کسب "مقبولیت" است. به گمان ما در شرایطی که ایران بیش از پیش در بحران همه جانبه اقتصادی-اجتماعی فرو می‌رود، اتحاد عمل و تلاش مشترک همه نیروهای که به آزادی، استقلال و استقرار عدالت اجتماعی در ایران می‌اندیشند، بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیدا می‌کند و ما از هر گونه تلاشی برای فائق آمدن بر دشواری‌ها و پیونداری هائی که در این راه وجود دارد، کوتاهی نخواهیم کرد. همان طوری که مطلع اید، حزب توده ایران اکنون مدت‌هاست که بر ضرورت وحدت نیروهای مترقی برای شکستن سد استبداد کنونی و طرد رژیم "ولایت فقیه" تأکید ورزیده است و تمام توان خود را در این راه به کار گرفته است. اگر به خاطر داشته باشید، ما در نامه‌ای که مدت‌ها پیش برای دبیرخانه حزب ملت ایران ارسال داشتیم، نظرات مشخص خود را پیرامون ضرورت تشکیل جبهه واحد با شما در میان گذاشتیم و امروز نیز معتقدیم، که برای تشکیل چنین جبهه‌ای می‌بایست هرچه زودتر نشستی از نمایندگان سازمان‌های مترقی و آزاد اندیش ایران تشکیل شود، تا چارچوب، و برنامه عمل جبهه واحد در چنین نشستی مورد بحث و بررسی و سرانجام توافق نهائی قرار گیرد. حزب توده ایران به نوبه خود آماده هر گونه همکاری و همیاری در این زمینه است. (۵ آبان‌ماه ۷۴)

شخصیت های مستقل

چند شخصیت سیاسی و مستقل ایران، که در مهاجرت به سر می‌برند، موافقت خود را با فراخوان حزب ملت ایران اعلام داشته‌اند. از جمله این شخصیت‌ها "فریدون تنکابنی"، طنزنویس و "رضا مرزبان" محقق و روزنامه نویس برجسته ایرانی هستند. "رضا مرزبان" سال‌ها دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران بوده و اکنون مقیم پاریس است. وی در نامه خود خطاب به حزب ملت ایران از جمله نوشت:

«... آنچه در پیام شما، برای تأمین آزادی و حقوق انسانی مردم ایران آمده است، قسمتی از مطالبات اساسی است که هر ایرانی آگاه و آزاد اندیش، به آن معتقد است... آنچه در پیام شما تازگی و نیروی سازندگی دارد، بیانی است که در آن، جوهر حرمت متقابل به دیگر کوشندگان راه آزادی، نمایان است. بی شک این پیام با استقبال تمام سازمان‌ها و افرادی رویارو خواهد بود که به ایران مستقل و آزاد می‌اندیشند... زمینه‌های عینی برای ائتلاف، در داخل و خارج ایران، از برکت فساد و کوتاه اندیشی حاکمان، بسیار است و آنان که در خارج هستند، نباید با پراکنده اندیشی‌های خود، در حرکاتی که بنا بر شرایط موجود در ایران، در جهت بیان اراده مردم شکل می‌گیرد، خللی پدید آورند. اخلاقی که به تضعیف حرکت‌های اعتراضی، در داخل می‌انجامد. در پیام شما، من راه چنین ائتلاف سنجیده و منطقی را گسترده یافتم و به این دلیل آن را به فال نیک گرفتم، با این توجه خاص، که ناگزیر، ائتلافی در خارج، مستقل از ائتلاف در ایران، ولی هماهنگ با حرکت آن خواهد بود.»

از جمله دیگر شخصیت‌های سیاسی که به فراخوان حزب ملت ایران پاسخ مثبت داده‌اند، "مهرداد ارفع زاده"، از رهبران جبهه ملی در خارج از کشور و همچنین دکتر "پرویز خاورپناه" می‌باشد که اعلام حمایت خود را از فراخوان حزب ملت ایران، از سوی هواداران جبهه ملی ایران در آلمان امضاء کرده است. همچنین در داخل کشور نیز، از سوی برخی تشکلهای صنفی و اداری پاسخ مثبت به این فراخوان انتشار یافته است.

دبیر خانه حزب ملت ایران

با درود

فراخوان آن حزب، برای تحریم انتخابات نمایشی و پدید آوردن جبهه آزادی و مردم سالاری، اقدامی بسیار بجای و ضروری و مستولانه و بهمین جهت شایسته هرگونه ستایشی است.

من نیز بعنوان عضو کوچکی از جمع بزرگ اهل قلم - جمعی که همواره بادیکتاتوری و خفقان و سانسور مبارزه کرده و برای کسب آزادی کوشیده است - پشتیبانی خود را از پیشنهاد شما ابراز و همبستگی خویش را با جبهه آزادی و مردم سالاری اعلام می‌دارم.

با آرزوی پیروزی
فریدون تنکابنی - کلن (آلمان) ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۷۴

راه توده:

دبیر خانه حزب ملت ایران

با درود

نامه مورخه ۲۴ مرداد ۷۴ سازمان برون مرزی شما، با هدف کسب اطلاع از نظر "راه توده" پیرامون فراخوان اخیر دبیرخانه حزب ملت ایران در داخل کشور، برای تشکیل جبهه‌ای وسیع، مرکب از همه "نیروهای هوادار استقلال ملی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و عدالت همگانی" به منظور برقراری مردم سالاری در ایران دریافت شد.

ما نیز، چون شما اعتقاد داریم "شالوده ریزی جبهه‌ای فراگیر برای شکل سازمانی دادن به جنبش خواستار مردم سالاری (جنبش آزادیخواهی مردم ایران)" یک ضرورت تأخیرناپذیر است.

تأکید اطلاعیه دبیرخانه حزب ملت ایران بر لزوم پایبندی به دو اصل "آزادی و استقلال" - با این تصریح اطلاعیه: "همانگونه که در قانون اساسی پرنقص جمهوری اسلامی که اصل‌هائی از آنرا هنوز می‌توان دستاویز زنده داشت "حقوق ملت" قرار داد، آمده است، آزادی و استقلال دویاره جدا ناشدنی از یکدیگرند"، که در اطلاعیه مذکور، در ۷ بند خلاصه شده، و همچنین تأکید اطلاعیه بر "زنده داشت همه‌ی "حقوق ملت" که در بیست و چهار اصل از فصل سوم قانون اساسی پیش بینی شده است" و بی اعتبار بودن تمام "اختیاراتی که شورای نگهبان با برداشت نادرست از اصل نود و نهم قانون اساسی به خود داده است..."، در مجموع خود و با در نظر داشت شرایط کنونی برای تشکیل جبهه‌ای فراگیر در داخل کشور، مورد تأیید همه میهن دوستان ایران است.

نگرانی به حق حزب شما، پیرامون کارزار انتخاباتی اخیر و طرح صریح این نکته مهم، که "حتی جناحی می‌خواهد سر رشته همه کارها را در دست بگیرد..."، نیز با نظرات ما در این مورد مطابقت دارد. "راه توده" بارها خطرات ضد ملی ناشی از این توطئه را، در چارچوب تحلیل اوضاع کنونی ایران و تلاش ارتجاعی ترین جناح مذهبی طرفدار سرمایه داری تجاری غارتگر و وابسته (اعم از روحانی و یا غیر روحانی) برای قبضه کردن همه قدرت حکومتی را (تحت عنوان "جناح بندی رسالت - حجتیه") مطرح کرده است. در واقع حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب بزرگ بهمن ۵۷، با تأکید بر ضرورت انشای نقش ضد انقلابی جریان "حجتیه" و سرمایه داری وابسته تجاری مورد حمایت آن در جمهوری اسلامی، همین واقعیت را در نظر داشته است.

چند نکته

ضمن تأیید و ارج گذاری بر تلاش نویسن حزب شما، برای متشکل ساختن نیروهای ملی و میهن دوست ایران، بمنظور نجات کشور از تنگنای

عکس العمل ها در داخل کشور

"حسین شاه حسینی" از ملیون شناخته شده ایران، که در تهران به سر می برد، روز ۲۱ آبان، با انتشار نامه ای، حمایت خویش را از "تشکیل جبهه ای فراگیر، مرکب از همه احزاب و سازمان های خواهان "مردم سالاری" در ایران اعلام داشت. وی در نامه خود نوشت: «در پاسخ به نظرخواهی، مورخه ۲۸/۱۰/۷۴ از اینجانب، باید به عرض برسانم که برای کسب آزادی های فردی و اجتماعی و ایجاد و گسترش عدالت همگانی، ضرورت اتفاق و اتحاد بین تمام نیروها و شخصیت های ملی غیروابسته ضروری به نظر می رسد، و چنین حرکتی که درجهت به ثمر رسیدن اهداف فوق باشد، مورد تأیید خواهد بود. همچنین آمادگی خود را برای شرکت در چنین حرکتی اعلام می نمایم.»

جمهوری خواهان ملی

سازمان جمهوری خواهان ملی ایران نیز با صدور اطلاعیه ای، بصورت عام از تشکیل جبهه فراگیر حمایت و بر رهبری جمعی در صورت برپائی چنین جبهه ای تأکید کرد.

نکته قابل توجه برای ناظران، آنست، که چرا چهار حزب و سازمان سیاسی (حزب دمکرات کردستان ایران، جمهوری خواهان ملی، سازمان فدائیان اکثریت و حزب دمکراتیک مردم ایران) که در سالهای اخیر در موارد گوناگون اعلامیه مشترک صادر می کردند، این بار و در ارتباط با فراخوان اخیر حزب ملت ایران، چنین نکرده اند!

عکس العمل سلطنت طلب ها

همانگونه که انتظار می رفت، فراخوان حزب ملت ایران، برای تشکیل "جبهه مردم سالاری" از سوی جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی، نه تنها با بی تفاوتی، بلکه با نوعی تحریف روبرو شد. کیهان لندن، بعنوان سخنگوی این جناح، خبر مربوط به این فراخوان و اعلام حمایت هائی که از آن صورت گرفت را، در کنار چند آگهی تجارتي و تسلیت، در انتهای صفحه اول شماره ۱۱ آبان خود منتشر ساخت، این هفته نامه، عنوان "تحریم انتخاباتی" را بعنوان عنوان اصلی برای این فراخوان برگزید و بدون درج مفاد فراخوان، نام چند حزب و سازمان را که از فراخوان مذکور حمایت کرده بودند، انتشار داد. این در حالی است، که در تمام سالهای اخیر، کیهان لندن منادی اتحاد نیروها و مدعی آزادیخواهی و انتشار بی طرفانه افکار و عقاید بوده است! ظاهر امر حکایت از آن دارد، که کیهان لندن هیچ جبهه ای را، که رهبری آن در اختیار شاه پرستان و سلطنت خواهان نباشد، به رسمیت نمی شناسد!

برخی مخالفخوانی ها

همزمان با این موضعگیری کیهان لندن، از سوی چند منفرد سیاسی، به اسامی "علی راسخ افشار"، "منصور بیات زاده" و "حسین منتظر حقیقی" نیز که خود را طرفدار دکتر مصدق و سازمان سوسیالیستهای ایران معرفی کرده اند، نامه ای در مخالفت با این فراخوان انتشار یافته است. در این نامه نسبتاً مشروح، سرانجام معلوم نیست که سه نفر نامبرده بالاخره طرفدار چیستند و مخالف کیستند! گرچه مشخص است، که مخالف تشکیل یک جبهه فراگیر با هدف مبارزه در راه مردم سالاری و بازگشت آزادی ها به جامعه هستند. در سالهای اخیر، همین افراد، به عنوان مختلف در نشریه "تیمروز" و در رسای آلترناتیو سازی قلم می زده و یا در میزهای گرد و غیر گرد شرکت می کرده اند. از میان همین سه تن، "علی راسخ"، که در نامه مورد بحث، عملاً خود اعتراف به کنار گذاشته شدن از رهبری خارج از کشور "جبهه ملی" کرده و خود را "مصدقی" معرفی کرده (!) یک صفحه از نشریه "کار" ارگان مرکزی سازمان اکثریت را به خود اختصاص داده و آنچه را از دوران کنفدراسیون دانشجویی به خاطر داشته، علیه حزب توده ایران بر قلم آورده بود. با چند هفته فاصله "محمود راسخ" نیز بنام سازمان سوسیالیستهای ایران، در نشریه "کار" مضامینی مشابه "علی راسخ" (برادر خویش) را با اهدافی مشابه، یک صفحه را به خود اختصاص داد! منصور بیات زاده (سه نفری که نامه در رد فراخوان حزب ملت ایران منتشر ساخته اند) از سوی "هیأت اجرایی سازمان سوسیالیستهای ایران" سخن گفته است. همان سازمانی که "محمود راسخ" در مقاله ای که از وی در نشریه "کار" چاپ شده، از رهبران آن معرفی کرده است!!

کنونی، نکات زیر را به عنوان اصول تضمین کننده برپائی "جبهه وسیع آزادیخواهی" یاد آور می شویم:

- ۱- جنبش نوین انقلابی و آزادیخواهی مردم ایران، برای دستیابی به اهداف خود، فارغ از هر نوع مرزبندی های مذهبی، سلیقه ای، ایدئولوژیک و پیشداوری های یکسویه، می تواند متشکل شده و سازمان یابد؛
- ۲- اهداف این "جنبش" و "جبهه" نمی تواند - در تحلیل نهائی - در چارچوب تنگ و محدود زمانی (مثلاً دوران انتخابات نزدیک مجلس و یا ریاست جمهوری) خلاصه شود، زیرا در اینصورت، پس از پایان این انتخابات (با هر نتیجه و یا صحنه سازی)، آماج های آن از دستور روز خارج شده و شعارهای تاکتیکی جانشین می تواند موجب یک دوره سرگردانی و دلسردی (حتی بروز برخی اختلافات داخلی) شود. بنابراین جنبش آزادی خواهی و جبهه و سازمان برآمده از آن باید خواست های مستقل خود را داشته باشد، که طبعاً در جریان رویدادها و متکی به آنها (تظلم شرایط کنونی و مسئله انتخابات مجلس و ریاست جمهوری) می تواند شعارهای تاکتیکی، بسیج کننده و افشا کننده را، با هدف افشای دیکتاتوری، تعمیق بیشتر آگاهی عمومی، بازگشت آزادی ها به جامعه و... برگزیند. بدین ترتیب است، که بازه ای اختلاف سلیقه ها و اختلاف نظرها پیرامون نحوه روبرویی با مسئله انتخابات کنونی (شرکت یا عدم شرکت در آن)، بویژه از سوی نیروهای آزادیخواه مذهبی، نخواهد توانست مانع پیوستن هرچه بیشتر این نیروها و دیگر هواداران اصول مطرح شده در فراخوان شما به "جبهه" شود.

- ۳- نکته بسیار مهم و حیاتی، که قطعاً شما نیز به خوبی از آن آگاهی داشته و بدان معتقد هستید، ضرورت رایزنی ها و شکل بخشیدن رهبری چنین جبهه ای از میان رهبران احزاب، شخصیت های سیاسی، مبارزان، مصلحین اجتماعی-ملی و میهن دوستان داخل کشور است. تجربه نشان داده است، که "واقع بینی" پیوسته "در کنار واقعیات" رشد می کند!

جلوگیری از هر نوع تعلل، تفرقه، رقابت، چپ روی و یا راست روی و... (که در گذشته مانع نتیجه بخشی بسیاری از تلاش ها شده است) در گرو پذیرش همین حقیقت است. البته توجه به این واقعیت، هرگز به معنای صرف نظر کردن از توان و امکانات احزاب و سازمان های سیاسی و یا شخصیت های سیاسی ایرانی خارج از کشور نیست، که مهاجرت به آنها تحمیل شده است. این دو مکمل یکدیگرند!

یادآوری

نقطه نظرات بالا، در کلیت خود، و در آن حد که مشورت و رایزنی فوری، در شرایط دشوار کنونی اجازه داد، فراتر و یا فروتر از نقطه نظرات همفکران و همزمان ما در داخل ایران نیست!

امیدواریم بتوان در مراحل تکاملی فراخوان حزب شما، برای تشکیل "جبهه آزادی" و یا "مردم سالاری"، دیگر امور اجرایی را از نزدیک بررسی و نتیجه گیری کرد.

موفقیت شما را در راه دشواری که در پیش روی همه میهن دوستان است، آرزو می کنیم.

"راه توده" چهارم آبانماه ۷۴

(نقل قولهای داخل گیومه، تماماً برگرفته از متن اطلاعیه دبیرخانه حزب ملت ایران بمنظور برپائی "جبهه" می باشد)

حزب دمکراتیک مردم ایران

هیأت اجرایی شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران نیز در بیانیه خود به این مناسبت، از جمله نوشت: «...فراخوان حزب ملت ایران برای تشکیل جبهه فراگیر را با اشتیاق فراوان دریافت کردیم. پیش شرط های اعلام شده شما برای برقراری یک انتخابات درست مورد حمایت ماست... حزب دمکراتیک مردم ایران دست اتحاد به سوی شما و سایر نیروهای سیاسی آزادیخواه کشور دراز می کند و آرزومند است که ابتکار شما برای تشکیل جبهه فراگیر برای آزادی و مردم سالاری هر چه زودتر جامه عمل بپوشد. (سوم آبان)

موقعیت کمونیست ها در انتخابات روسیه

(اومانیته ۱۲ اکتبر ۱۹۹۵)

اکنون مسئله انتخابات ۱۷ دسامبر آینده به عمده ترین مسئله سیاسی روسیه تبدیل شده است و همگان بر این اعتقادند، که چپ با نتایجی بهتر از راست از این انتخابات بیرون خواهد آمد. کمونیست ها (حزب کمونیست فدراسیون روسیه RCFR) و کشاورزان (حزب کشاورزان) بسا یکدیگر متحد شده اند و هر چند که با فهرست های جداگانه در مرحله رای گیری نسبی شرکت خواهند داشت، اما در ۸۰ حوزه از مجموع ۲۲۵ حوزه انتخاباتی نامزدهای مشترک معرفی خواهند کرد و ضمناً توافق کرده اند، که پس از انتخابات نیز در پارلمان اتحاد خود را حفظ کنند.

با این حال "چپ" در امر اتحاد با دشواری هایی روبروست. مثلاً حزب سوسیالیست کار، یکی از سازمان های کمونیست، اخیراً به ژنرال "لبد" (Lebed) (۱) رهبر جدید پروپولیت ها نزدیک شده است و یا حزب کمونیست کارگران، متعلق به "آمپولوف" (Ampolov)، راه خود را جدا کرده است و یا مثلاً نیکولای ریوکف (نخست وزیر سابق)، که در حزب کمونیست فدراسیون روسیه نیز عضویت دارد، تصمیم گرفته است، گروه انتخاباتی جداگانه ای بوجود آورد، هر چند که کمونیست ها امیدوارند که در آخرین لحظات به نوعی توافق با او دست یابند.

کمونیست ها و کشاورزان در انتخابات سال ۱۹۹۳ مجموعاً ۳۱٫۷۱ درصد آراء را بدست آوردند (۲۱٫۲۸ درصد حزب کمونیست و ۹٫۴۵ درصد حزب کشاورزان) و ۱۲۰ نماینده از ۴۵۰ نماینده "دوما" متعلق به آنهاست. در انتخابات آینده نیز براساس همه شواهد حزب کمونیست فدراسیون روسیه مواضع خود را به طور جدی تحکیم خواهد کرد و حزب کشاورزان در نواحی که مبارزه با تعاونی زدایی (در کشاورزی) ادامه دارد، موقعیت بهتری به دست خواهد آورد. براساس آمارهای نه چندان قابل اعتماد، افزایش آراء کمونیست ها در انتخابات آینده بین ۱۵ الی ۲۰ درصد نوسان خواهد کرد. نتایج انتخابات میان دوره ای پیشروی مشخص کمونیست ها را کاملاً تایید می کند. در اول اکتبر در ولگا گراد (استالینگراد سابق) با نزدیک به یک میلیون جمعیت) در ۲۲ حوزه از ۲۴ حوزه انتخاباتی شورای محلی، کمونیست انتخاب شدند. در مارس گذشته در ولادیمیر (شهر صنعتی و توریستی در شرق مسکو با ۴۰۰ هزار جمعیت) حزب کمونیست فدراسیون روسیه به پیروزی رسید.

نگاهی به محاسبات سیاسی

"ولگا گراد" و "ولادیمیر" نمونه هایی منحصر بفرد نیستند. مثلاً می توان شهر اورل (در جنوب شرقی پایتخت) یا مثلاً جمهوری باشقیرستان در اورال را ذکر کرد. هم چنین می توان به نتایج انتخابات محلی در پاییز گذشته مراجعه کرد. انتخاباتی که در غرب پیرامون آن بسیار کم صحبت شد و حزب کمونیست فدراسیون روسیه در آن ۴۰ تا ۷۰ درصد آراء را بدست آورد. در واقع برای بسیاری از مردم پیشرفت کمونیست ها امری "طبیعی" و "منطقی" است. منطقی که ظاهراً اکنون به کرمین هم تحمیل می شود و یلتسین پذیرفته است که نخست وزیر او فرصت را از دست داده و ممکن است کمونیست ها و متحدان آنها در انتخابات پیروز گردند.

مسئله در این اعتراف یلتسین مقداری محاسبه سیاسی نهفته است - یعنی همان علم کردن خطر معروف بلشویک ها، اما این نیز واقعیت دارد، که حوزه مانور یلتسین و چرنومردین (نخست وزیر) اکنون بسیار محدود شده است و منافع آنها نیز الزاماً یکسان نیست. اولاً هر یک از آنها تلاش دارد، که تا قبل از شکست محتمل در دسامبر به نوعی خود را نجات دهد. ثانیاً هر دو آنها چشم به انتخابات ریاست جمهوری بهار ۱۹۹۶ دوخته اند.

یلتسین که در پایین ترین سطح محبوبیت خود به سر می برد، هنوز کلام آخر را بر زبان نیاورده است و مسلماً برای آنکه در پست خود بماند به هر چیز تن در خواهد داد. چرنومردین هم مایل است خود را در کرمین ببیند، اما باید فعلاً موقعیت خود را برای پس از انتخابات دسامبر حفظ کند، یلتسین از زبان مشاورانش بطور ضمنی فهمانده است، که پیروزی کمونیست ها شاید فاجعه

نباشد و بتوان با آنها به نوعی همکاری دست یافت. حتی زمزمه آن در میان است، که می توان نخست وزیر را از حزب کشاورزان برگزید. چرنومردین هم متقابلاً از اصلاح کابینه خود سخن می گوید.

یلتسین و چرنومردین در اتحاد تاکتیکی خود فعلاً دچار تردید هستند. آیا باید به هر قیمت جلوی پیشروی کمونیست ها را گرفت و به رویارویی و همکاری دو نفره با ژنرال "لبد" تن در داد. سرانجام این همکاری مانند سلف او "روتسکوی" به خونریزی و کشتار ختم نخواهد شد؟ یا برعکس، باید واقعیت تلخ را پذیرفت و پیروزی کمونیست ها را قبول کرد و از آنها برای مهار کردن ژنرال "لبد" در انتخابات ریاست جمهوری استفاده کرد؟

کرمین بیش از همه از آن می ترسد که کمونیست ها و میهن دوستان در جریان انتخابات آینده ریاست جمهوری متحد شده و شخص دیگری را بطور مشترک نامزد و حمایت کنند.

بحران عمومی جامعه

دو ماه قبل از انتخابات مجلس، شش ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری، چهار سال پس از انحلال حزب کمونیست اتحاد شوروی، کمونیست ها در زندگی سیاسی روسیه نیروی را تشکیل می دهند که نمی توان آنها را دیگر کنار نهاد.

گرچه در صورت فقدان تحلیل انتقادی از گذشته و نداشتن برنامه سیاسی واقعی برای آینده، برای کمونیست ها این خطر وجود دارد، که آنها تنها نقش یک مسکن موقت را عهده دار شوند.

رابطه مافیا و خصوصی سازی در روسیه

آمریکا به صندوق بین المللی پول فشار می آورد، که برای روسیه از نظر مالی تسهیلات بیشتری قابل شده و بویژه از نظر زمان بندی بدهی ها به آن کشور مساعدت نماید. در اجلاس سازمان های مدیریت صندوق بین المللی پول، که اخیراً در واشنگتن برگزار شد، نمایندگان آمریکا بر این اعتقاد بودند که گروه رهبری کننده روسیه سلاقل در مسکو جهت درستی را در مورد بودجه کشور اتخاذ کرده اند.

گزارش "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" (۲) در مورد خصوصی سازی اشاره می کند که خصوصی سازی در روسیه بطور عمده بر خرید موسسات توسط کادرها و گاه رهبران سندیکایی متکی است. ضمن آنکه بی قانونی و بطور کلی چندگانگی مراکز تصمیم گیری موجب شده است، تا دولت روسیه علیرغم آنکه بخش بزرگی از سهام موسسات خصوصی را در اختیار دارد، قادر به جمع آوری مالیات نباشد. از اینرو اخیراً تصمیم گرفته شده است، یک کنسرسیوم بانکی از کلیه سهام های دولت در موسسات خصوصی به نفع خود بهره برداری نماید، به شرط آنکه برای دولت به جمع آوری مالیات بپردازد. کشورهای غربی این تصمیم را نیز مثبت ارزیابی کرده اند.

نقش کنونی و عظیم مافیا در اقتصاد روسیه نیز در واقع در همین آشفتگی ها قرار دارد. آمارهای رسمی از بیکاری تصویری پرتاب کمتر از میزان واقعی آن بدست می دهند. با این حال کاهش عمومی تولید و اصلاح ساختار آن، تا به امروز با نرخ بیکاری بسیار پایین همراه بوده است. دلیل این امر آن است، که در موسسات و کارخانجات روسیه، هنوز یک نوع تامین خدمات اجتماعی در اشکال مختلف، از قبیل تعاونی خواروبار، مسکن، خدمات و غیره وجود دارد (که مانع از آن می شود کارگران حتی در مواردی که دستمزد آنها پرداخت نمی شود، کار خود را ترک گویند و به این ترتیب نرخ بیکاری نسبتاً هنوز پایین مانده است). البته این نوع خدمات هر روز کمتر می شود و گزارش "سازمان همکاری و توسعه اقتصادی" نیز توصیه می کند، از براب انداختن و سامان دادن نظام تامین اجتماعی در روسیه صرف نظر شود، تا از وضعیت کنونی برای ایجاد انعطاف و پایین آوردن هزینه کار و دستمزد حاداً کمتر استفاده بهره شود. (نگاهی دیگر به انتخابات آینده روسیه را از قول مطبوعات چپ کشور هلند در صفحه ۱۴ بخوانید)

(۱) ژنرال لبد، افسر سی و پنج ساله ارتش روسیه، که به دلیل اقدامات خود در "مولداوی" به معروفیت رسید. وی توانست در آنجا سازشی میان روس ها و اهالی بومی بوجود آورد. "لبد" هم چنین به دلیل انتقادات تند خود از حکومت و مخالفت با مداخله روسیه در چین به شهرت رسیده است.

(۲) سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OCDE) متشکل از ۲۵ کشور سرمایه داری غرب است و مرکز آن در پاریس قرار دارد.

ج: - من نظراتی را بعنوان مبنای اندیشه در این موارد ذکر می‌کنم. بنظر من، در تحولات نوین جهانی نه فقط یک، بلکه سه عنصر غالب و متضاد را می‌توان ذکر کرد.

اولین عنصر، هجوم عمومی امپریالیستی است، که از توازن نوین جهانی ناشی می‌شود. در این هجوم امپریالیسم دارای یک استراتژی مشترک می‌باشد و می‌کوشد بر پایه تصمیمات و موازن مشترک، همراه با اشکالی از هماهنگی و همکاری میان ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورها (امریکا - بزرگترین کشورهای اروپایی و ژاپن)، در جهت افزایش استثمار کارگران و توده‌های مردم جهان سوم، برچیدن حقوق بدست آمده در یکصد سال اخیر و درهم کوبیدن هر گونه کانون مقاومت و مبارزه انقلابی دست یابد.

دومین عنصر، حاد شدن تضادها بین ثروتمندترین و قدرتمندترین و با نفوذترین کشورهای سرمایه‌داری از یکسو و کشورهای سرمایه‌داری کمتر پیشرفته از سوی دیگر است. از نظر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، این کشورها با آنکه از نظر سیستم اقتصادی با آنها در تضاد نیستند، اما از نظر سیاسی بعنوان بخشی از اهداف جدید شناخته می‌شوند. البته برخوردها در این زمینه، بستگی به موقعیت‌های فرعی و حاشیه‌ای نیز دارد. این پیش‌بینی در مورد اتحادیه اروپا و دیگر مناطق جهان صادق است.

سومین عنصر عبارتست از مبارزه طبقاتی در هر کشور سرمایه‌داری از یکسو و مبارزه کارگران، زحمتکشان و توده‌های مردم با کشورهای امپریالیستی و در نهایت مبارزه ضد امپریالیستی. من گمان نمی‌کنم، هیچ‌یک از این عناصر به تنهایی تعیین کننده تحولات آینده نزدیک باشند. همگی در صحنه جهانی با هم عمل می‌کنند و برآمد نهایی در واقع حاصل نبرد در هر سه عرصه است.

س: - در تحلیل تحولات اخیر جهان و سرمایه‌داری معاصر، آیا هنوز "امپریالیسم" را به عنوان یک مقوله تفسیری معتبر می‌شناسید؟

ج: - در طول پنجاه سال فاصله بین افرمارکس "سرمایه" و تحویل قرن ۱۹ به قرن بیستم، رشد سرمایه‌داری دگرگونی‌های جدی را طی کرد. این دگرگونی‌ها توسط لنین اینگونه شناسایی شد: کنترل اقتصاد توسط انحصارات، ظهور سرمایه مالی و الیگارش مالی، اهمیت رشد یابنده صادرات سرمایه به جای صدور کالا، تقسیم جهان میان گروه‌بندی‌های انحصارات جهانی و پایان تقسیمات منطقه‌ای جهان میان قوی‌ترین نیروهای سرمایه‌داری. لنین بر یکی از این ویژگی‌ها، یعنی "امپریالیسم" تاکید کرد و آن را مرحله انحصاری سرمایه‌داری نامید.

طی تقریباً صد سالی که از آن زمان سپری شده است، عناصر جدیدی در رشد سرمایه‌داری وارد شده است. ببینیم این عناصر کدامند:

- تضادهای اصلی سرمایه‌داری و دو جنگ جهانی؛

- مبارزه کارگران و توده‌های مردم و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورها؛

- فروپاشی نظم استعماری جهان و وقوع انقلاب‌های رها نیخش ملی؛

- دستاوردهای انقلاب علمی و فنی همراه با تکنولوژی پیشرفته (بویژه پس از جنگ جهانی دوم)؛

- دگرگونی‌های ناشی از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در پویایی نیروهای مولده و تاثیر آن در ترکیب اجتماعی جوامع معاصر، از جمله در کشورهای پیشرفته صنعتی.

تولد "فرامیلتی" ها

رشد اجتماعی و بین‌المللی شدن فزاینده روندهای تولیدی، ژرف‌تر شدن تقسیم کار بین‌المللی، نابرابری‌های فزاینده در رشد، همگی به پدیدار شدن گروه‌های بزرگ اقتصادی فرامیلتی و روندهای همپوندی اقتصادی انجامید. این روند ابتدا در مناطق نسبتاً محدود به منافع و منطقه نفوذ شروع شد و سپس جهانی شد و محدوده اجتماعی، سیاسی و نظامی را نیز شامل شد. این تحولات موجب از بین رفتن رقابت و تضادهای سرمایه‌داری، بویژه در میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نشده و نخواهد شد. این تضاد در عین ابداع اشکال و ابزار نوین همکاری میان گروه‌های انحصارات برای حفظ و گسترش تسلط منطقه‌ای و جهانی و علیرغم همه تدابیری که برای مدیریت و اعمال مشی واحد می‌اندیشند، ادامه خواهد یافت. نقش جهانی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی با پرداخت وام‌های مالی و نسخه‌های سیاست اقتصادی که همراه آنست، محاصره اقتصادی (نظیر آنچه با کوبا می‌شود) همگی نمونه‌هایی از تحولاتی

نشریه "گوادرنی کمونیستا" چاپ ایتالیا، اخیراً گفتگوی مشروحی داشته است با "آلوادور کونیال"، رهبر حزب کمونیست پرتغال. نشریه مذکور منعکس کننده نظرات حزب "احیای کمونیستی" ایتالیا است. بخش‌هایی از این گفتگو را، که توسط یکی از همکاران جدید "راه توده" ترجمه و تنظیم شده است، در زیر می‌خوانید.

آلوادور کونیال:

علیه "امپریالیسم" در وسیع‌ترین "جبهه" به پیش!

ترجمه: الف آذرنگ

س: ما از هم گسیختگی اتحاد جماهیر شوروی تغییرات جدی در ساختار بین‌المللی و دو قطبی بودن جهان بوجود آورده است. شما این تغییرات را چگونه تفسیر می‌کنید؟

ج: - اصطلاح دو قطبی بودن جهان که برای توصیف وضعیت جهان در نیمه دوم قرن بیستم استفاده می‌شد، دارای معنایی دوگانه است. از یک طرف دو قطبی بودن به معنی وجود ۲ اردوگاه جهانی با ساختارهای اجتماعی-اقتصادی متضاد است، که یکی (سرمایه‌داری) برای بقا، می‌کوشد و دیگری (سوسیالیسم) برای دگرگون سازی انقلابی جامعه می‌کوشد. از سوی دیگر دو قطبی بودن جهان به معنی توازن نیروها در سطح جهانی میان دو سیستم و بین قدرتمندترین کشورهای دو طرف (اتحاد شوروی و امریکا) بود.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (همراه با دیگر کشورهای اروپای شرقی) توازن جهانی نیروها به نفع سرمایه‌داری به هم خورد. گرچه این به معنای فائق آمدن سرمایه‌داری بر ماهیت استثمارگر، ستمگر و متجاوز خود و بحرانی که در آن گرفتار آمده، نمی‌باشد.

اکنون دو عنصر اصلی که تحول آتی وضعیت جهان را تعیین خواهد کرد، قابل تشخیص است.

اول- هجوم عمومی امپریالیسم برای تجدید و تحمیل سرکردگی خود به جهان و تلاش برای دست یابی به سلطه جهانی، در سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی، و دیگری، شرایطی که در کشورهای مختلف وجود دارد.

دوم- موقعیت متفاوت جنبش ضد امپریالیستی زحمتکشان، کارگران و توده‌های مردم، در کشورهای مختلف، بویژه در کشورهایی که براساس راه حل‌های گوناگون برای ساختن سوسیالیسم تلاش می‌کنند.

من اعتقاد دارم، که شاید در مرحله نخست و در کوتاه مدت امپریالیسم به پیشروی‌هایی دست یابد، اما در دراز مدت و در نهایت، عنصر دوم سرنوشت جهان را تعیین خواهد کرد. در میان مدت، یعنی در وضعیتی که ما اکنون قرار داریم، همه چیز بستگی به خط سیر تقابل این دو عنصر دارد.

س: - تفسیری (از سوی برخی از مارکسیست‌ها) وجود دارد، مبنی بر اینکه در یک دوره رقابت سه قطبی (امریکا-آلمان-ژاپن) جهان شاهد حادثه‌ترین و در عین حال طولانی‌ترین برخوردها میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی خواهد بود. تفسیر دیگری (از سوی برخی مارکسیست‌های دیگر) وجود دارد، مبنی بر "همبستگی گروهی" میان قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری منظور مقابله با کشورهای "جهان سوم" (تضاد با اصطلاح کانون-پیرامون). نظر شما در این باره چیست؟

احزاب و یا انشعابات متعدد در احزابی نشد، که در دوران معینی در کشور خود نیروی سیاسی با نفوذ و موثری بودند؟

س: - آیا در میان سؤالات بسیاری که فرصت نشد با شما مطرح کنم، پرسشی هست، که من نپرسیده‌ام، اما شما مایل به پاسخ به آن باشید؟

ج: - دو نکته کوتاه. اولاً، نظراتی که اظهار شد، نتیجه تحلیل‌های کنونی ماست! ما مایلیم در مورد مسائلی که در این گفتگو مطرح شد، با دیگر احزاب کمونیست، از جمله حزب کمونیست کشور شما (ایتالیا) بحث و گفتگو کنیم. ما در عصر تغییرات بزرگ زندگی می‌کنیم و بسیار مهم است، که بتوانیم به تنظیم و هماهنگی دیدگاه برداریم. این هماهنگی همه ما را برای رسیدن به هدف متحد می‌کند. دوم، اینکه چه چیزهایی را به عنوان خصائل پسندیده برای کمونیست‌ها در نظر داریم. ما چهار اصل اعتقادی کمونیست‌ها را ذکر می‌کنیم: ۱- ایمان به درستی اهداف و تحولات اجتماعی و ساختمان جامعه‌ای آزاد از سرمایه داری؛ ۲- ایثار کامل در دفاع از منافع کارگران، زحمتکشان و دفاع از منافع ملی؛ ۳- همبستگی بین‌المللی؛ ۴- شهادت دفاع از ایدئولوژی، شهادت سیاسی و در صورت لزوم شهادت فیزیکی. ■

کمونیست‌ها نه تنها وجود دارند، بلکه احتمال

پیروزی آنها زیاد است!

یک نظرخواهی انجام شده نشان داد، که کمونیست‌های تحت رهبری "کنادی زیگنآف" در حال بازگشت هستند. در انتخابات سال ۱۹۹۳ آنها در سومین رده قرار گرفتند، ولی طبق نظرخواهی کنونی، در حال حاضر آنها در مقام اول، هر چند با اختلاف کم نسبت به سایر احزاب قرار دارند. کمونیست‌ها ۱۰ تا ۱۳٪ آراء را به خود اختصاص خواهند داد. رفرمیست‌ها ۶ تا ۸٪ آراء را کسب خواهد نمود.

به عقیده رونامه لیبرالی ایزوستیا (برای ترساندن مردم از رای دادن به حزب کمونیست) روس‌ها از ترس پیروزی حزب کمونیست مشغول انبار کردن مواد غذایی هستند. این خبر بنظر می‌رسد، نشان دهنده روحیه مضطرب جناح لیبرال باشد.

سرگی فیلاتوف، مدیر لیبرال کابینه یلتسین (برای ترساندن مردم) حتی در مورد یک جنگ داخلی در صورت پیروزی احزاب ضد رفرم هشدار داد. "ایگور کایدِر"، لیدر انتخاب روسیه "زمان سخت" را اعلام داشت. "کایدِر" کسی که جزیش در انتخابات آینده حتی تا ۵٪ آراء را نیز ممکن است نتواند کسب کند، هشدار داد، که در صورت پیروزی کمونیست‌ها و متحدان ناسیونالیست آنها همه رفرم‌های انجام شده به خطر خواهند افتاد، وی گفت: بعنوان یکی از طراحان رفرم باید بگویم، که رفرم به عقب برخواهد گشت. "کایدِر" اشاره می‌کند، که کمونیست‌های روسیه به غیر از کمونیست‌های اروپای شرقی هستند، که سوسیال دمکرات شده‌اند!

برخلاف کمونیست‌های سابق لهستان و مجارستان که دنباله‌رو اهداف لیبرالی سران خود هستند، کمونیست‌های روسیه حتی به فکر رفرم‌های لیبرالی نیفتادند. کمونیست‌ها مدافع بازگشت از خصوصی کردن، خواهان کاهش قیمت‌های مواد ضروری زندگی و خدمات هستند، که با کمک سوسیال دولتی میسر است.

۱۵٪ از جمعیت کشور از آن جمله افراد مسن پشت حزب کمونیست ایستاده‌اند، این مردم می‌دانند چه می‌خواهند و قطعاً در ۱۷ دسامبر به پای صندوق‌های رای رفته و به حزب خود رای خواهند داد. در مقابل آنها، انتخاب‌کنندگان جوان هستند، که از احزاب لیبرال پشتیبانی می‌کنند. آنها پاسبان بوده و سیاست را یک بازی کثیف می‌دانند.

"جگایف" اشاره می‌کند، که کمونیست‌ها کار کمی می‌توانند انجام دهند، حتی اگر با متحدان ناسیونالیست خود اکثریت را در دومای دولتی کسب کنند. پارلمان قدرت بسیار کمی در حکومت قانون اساسی روسیه دارد. کمونیست‌ها برای برسر قدرت آمدن باید در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شوند.

هنوز کمونیست‌ها می‌توانند برای یلتسین مشکل ایجاد کنند، اگر چه رهبر معتدل پارلمان "رویکین" را حذف و یک رهبر قاطع به جای آن بنشانند این می‌تواند به یک جنگ از نوع سال ۱۹۹۳ میان پارلمان و کرم‌لین تبدیل شود.

ترجمه: م. پرستو

از روزنامه مردم (de Volkskrant) چاپ هلند ۱۷ اکتبر ۹۵

هستند، که در کنار تحولات علمی باید آنها را در نظر داشت. در کشورهای بزرگ سرمایه داری، انحصارات و قدرت اقتصادی آنها به قدرت سیاسی تبدیل شده است و شکل "سرمایه انحصاری دولتی" را به خود گرفته است. همین انحصارات بزرگ و شرکت‌های فراملیتی، درسیستم همپیوندی اقتصادی، اکنون نهادهای بین‌المللی سلطه فراملیتی‌ها و فرادولتی‌ها را ترتیب می‌دهند و سیستم‌های همپیوندی نظامی بدین ترتیب شکل می‌گیرد. اکنون اروپا مرحله پیشرفته این روند را نمایندگی می‌کند و پیمان "ماستریخت" با خصوصیت فدرالی آن، در صورت تحقق، عملاً به معنای بهم پیوستن دولت اروپا و انحصارات اقتصادی است. به زبان ساده می‌توان از یک سرمایه داری انحصاری دولتی-جهانی در چارچوب روند همپیوندی اتحادیه اروپا سخن گفت.

س: - به نظر شما نیروهای محرکه اصلی در احیای روند انقلابی، در شرایط نوین جهان کدامند؟ چه سنگ بناهایی برای بازسازی یک جبهه ضد امپریالیستی ضروری است؟

ج: - ابتدا توجه داشته باشید، که در هر کشور و بطور کلی در سطح جهان طبقات و اقشار اجتماعی وجود دارند، که منافع اساسی آنها مستقیماً در تضاد با سلطه استثماری و امپریالیستی است. بنابراین ما باید ابتدا تعیین کنیم، که در یک کشور کدام نیروهای سیاسی، سازمان‌ها، جنبش‌های توده‌ای، جنبش‌های فرهنگی، بخش‌های نظامی، ساختارها و حکومت‌ها برپایه منافعشان با اهداف امپریالیسم مخالفند. اگر اینگونه به جهان و کشورها نگاه کنیم، خواهیم دید، که جبهه ضد امپریالیستی بطور عینی دارای چه پتانسیل عظیمی است. ما باید کارگران، کارمندان، کشاورزان، روشنفکران، سازمان‌ها، جنبشهای توده‌ای و آن احزابی، که برنامه‌شان بازگو کننده اهداف و خواست‌های مردم کشورشان است، را نیروهای محرکه تحولات انقلابی به حساب آوریم. با این ارزیابی است، که باید گفت، اکنون صف اتحادها بسیار گسترده و گوناگون است. احزاب کمونیست و دیگر احزاب مترقی، با این تعریف، دارای نقشی قاطع و بسیار مهم هستند.

س: - حزب کمونیست پرتغال در مورد تجربه "کمونیسم اروپایی" پیوسته نظری انتقادی داشت. از آن دوران اکنون ۲۰ سال می‌گذرد. در شرق و غرب اروپا حوادث بسیاری اتفاق افتاده است، از جمله تشتت در حزب خود شما. آیا اکنون می‌توانید ارزیابی جهانشمولی از "کمونیسم اروپایی" بدهید؟

ج: - قصد ارائه تحلیل و ارزیابی را ندارم، اما می‌خواهم بطور خلاصه چند نظر را عنوان کنم.

آن ایدئولوژی و سیاسی که به "کمونیسم اروپایی" مشهور شد، هرگز در نزد ما "کمونیسم اروپایی" و یا "راه حل اروپایی کمونیسم" باز شناخته نشد، بلکه ما آنرا انحراف از اصول اساسی و اهداف میراث انقلابی و دستاوردهای واقعی مبارزه کمونیست‌ها تا آن زمان، توصیف کردیم. برخی مشخصه‌های ویژه باصطلاح "کمونیسم اروپایی" از این قرار بود: سرشت و مواضع طبقاتی احزاب کمونیسم رها شدند، از کنار قدرت انحصارات امپریالیستی با سکوت عبور شد، تئوری انقلابی و بویژه نقش و اندیشه لنین رد شد، دمکراسی بورژوازی و قوانین و عملکردهای غیر دمکراتیک آن به عنوان خط برتر و اساسی برای پراتیک کمونیست‌ها پذیرفته شد، دستاورها، پیروزی‌ها، تجارب اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورها در ساختمان سوسیالیسم نه تنها بی اهمیت جلوه داده شد، بلکه انکار شد، انترناسیونالیسم و روابط دوستانه و همکاری با دیگر احزاب کمونیست نادیده گرفته و یا بی اهمیت تبلیغ شد، گسترش رابطه با احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات جای روابط دوستانه با احزاب کمونیست را گرفت و بالاخره، تشویق و تمجید راست‌ها بدون هر نوع اندیشه و تردید پذیرفته شد.

اغلب در تائید این انحرافات که به "اورو کمونیسم" شهرت یافت، مسئله دفاع این جریان از دمکراسی را مطرح می‌کنند، اما فراموش می‌کنند، که این دفاع از چارچوب تنگ دمکراسی بورژوازی فراتر نرفت. این جریان کمونیسم اروپایی در مشی و عمل سیاسی خود، روابط لازم و ذاتی بین سوسیالیسم و دمکراسی را ژرف نکرد، حتی از این تلاش دفاع هم نکرد. "کمونیسم اروپایی" هسته‌ها و عناصر اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم را بی ارزش جلوه داد و در عوض، بدون ارائه تحلیل از دمکراسی سوسیالیستی و یا انتقاد سازنده از آنچه وجود داشت، به ستایشگر بی‌چون و چرای عملکرد غیر دمکراتیک دمکراسی بورژوازی پرداخت.

ما در همان زمان گفتیم، که "کمونیسم اروپایی" حرکتی به سوی کمونیسم اروپایی و بازسازی و نیرومند ساختن احزاب کمونیست نیست، بلکه حرکتی است در جهت تبدیل این احزاب به احزاب سوسیال دمکرات. البته برخی از احزاب برادر همان زمان هشدارهای ما را پذیرفتند و آنرا تائید کردند. حاصل "کمونیسم اروپایی" را امروز ببینیم. این انحراف آیا موجب از میان رفتن برخی

چهار حزب سیاسی- مذهبی حق حیات را از همه گرفته اند!

۱- جامعه روحانیت مبارز

۲- رسالت

۳- جمعیت موفقه اسلامی

۴- فدائیان اسلام

صف آرانی های سیاسی-مذهبی اخیر در دانشگاه های ایران، در واقع ادامه همین صف آرانی ها در میان نیروهای سیاسی-مذهبی در سراسر جامعه است. درگیری های اخیر در دانشکده فنی دانشگاه تهران (جریان سخنرانی دکتر "سروش" و حمله دسته بندی "انصار حزب الله" به مراسم سخنرانی) در حقیقت ادامه اختلافات سیاسی جدی میان نیروهای مذهبی جامعه با دیدگاه های مختلف است، که اکنون با نزدیک شدن زمان انتخابات مجلس اسلامی و ریاست جمهوری بصورت رویا روشنی خشونت آمیز در دانشگاه های ایران درآمده است. آنچه که به این صف آرانی در دانشگاه های ایران مربوط می شود، بدین ترتیب است:

در دانشگاه ها، دو تشکل مذهبی-سیاسی وجود دارد. انجمن اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) و "اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی". برای تدقیق بیشتر این صف آرانی، چاره ای نیست جز اشاره به ریشه های خارج از دانشگاه این صف بندی.

چهار حزب سیاسی- مذهبی حاکم

مرزبندی بین دو تشکل دانشجویی در دانشگاه ها از زمان جدائی مجمع روحانیون مبارز (جناح موسوم به چپ مذهبی) از جامعه روحانیت مبارز تهران شکل رسمی و جدی به خود گرفت.

"اتحادیه انجمن های اسلامی" در سال های گذشته بصورت اساسی در کنترل جامعه روحانیت مبارز بوده است. جامعه روحانیت مبارز نیز به جناح موسوم به "راست مذهبی" مشهور است. این جناح اکنون بسیاری از ارکان حکومتی را در دولت انتلافی هاشمی رفسنجانی در اختیار دارد. دفتر تبلیغات اسلامی، مجلس اسلامی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، شورای ائمه جمعه، علاوه بر پست ها و مقامات دولتی در کنترل این جامعه است. آیت الله مهدوی کنی سال ها دبیر کل این جامعه بوده و اخیرا بر اثر برخی اختلافات داخلی اعلام استعفا کرد، اما به نوشته کیهان هوانی استعفا او مورد موافقت مقام رهبری در جمهوری اسلامی قرار نگرفته است. این جامعه در واقع یک حزب سیاسی سراسری در ایران است، که از طریق صندوق های قرض الحسنه و بنیادهای خیریه، میلیون ها ایرانی مستمند را از طریق وام های بسیار ناچیز، که عمدتا برای ازدواج و یا برای درمان پرداخت شده، در کنترل مستقیم و غیر مستقیم خود دارد و از این طریق قدرت خود را "مردمی" جلوه می دهد!

درباره دفتر "تحکیم وحدت" نیز تنها می توان گفت، که آنها نیز مانند "مجمع روحانیون مبارز" تحت شدیدترین فشارها از جانب "روحانیت مبارز" قرار دارند. درباره "جامعه روحانیت مبارز" اگر یک نکته دیگر گفته

نشود، تشریح موقعیت آن در جامعه ناقص مانده است. این نکته مربوط می شود به چنانچه "رسالت".

"رسالت" در واقع حزب سیاسی مستقل، اما مکمل و متحد جامعه روحانیت است. در جامعه روحانیت مبارز، همانگونه که از نامش پیداست، تنها روحانیون عضو هستند، اما در رهبری و بدنه "رسالت"، غیر روحانیون نیز شرکت مستقیم دارند.

درحالیکه بخشی از رهبری جامعه روحانیت مبارز و اعضای موثر آن در رهبری "رسالت" شرکت دارند، افرادی از رهبری فدائیان اسلام و جمعیت های موفقه اسلامی نیز در این رهبری شرکت دارند و در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر فعالیت می کنند. حضور افرادی نظیر حبیب الله عسگرولادی (رهبر جمعیت موفقه اسلامی)، احمد ترکلی و مرتضی نبوی در کنار آیت الله آذری قمی، آیت الله خزعلی و... در رهبری "رسالت" حکایت از همین همکاری دارد. بدین طریق است، که جمعیت های موفقه اسلامی مستقیما و از طریق بخش روحانی حاضر در رهبری "رسالت"، در تمام تصمیمات و سیاست های "روحانیت مبارز" و طبعاً تمام تشکلهای وابسته به آن، که در بالا ذکرشان رفت، تاثیر می گذارند.

بنیاد اقتصادی پر قدرت "مستضعفان" در جمهوری اسلامی، که تحت مدیریت "محسن رفیق دوست" عمل می کند، در واقع پشتوانه مالی-تشکیلاتی عظیمی است، که جمعیت موفقه اسلامی با اتکاء به آن روی تصمیمات جامعه روحانیت مبارز تاثیر مستقیم می گذارد. رفیق دوست، عضو شورای رهبری این جمعیت است و به همین دلیل باید انتشار روزنامه "رسالت" را، که مانند روزنامه "رستاخیز" دوران شاهنشاهی کمترین خواننده را در جمهوری اسلامی دارد، بخشی از هزینه ای دانست، که به حساب مستضعفان، اما در خدمت مستکبران، از طریق این بنیاد، در ایران مصرف می شود، چرا که این روزنامه مبلغ آشکار تمام برنامه های اقتصادی، نه تنها صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، بلکه مفسر و تفسیر کننده لزوم پذیرش برنامه اقتصادی نوین امپریالیسم امریکا و انحصارات بین المللی بنام "لیبرالیسم اقتصادی" نیز هست! (ما پیشتر در "راه توده" و از میان اظهارات بسیار مشروح "مرتضی نبوی"، رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس اسلامی و مدیر روزنامه رسالت، این نکات را به وضوح استخراج کرده و منتشر ساخته ایم)

شبکه اختاپوسی انجمن های اسلامی بازار، اتاق بازرگانی و صنایع (به رهبری علینقی خاموشی، عضو دیگر رهبری جمعیت موفقه اسلامی و سخنگوی کمیسیون اقتصادی مجلس اسلامی، که در صورت تشکیل کابینه یکدست "رسالت" نقش اجرایی مهمی را بعهده خواهد گرفت) تحت هدایت و رهبری جمعیت موفقه اسلامی قرار دارد. شورای سرپرستی زندان های ایران نیز از طریق "اسدا الله لاجوردی"، عضو رهبری "موفقه اسلامی"، بعنوان سرپرست این شورا، در اختیار جمعیت مذکور است.

در حقیقت بسیاری از پست های اجرایی که روحانیون عضو جامعه روحانیت مبارز به صلاح خود نمی دانند جلوه دار آن باشد، در اختیار جمعیت موفقه اسلامی قرار گرفته است.

بخشی از فدائیان اسلام و طرفداران "نواب صفوی" نیز در پیوند با "روحانیت مبارز" و "جمعیت موفقه اسلامی"، اما بصورت یک حزب سیاسی فعالیت می کنند. تشکیلات علنی این جمعیت نیز "بنیاد ۱۵ خرداد است". این جمعیت نیز در عین حال که از نظر ماجراجویی و حادثه آفرینی (ترور مخالفان، سازمان دادن گروه های فشار، اعمال قشریت مذهبی به جامعه و...) تحت شعار دفاع از مستضعفان ایران و جهان، پرونده ای قطور دارد و در حیات های عزاداری و مساجد محلات صاحب نفوذ محسوب می شود، وابستگی مستقیم به شبکه مالی بازار و بنیاد مستضعفان و صندوق های قرض الحسنه و بنیادهایی نظیر بنیاد "نبوت و..." دارد.

این در حالی است، که "بنیاد ۱۵ خرداد" و در واقع بعنوان سومین حزب سیاسی علنی در جمهوری اسلامی یک حساب بانکی مستقل نیز دارد، که از ابتدای پیروزی انقلاب باز شده و از هر سو (از جمله از طریق حساب ۱۰۰ آیت الله خمینی) به آن پول واریز می شود. با اتکاء به همین قدرت مالی است، که بنیاد ۱۵ خرداد، برای انقلابی نشان دادن خود، بارها اعلام داشته است، "سلیمان رشدی" را اعدام خواهد کرد! که البته این اعلام آمادگی برای داغ نگهداشتن تنور "سلیمان رشد" است، که اگر آتزا یک جنجال مشکوک جهانی و تحت کنترل سازمان های انگلیسی ارزیابی کنیم، ارزیابی و تحلیل ماموریت بنیاد ۱۵ خرداد نیز در این زمینه زیاد پیچیده نمی نماید! (بسیاری از وابستگان مستقیم و رهبران جمعیت موفقه اسلامی، در جریان گوج سپاس" در زندان های شاهنشاهی شرکت کردند و از زندان مرخص شدند. این مراسم، که سپاس از مراسم ملوکانه معنی می داد با عکس و تفصیلات در روزنامه های آن زمان منتشر شد)

خواهد بود، مورد حمایت فراماسونری جهانی (و صد البته انگلستان)، که در عین پیگیری سیاست‌های امپریالیستی در ایران، قادر خواهد بود، با هدایت قدرت‌های حمایت‌کننده‌اش، ایران را در کسب و ایستگي کامل، تا سرز حادثه‌جویی‌های ایران بریاد ده، پیش ببرد. پاره‌ای رقابت‌ها و تضاد‌های رو به تشدید در میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و امپریالیستی، این خطر را چند برابر می‌کند؛ همین شرایط در زمان فتحعلی شاه قاجار و ادامه جنگ با روسیه تزاری موجب شد، تا بخش بزرگی از خاک ایران از نقشه ایران حذف شود، که امروز بنام ماوراء قفقاز شهرت دارد. اتفاقاً در آن فتنه نیز بخشی از روحانیون صاحب نفوذ مطلق در دربار فتحعلی شاه نقش کلیدی را به سود انگلستان و دربار تزار روسیه ایفاء کردند.

در دانشگاه‌ها

ستیز و صف‌بندی در دانشگاه‌ها، حاشیه‌ایست بر آنچه در بالا مرور شد، همراه با برخی فعل و انفعالات ویژه که مربوط است به خواست‌های صنفی دانشجویان و استادان دانشگاه‌ها. در حقیقت، حوادث دانشگاه‌ها نیز در آنجا که جنبه سیاسی به خود می‌گیرد، ریشه در خارج از دانشگاه و آنچه در بالا به آن اشاره شد دارد!

در تمام سال‌های اخیر - به‌ویژه پس از پایان جنگ با عراق و تشکیل دولت بانک جهانی - رفسنجانی‌رسالت در ایران، اختلاف نظر بین دو تشکیلات صنفی - مذهبی در دانشگاه‌های ایران تشدید شده است. این اختلافات در استان‌ها و شهرهای دیگر، جنبه‌های بسیار حادثه‌آز تهران داشته است. شناسایی دانشجویان و استادان متمایل به نظرات "دفع تحکیم وحدت" و سپس تصفیه آنها و محروم ساختنشان از تحصیل و تدریس، جنبه سراسری داشته است. البته در این میان "دفع تحکیم وحدت" بی‌وقفه حالت دفاعی داشته و اتحادیه انجمن‌های اسلامی حالت تهاجمی. دقیقاً همان حالتی که در جامعه جریان داشته و دارد (مذهبیون موسوم به "چپ مذهبی" بشدت مورد یورش تبلیغاتی بوده و مذهبیون موسوم به "راست مذهبی"، بعنوان صاحب قدرت، در حال حمله). این روند از سال گذشته و همزمان با رشد برخی واقع‌بینی‌ها در میان جناح‌های متعلق به دو جریان چپ و راست مذهبی دچار تغییرات جدی شد. آغاز فعالیت علنی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نفوذ باز هم بیشتر روزنامه "سلام" در میان مردم، آغاز بازنگری در میان "اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها و پاره‌ای به خود آمدن‌ها و استقلال‌طلبی‌ها در برابر جامعه روحانیت مبارز بود. چند اعتصاب صنفی در خوابگاه‌های دانشجویی و چند نمونه قتل دانشجویان معترض از یکسو و رسانی برنامه‌های اقتصادی دولت، انشای فساد، اختلاس، دزدی‌های میلیاردی مقامات، بیم و هراس از انزوای سیاسی، گسترش سیاست‌گریزی در دانشگاه‌ها و یک سلسله عوامل از سوی دیگر، سرانجام موجب ایجاد شکاف در میان "اتحادیه انجمن‌های اسلامی" شد. دو نظریه "دنباله روی از دستورات سازمان تبلیغات اسلامی و جامعه روحانیت مبارز" و یا "آغاز برخی موضعگیری‌های مستقل - به‌ویژه در برابر دولت و برنامه‌های اقتصادی آن" روبروی یکدیگر قرار گرفتند. بدین ترتیب در "اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی"، که نقش سازمان جوانان و دانشجویان وابسته به "رسالت" و "جامعه روحانیت مبارز" را ایفاء می‌کرد، تحولات آغاز شد.

رهبری این اتحادیه، در اکثریت خود، در اختیار کسانی قرار گرفت، که خواهان استقلال بیشتر اتحادیه در برابر حکومت بودند. نشریه داخلی اتحادیه مذکور، تحت نام "پیام دانشجوی بسیجی" در چند شماره دست به یک سلسله افشاگری‌ها در ارتباط با فساد حکومتی زد. همین چند خبر و موضعگیری کافی بود، تا نشریه مذکور یکی از مطرح‌ترین نشریات وابسته به جریان‌های مذهبی در ایران شود. مقابله با این نشریه و رهبری اتحادیه انجمن‌های اسلامی سرعت آغاز شد. ابتدا مقامات دولتی این مقابله را آغاز کردند و با طرح این نکته که کلمه "بسیجی" تحریک‌کننده نیروهای مسلح است، پرونده سازی را آغاز کردند. اتحادیه مذکور برای دفع حملات، کلمه بسیجی را از نام خود حذف کرد، اما یورش به یکی از سنگرهای اساسی فساد حکومتی را نیز بصورت همزمان تشدید کرد. این سنگر بنیاد مستضعفان و شخص "محسن رفیق‌دوست" بود. افشای پرونده اختلاس (دزدی) ۱۲۳ میلیارد تومانی را که منجر به محاکمه برادر محسن رفیق‌دوست، بنام مرتضی رفیق‌دوست و احضار محسن رفیق‌دوست به دادگاه شد، در واقع باید ناشی از افشاگری‌های این مرحله از حیات نشریه و اتحادیه مذکور دانست. ادامه این افشاگری‌ها، که همراه بود با انتقاد‌های تند از برنامه اقتصادی دولت و دیگر فسادهای مالی حکومتی بود، ظاهراً مورد قبول و خواست هیچ‌یک از مقامات حکومتی نبود و به‌همین دلیل نشریه مذکور توقیف شد و سر و ته دادگاه رسیدگی به دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی نیز در یک توافق همگانی بین سران حکومت چیده شد و به هم وصل شد!

بدین ترتیب و در حالیکه کلیه احزاب شناخته شده و قدیمی ایران مورد یورش قرار گرفته و فعالیت آنها ممنوع شده است، در حالیکه لایحه جدید "تعمیرات" از تصویب مجلس گذشته شد و هر نوع ابراز تمایل به احزاب ممنوع اعلام شده، و در حالیکه همه جا به توصیه همین دست اندرکاران یاد شده در بالا، گروه‌های فشار هنگام یورش به مجامع و مجالس سخنرانی‌ها همچون سال‌های اول پیروزی انقلاب فریاد می‌زنند "حزب فقط حزب الله" چهار حزب سیاسی - مذهبی با پشتوانه عظیم مالی و تجاری وابسته ایران "بازاری‌های پیش از انقلاب" و حمایت‌های همه جانبه دولت و روحانیت حکومتی، در ایران فعالیت دارند! هر چهار حزب و دستگاه‌های تبلیغاتی حکومتی، تمام تلاش خود را به خرج می‌دهند، تا ماهیت حزبی این سازمان‌ها برای مردم آشکار نشود، زیرا از آن بیم دارند، که فریاد آزادیخواهی مردم و خواست آزادی احزاب در جامعه به فعالیت‌های سراسری این تشکلات حکومتی مستند شود!

حجتیه

یک نکته بسیار مهم دیگر را هنگام بررسی موقعیت احزاب سیاسی - مذهبی در ایران باید در نظر داشت و آن تشکیلات مافیائی "حجتیه" است. با آنکه صحبت از "حجتیه" از فردای یورش سراسری به حزب توده ایران، بطور کلی در مطبوعات و دیگر رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی قطع شده است، این تشکلات بسیار پر قدرت تر، منسجم تر و پرتحرک تر از سال‌های پیش از انقلاب و سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب عمل می‌کند. در حالیکه در هیچ کجا نامی از آن برده نمی‌شود، در همه جا حضور دارد. بسیاری از وابستگان جنجال‌برانگیز آن، در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، اکنون بی‌سر و صدا مقامات هدایت‌کننده کشور را در اختیار دارند. همه شواهد نشان می‌دهد، که بسیاری از رهبران تشکلات یاد شده در بالا، در ارتباط مستقیم با مافیائی - با حجتیه قرار دارند و از این طریق، مافیائی حجتیه نه تنها "روحانیت مبارز"، "رسالت"، "جمعیت مؤتلفه اسلامی"، "فدائیان اسلام" (جناح ۱۵ خرداد منظور است، زیرا بخش دیگری از فدائیان اسلام که آیت الله خلخالی را رهبر خود می‌دانند، منزوی شده و فعالیت آشکار ندارند) و از این طریق، بخش اعظم قدرت حکومتی را در جمهوری اسلامی در اختیار دارد، بلکه به مناسبات پنهان و پشت پرده با محافل اطلاعاتی امپریالیستی نیز سرگرم است. برای پیشبرد همین سیاست و شیوه حفظ و گسترش قدرت است، که هیچ یک از رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی، امروز اجازه ندارند درباره "حجتیه" چیزی بنویسند و آنرا به طریقی مطرح کنند. رهبران "حجتیه" یا خود این سیاست را برگزیده‌اند و یا فرمان چنین سیاستی را از آنسوی مرزها دریافت داشته‌اند. همین است، که نه تنها فصل مربوط به "حجتیه" در کتاب خاطرات تورالدین کیانوری" مفقود است، بلکه در کتاب خاطرات ارتشبد "فردوست" نیز فصلی بنام "حجتیه" غایب است! و در کتاب "تاریخ سیاسی" سرهنگ "تجانی" نیز، که در سال‌های اخیر در ایران انتشار یافته، از کنار این فصل سرعت عبور شده است. در حالیکه فصلی مهم از تاریخ حیات ساواک شاهنشاهی، همین برپائی انجمن ضد بهائیت "حجتیه" بوده است و اتفاقاً پایه گذار ماجرا نیز دوره دیده‌ها و تربیت شدگان "انتلیجنس سرویس" انگلستان، نظیر ارتشبد "حسین فردوست" بوده‌اند! گرچه این ادعا هنوز با مدارک مستدل اثبات نشده است، اما وقتی از دهان برخی افراد صاحب اطلاع در جمهوری اسلامی بیرون می‌آید، باید روی آن درنگ کرد: «... اسماعیل رائین، مورخ و محقق فراماسونری در ایران، که سه جلد کتاب او درباره فراماسونری انتشار یافته است، اسناد و مدارک مهمی را از لژهای فراماسونری روحانیون در اختیار داشت، که سرانجام همین اسناد و مدارک سبب ساز قتل مرموزش شد...» بدین ترتیب است، که می‌توان حدس زد، شبکه حجتیه، در سال‌های اخیر براساس آئین بسیار پیچیده "فراماسونری" بازسازی شده و اکنون در ایران جانشین این شبکه در دوران دو پهلوی شده است و به همان گونه که در زمان پهلوی‌ها، نام بردن از لژهای فراماسونری در مطبوعات ممنوع بود، امروز هم نام بردن از حجتیه در مطبوعات ممنوع است! همانگونه که برخی مقامات بلند پایه در دوران سلطنت پهلوی‌ها، بدون آنکه مستقیماً وارد لژها شوند و مراسم رسمی را بجای آورند و قسم یاد کنند، عضویت آنها بصورت افتخاری در لژهای معتبر فراماسونری پذیرفته شده و به آنها ابلاغ می‌شد، در جمهوری اسلامی نیز باید همین سنت ادامه یافته و جا افتاده باشد. این عضویت افتخاری، یعنی حمایت فراماسونری از آن مقامی که به عضویت افتخاری پذیرفته شده است. در تحقیق ارزنده "اسماعیل رائین"، درباره فراماسونری ایران، نمونه‌های تاریخی در این باره وجود دارد.

دولت یکپارچه

بدین ترتیب است، که تشکیل حکومت یکپارچه احزابی که در بالا از آنها یاد کردیم، با توجه به نفوذ و هدایت "حجتیه" در آنها، در حقیقت دولتی

اندیشه های نو در "جبهه ملی ایران"

در محافل نزدیک به رهبری جبهه ملی در خارج از کشور گفته می شود، اخیراً "علی راسخ" از ترکیب این رهبری حذف شده است. با آنکه دلایل این اقدام و همچنین تأیید خبر بصورت رسمی اعلام نشده، اما در همین محافل گفته می شود، که این تصمیم بدان دلیل اتخاذ شده است، که وی با شرایط نوین در منطقه و ایران هماهنگ نبوده و از سیاست های ملی نیز درک واقع بینانه نداشته است. لزوم دوری جستن از هر نوع تفرقه و پایداری بر سیاست اتحادها از جمله این سیاست ها عنوان شده است.

در مراسم یادبودی که چند ماه پیش بمناسبت درگذشت دکتر کریم سنجانی (از رهبران قدیمی جبهه ملی) در شهر کلن آلمان برپا شده بود، علی راسخ، بعنوان سخنران این مراسم، سخنانی را بر زبان آورد، که با تعجب بسیاری از حاضران روبرو شد. او بیشترین انتقاد را در این جلسه نه متوجه نظام شاهنشاهی و کودتای ۲۸ مرداد، و نه حکومت کنونی، بلکه متوجه حزب توده ایران کرد و با ورق زدن دفاتر کهنه سال های ۳۲-۳۰ (که دهکاری دیگران در آن قطعاً کمتر از ما نیست) مطالبی را مطرح کرد، که جز خدمت به تفرقه نبود. با کمال تأسف نطق وی، مدتی بعد عیناً در نشریه "گار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بازتاب یافت. این سخنرانی ظاهراً متوجه دفاع از "تیروی سوم" و مرحوم خلیل ملکی بود، اما همه حاضران در جلسه متوجه شدند، که سخنران پیش از آنکه دل در گرو اندیشه های خلیل ملکی داشته باشد، فریفته بهانه ایست، برای حمله به حزب توده ایران. علی راسخ، در این جلسه پس از آنکه متوجه حضور تعدادی از علاتمندان و طرفداران حزب توده ایران در مراسم شد، گفت: «ما (بدون اینکه تصریح کند منظور از این "ما" چه کسانی است و او به بنام کدام سازمان اینگونه بی پروا تفرقه انگیزی می کند) با افسران شریف و اعضای حزب توده ایران مسئله ای نداریم، بلکه مسئله ما رهبران است!»

"راه توده" در شماره ۴۰ خود خبر این مراسم و تحلیل انگیزه های سخنران را منتشر ساخت و نوشت، که این گونه افراد پشت یک سلسله شعارها و سیاست ها سنگر گرفته اند و نمی خواهند بپذیرند، که زمان تغییر کرده است. رهبرانی که ایشان گویا با آنها مسئله دارد، همگی یا توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند و یا بر اثر کهنوت سن به درود زندگی گفته اند. اتحاد شوروی نیز دیگر وجود ندارد، که موازنه ای منفی و یا مثبت را بتوان سیاست استراتژیک تعیین کرد. بنابراین ایشان ظاهراً با "ارواحی" مسئله دارد، که دست زندگان به آنها نمی رسد!

پس از این مراسم و انتشار سخنرانی "علی راسخ" در نشریه "گار" گفته می شد، که به همت برخی آتش بیاران معرکه تفرقه، قرار بود وی عین همین سخنرانی را در شهر برلن آلمان ایراد کند، که هنوز گزارشی پیرامون انجام یا لغو این سخنرانی به ما نرسیده است و اصولاً مشخص نیست، که در صورت صحت برکناری وی از ترکیب رهبری خارج از کشور جبهه ملی، وی با کدام هویت سیاسی قصد سخنرانی دارد!

"راه توده" در خبر و تحلیل مراسم یاد بود دکتر سنجانی در شهر کلن بدرستی یاد آور شد، که جبهه ملی وثیفه نام و مبارزه سیاسی هیچکس نیست و اصولاً "حزب" نمی تواند "جبهه" باشد. بنابراین هرگاه تعدادی از احزاب سیاسی حاضر در صحنه، با هدفی معین و ملی پیرامون یک برنامه عمل واحد جمع شوند، می توانند نام خود را "جبهه ملی" اعلام کنند. ما در این مورد از "جبهه فارابونومارتی"، "جبهه آزادیبخش فلسطین" و... بعنوان مثال یاد کردیم. اتفاقاً، با اقدام اخیر حزب ملت ایران و انتشار اطلاعاتی و فراخوان آن برای تشکیل یک جبهه فراگیر در داخل کشور، نخستین گام ها در همین چارچوب برداشته شد و نشان داد، که واقعیت بسیار نیرومند تر از تصورات و توهمات کسانی است، که در گذشته خویش باقی مانده اند! در همین فراخوان حزب ملت ایران نیز به همین مسئله، با صراحت و حتی با ذکر شرایطی که دکتر مصدق و یارانش "جبهه ملی" را پایه گذاری کردند اشاره و یادآوری شده است، که در شرایط جدید و اوضاع کنونی کشور نیز حزب ملت ایران قدم پیش گذاشته است، تا جبهه فراگیر "مردم سالاری" را، با پذیرش واقعیت تنوع اندیشه ها و باورها، بار دیگر و بار هر گونه سیاست تفرقه انگیز سامان دهد.

موضعگیری ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی در ارتباط با تشکل های صنفی-مذهبی دانشگاه ها، بلافاصله پس از توقیف نشریه "پیام دانشجوی" و در آستانه گشایش دانشگاه ها در سال تحصیلی جدید، که حکومت وقوع حوادث جدید را در آن حدس می زد، نشان داد، که در اختیار گرفتن مجدد اتحادیه انجمن های اسلامی دانشگاه ها، تا پیش از برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری از برنامه های حکومت است! او خطاب به انجمن های اسلامی دانشجویی و حزب الله دانشگاه گفت: «... حزب الله در انجمن های اسلامی باید رهبری را بعهده بگیرد» این صریح ترین دخالت حکومت در امور صنفی دانشجویان بود و معنای دقیق آن این بود، که رهبری اتحادیه انجمن های اسلامی (همان رهبری که خواهان استقلال و انتقاد است) باید به زیر کشیده شود و عوامل و مقلدان "جامعه روحانیت مبارز" و "رسالت" در این اتحادیه بار دیگر همه قدرت را بدست گیرند. این خواست ناطق نوری، نیز دقیقاً همان خواستی است، که جناح بندی رسالت برای قبضه کامل قدرت در جامعه دارد و ناطق نوری، نیز خود را یگانه کاندیدای ریاست جمهوری در این حالت می داند. تظاهرات باصلاح حزب الله بار دیگر در دانشگاه ها شروع شد. در اصفهان کار به انتشار نامه سرگشاده بیش از ۶۰ استاد دانشگاه در اعتراض به فشار گروه های فشار مذهبی در دانشگاه شد و در تهران نیز اینگونه اعتراض ها به نشریات کشیده شد. علیرغم همه این فشارها و زمینه سازی ها، اجلاس سالانه اتحادیه انجمن های اسلامی بار دیگر همان رهبری منتقد را انتخاب کرد و بدین ترتیب به استقلال اتحادیه رای داد. این اجلاس و نتیجه آن با خواست حکومت هماهنگ نبود و به همین دلیل "انصار حزب الله" در دانشگاه تهران براه افتاد، تا از اجرای برنامه های سخنرانی اتحادیه جلوگیری کند. جنبشالبرائنگیزترین عملیات "انصار حزب الله" همان حمله به جلسه سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش با چوب و پنجه بوکس و تیغ موکت بری بود، که مطبوعات نیز بدان اشاره کردند! حکومت برای زهره چشم گرفتن از مردم، دسته های چند صد نفره این گروه تازه را در محلات مختلف تهران نیز به حرکت درآورد، تا خشونت مذهبی را به نمایش بگذارند! در اینجا نیز کاملاً مشخص شد، که آنچه در دانشگاه ها می گذرد شمه ایست از آنچه در کل جامعه جریان دارد. قبضه قدرت در دانشگاه ها، همان خواست قبضه قدرت در سراسر ایران است!

انتشار "نشریه داخلی" از سوی اتحاد انجمن های اسلامی (در همین شماره "راه توده" خبر آنرا می خوانید) نشان داد، که جنبش مقاومت در برابر چهار حزب سیاسی، که در بالا از آنها نام برده شد و ائتلاف دولتی آنها با هاشمی رفسنجانی، نه تنها از توان بازناستاده است، بلکه عمق و درک واقع بینانه ترین نیز یافته است. در "نشریه داخلی" از برخی خوش خیالی ها، پیرامون برخی مقامات روحانی حکومت فاصله گرفته شده است و انتقاد یکسویه به دولت و برنامه های ضد ملی آن، با انتقاد و افشای جناح بندی رسالت نیز توأم شده است. این افشاگری از آنجا که با اشارات مستقیم به توطئه های این جناح بندی برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی همراه شده، در واقع فصل نویی است از مبارزات صنفی-سیاسی دانشجویان مذهبی دانشگاه های ایران. گرچه این افشاگری اکنون با اشارات مستقیم به تلاش های ناطق نوری برای رسیدن به ریاست جمهوری آغاز شده است! □

البته در فاصله سخنرانی "علی راسخ" و اخبار جسته و گریخته ای که پیرامون حذف وی از ترکیب رهبری خارج از کشور جبهه ملی به ما رسیده است، در داخل کشور نیز "شورای رهبری داخل کشور" جبهه ملی سازمانی نوین یافت و نخستین اطلاعاتی های آن نیز انتشار یافت، که در شماره های ۴۰ و ۴۱ راه توده اخبار آن انتشار یافت. اطلاعاتی آقای "علی اردلان" از رهبران شناخته شده "جبهه ملی" و عضو شورای پنج نفره رهبری کنونی این جبهه در داخل ایران، که در رابطه با فراخوان حزب ملت ایران صادر شده است، نیز باید بسیاری از چشم و گوش ها را برای دیدن واقعیت و شنیدن حقیقت باز کرده باشد. مصاحبه قاسم لباسچی "از بازماندگان اولیه جبهه ملی ایران با رادیو آمریکا و اعلام اینکه رهبری خارج از کشور جبهه ملی باید هماهنگ با رهبری داخل کشور حرکت کند، و تصریح وی بر اینکه در آینده نزدیک کنگره جبهه ملی برای برخی تجدید سازمان ها تشکیل خواهد شد، ظاهراً صریح تر و روشن تر از آنست که تفسیری را لازم داشته باشد!

مجموع همه این تلاش ها برای تحکیم و گسترش اتحاد هاست، و آنکس که با این سیاست همخوانی ندارد، چگونه می تواند مدعی حفظ سنگر اتحاد در "جبهه" باشد؟ اگر کسی مدعی است، برای اتحاد و همکاری با زندگان، ابتدا باید تکلیفش را مردگان و ارواح و شهدا روشن کند، این به خودش مربوط است، نه زندگانی که به امروز و آینده ایران و ایرانی می اندیشند! □

راه توده

اطلاعیه

۱۴ آبان ماه ۱۳۷۴

اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی اسیر سردرگمی خویش است و
در خوشبختی سرنگونی حکومت به همت جهان سرمایه داری غرق است!

تلاش جمهوری اسلامی برای جلب حمایت امریکا - اسرائیل - انگلیس!

این پول‌ها به جانی برسانند. جمهوری اسلامی، رقم این طلب ایران را ۱۲ میلیارد دلار اعلام داشته است، اما آمریکا به بهانه ضرر و زیان شرکت‌های آمریکایی طرف معامله با ایران، در جریان انقلاب و تصرف سفارت آمریکا، تنها یک چهارم این رقم را قبول دارد، که آنرا نیز موکول به اعلام نتایج بررسی بسیار پیچیده حقوقی آن کرده است!

هیچکس بدستی نمی‌داند، که آندره اوتی کدام قرار و مدارها را در تهران و با کدام یک از مقامات بلند پایه حکومتی برای دریافت "پرسانتاژ" یا به قول بازاری‌ها "حق العمل کاری" گذاشته است و رقم این حق‌المعمل چقدر است! البته در این میان از حاج محسن رفیق‌دوست (رئیس بنیاد مستضعفان)، بعنوان واسطه این سفر و معامله نام برده می‌شود!

از آنجا که این نوع روابط و مناسبات جدا از زدویندهای سیاسی نیست، بسیاری براین عقیده‌اند، که آندره اوتی در جریان سفر خود به ایران حامل پیام مستقیم آمریکا و برخی کشورهای منطقه، نظیر اسرائیل، برای سران حکومت بوده است. این پیام‌ها، هم سیاسی و هم مالی بوده و با طلب‌های ایران از آمریکا، اسرائیل، اردن، مصر و... ارتباط داشته است.

همچنین گفته می‌شود، که آندره اوتی در تهران به مقامات بلند پایه حکومت پیشنهاد کرده است، طلب‌های ایران از اسرائیل و مصر و اردن مستقیماً به بانک خاورمیانه، که قرار است تحت کنترل اسرائیل در منطقه فعال شود، واریز شود و بدین ترتیب ایران در طرح‌های اقتصادی خاورمیانه حضور یابد! کنفرانس اقتصادی ۶۰ کشور که در آغاز آبان‌ماه سال جاری در "امان" پایتخت اردن تشکیل شد، گشایش این بانک را با سرمایه ۵ میلیارد دلار مورد بررسی نهانی قرار داد. اردن و اسرائیل اکنون به عنوان دو متحد استراتژیک در منطقه خاورمیانه عمل می‌کنند و بسیاری از ناظران، سفر وزیر راه جمهوری اسلامی به این کشور را - پس از سفر آندره اوتی به ایران - در ارتباط با طرح‌های نخست وزیر پیشین ایتالیا و تمایل ایران به گسترش معاملات پنهان سیاسی و اقتصادی با این دو متحد استراتژیک ارزیابی می‌کنند!

ناطق نوری چه می‌کند؟

نزدیک‌ترین متحد اسرائیل و اردن در خلیج فارس نیز، امیرنشین نفت خیز "قطر" است، که چند ماه پیش از کنفرانس اخیر اقتصادی در اردن، کنفرانسی مشابه در آن تشکیل شد و بصورت همزمان برخی مقامات اجرائی ایران (در سطح وزیر) در این کشور به سر می‌بردند. در همان زمان سفر جنجال‌برانگیز رئیس مجلس اسلامی، "ناطق نوری"، به قطر که با مخالفت مقامات این امیرنشین برای ورود همزمان او و برخی مقامات بلند پایه اسرائیل و آمریکا به قطر روبرو شد، نیز در چارچوب همین زدویندهای پنهان حکومتی قابل ارزیابی است. ناطق نوری در آن سفر، پس از آنکه به قطر راه داده نشد، به کویت رفت و تا پایان آن کنفرانس اقتصادی (در قطر) در این کشور تحت اشغال نیروهای نظامی آمریکا باقی ماند و بر فعالیت مسئولین اجرائی جمهوری اسلامی در قطر نظارت کرد!

سفر اخیر "ناطق نوری" در نیمه اول آبان‌ماه جاری به قطر بر بسیاری از تردیدها درباره تبدیل قطر به پایگاهی برای معاملات سیاسی-اقتصادی

* سفر "آندره اوتی" و "ادوارد هیث" نخست وزیران پیشین ایتالیا و انگلستان به ایران، آغاز مرحله نوینی در تلاش‌های سران جمهوری اسلامی، برای جلب حمایت جهان سرمایه داری از ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی در جمهوری اسلامی بود.

* "آندره اوتی" با دریافت میلیون‌ها دلار "پرسانتاژ" واسطه مذاکرات اقتصادی-سیاسی بین جمهوری اسلامی و اسرائیل، اردن و مصر شده است!

* "ادوارد هیث" در مذاکراتش با بلند پایگان جمهوری اسلامی به چنان موفقیتی دست یافت، که حکومت، در تهران شعار "سلام بر انگلیس" را به شعار "حزب الله" تبدیل کرد!

در تهران، اخیراً برخی اظهارات پیرامون سفرستوال برانگیز "آندره اوتی" نخست وزیر پیشین ایتالیا به ایران بر سر زبان‌هاست. این سفر چند ماه پیش و در آستانه اجلاس سران ۷ کشور بزرگ سرمایه داری جهان انجام شد و روزنامه‌های حکومتی آنرا سفری خصوصی و توریستی عنوان کردند!

براساس آنچه اکنون و در ارتباط با این سفر بر سر زبان‌هاست، "آندره اوتی" برای ایفای نقش واسطه اقتصادی و سیاسی بین سران حکومت و سران ۷ کشور بزرگ سرمایه داری و همچنین واسطه وصول برخی طلب‌های ایران از مصر، اسرائیل، اردن و آمریکا راهی تهران شده بود!

آندره اوتی، که براساس نوشته‌های معتبرترین نشریات سرمایه داری ایتالیا و اروپا، از رهبران مافیای ایتالیا می‌باشد و بر اثر اختلافات داخلی مافیا، از قدرت به زیر کشیده شده، اکنون از طریق یک پرونده قتل تحت پیگرد می‌باشد. در تهران، از جمله، گفته می‌شود، که "آندره اوتی" با پذیرش نقش واسطه سیاسی و اقتصادی بین سران جمهوری اسلامی و طرف‌های اقتصادی و سیاسی آن در جهان، علاوه بر تلاش برای کسب حمایت بین‌المللی بمنظور رفع اختلافاتش با مافیای ایتالیا، به درآمد چند میلیون دلاری ناشی از این نقش نیز چشم داشته است. براساس اطلاعاتی که همزمان با سفر "آندره اوتی" به تهران، در برخی رسانه‌های جهانی انتشار یافت و اشاراتی که در دو کمیسیون اقتصاد و دارایی و سیاست خارجی مجلس اسلامی به آنها شد، ایران نزدیک به ۸ میلیارد دلار از سه کشور مصر، اسرائیل و اردن طلبکار است. این طلب مربوط به وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌های ایران، در این کشورها، در آخرین سال‌های رژیم شاهنشاهی است. طلب ایران از آمریکا نیز به چندین میلیارد دلار می‌رسد، که همگی مربوط به بلوکه شدن حساب‌ها و پول‌های پرداخت شده ایران، در زمان شاه، برای خرید تسلیحات نظامی می‌باشد. این حساب‌ها، به بهانه تصرف سفارت آمریکا در تهران بلوکه شده است و کمیسیون مشترک حل مسئله گروگان‌های سفارت آمریکا (به سرپرستی بهزاد نبوی) نیز نتوانست مذاکرات حقوقی را برای وصول

آخرین میتینگ انتخاباتی "رسالتی" ها در تهران سلام بر انگلیس!

مرگ بر توده ای، ملی گرا و ملتی

روز پنجشنبه (۱۱ آبان) "انصار حزب الله" در خیابان های مرکزی تهران میتینگ تازه ای را همراه با شعارهای تازه براه انداخت. آنها که چند صد نفر بودند، فریاد می زدند «وزارت خارجه مورد تأیید ماست - درود بر انگلیس، سلام بر روسیه». البته آنها شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل را هم جاشنی این شعار بسیار تازه و مهم خود کرده بودند!

تظاهرات "انصار حزب الله" میتینگ های انتخاباتی جناح رسالت - روحانیت مبارز است، برای بسیج مردم (تهدید مردم و ایجاد رعب و وحشت) جهت شرکت در انتخابات آینده مجلس اسلامی. تاکنون در این میتینگ ها، شعارهایی سر داده می شد، که بیانگر سیاست داخلی حکومت پس از انتخابات مجلس و ریاست جمهوری باید باشد، و اکنون شعارهایی درباره سیاست خارجی این حکومت نیز سر داده می شود. شعارهای مربوط به سیاست داخلی در میتینگ های انتخاباتی رسالت از چارچوب مبارزه با بد حجابی، گرانفروشی، کم کاری و رشوه گیری در ادارات دولتی و همچنین بستن روزنامه های غیردولتی و تشدید اختناق بیشتر نیست. راه حلی که در این میتینگ ها برای غلبه بر بحران حکومتی مطرح می شود، جایگزینی کارگزاران مومن تر در امور دولتی است، که منظور از آن، قدرت یابی باز هم بیشتر ارتجاعی ترین و قشری ترین جناح حکومتی وابسته به سرمایه داری تجاری وابسته در جمهوری اسلامی است. "انصار حزب الله" در تظاهرات پنجشنبه خود در تهران از جمله فریاد می کشید:

«روسیه متحد مورد تأیید ماست»، «مرگ بر ملی گرا»، «مرگ بر ملتی»، «مرگ بر توده ای»، «درود بر انگلیس»

هر ایرانی آشنا به سیستم حکومتی در ایران، با شنیدن این شعارها، به این نتیجه طبیعی می رسد:

صحبت از جا انداختن مناسبات علنی و گسترده با انگلستان است و روسیه هم جاشنی آن شده است. فراماسیونرها و انگلیسی های حکومتی، بالاخره حرف دلشان را در خیابان ها زدند!

مرگ بر «توده ای و ملتی و ملی گرا» نیز، ادامه طبیعی این وابستگی مستقیم و علنی است.

باید از حکومت پرسید:

اگر با منحل اعلام کردن حزب توده ایران و اعدام صدها کادر رهبری و عضو این حزب در زندان ها، کار این حزب در ایران (بنابر تبلیغات حکومتی) خاتمه یافته است، پس دیگر چرا بار دیگر مرگ وابستگان و فعالان آن در خیابان ها و از دهان گروه های چماقدار حکومتی خواسته شود؟

نفس همین شعار «مرگ بر ملی گرا، توده ای و ملتی» خود به خود و از زبان حکومتی که باید جای خود را به یک حکومت "وحدت ملی" مرکب از همه آزادخواهان و میهن دوستان بدهد، در واقع چارچوب جبهه ای را که برای نجات ایران از گرداب کنونی باید تشکیل شود، مشخص کرده است! بریاد دهندگان انقلاب بهمن ۵۷ و آرمان های اساسی آن (استقلال - آزادی - عدالت اجتماعی)، خود بدین طریق مشخص ساخته اند، کدام نیروها اگر در کنار یکدیگر قرار گیرند، خطر اساسی را برای حکومت کنونی ایجاد خواهند کرد. کدام کلام رساتر از همین شعار "انصار حزب الله" در خیابان های تهران؟ دوستداران و طرفداران این شعار هم که اعلام شده است: انگلیس و روسیه چه سواالی درباره روند حوادث در ایران بی پاسخ مانده است؟!

جمهوری اسلامی با اسرائیل و آمریکا پایان بخشیده است. (قطر اکنون یگانه کشور منطقه است، که جمهوری اسلامی در پروژه استخراج گاز آن مشارکت مستقیم دارد. بخشی از این گاز طبق قرارداد های اخیر، به اسرائیل منتقل می شود) این مسئله از آن رو اهمیت خاص می یابد، که ناطق نوری نه تنها به نمایندگی مستقیم از سوی جناح بندی "رسالت - روحانیت مبارز" برای این نوع معاملات پشت پرده از ایران خارج می شود، بلکه او کاندیدای همین جناح بندی برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری است و شواهد نشان می دهد که این جناح بندی به هر قیمت می خواهد به هدف خود دست یابد و تاکنون برای همین منظور (براساس شواهد مربوط به سفر ادوارد هیت، نخست وزیر سابق انگلستان به ایران و مذاکرات آیت الله کئی در لندن) موفق به جلب حمایت انگلستان شده است. جلب حمایت اسرائیل، ظاهراً، گام بلند دیگری است که ناطق نوری، تحت حمایت جناح بندی "رسالت" بر می دارد.

اسرائیل، دروازه آمریکا

"امان نتسه"، ایران شناس اسرائیلی که با بسیاری از مقامات بلند پایه حکومت اسرائیل مناسبات نزدیک دارد، مدتی پیش در یک مصاحبه رادیویی و در ارتباط با برخی اشارات روزنامه "اورشلیم پست" به روابط بلند پایگان جمهوری اسلامی با بلند پایگان اسرائیل، اشاره ای کوتاه به اندیشه ای کرد، که برخی از محافل پر قدرت سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی، نه تنها آنرا در سر دارند، بلکه در پشت صحنه در حال پیاده کردن آن هستند. او گفت: «در جمهوری اسلامی این تنز (اندیشه) وجود دارد، که دروازه های آمریکا از طریق اسرائیل به روی جمهوری اسلامی گشایش می یابد...» ظاهراً، در جمهوری اسلامی این فقط یک اندیشه نیست، بلکه عملی است که در پشت صحنه و در زیر شعارهای ضد صهیونیستی و ضد استکباری سرعت و با امید جلب حمایت کامل آمریکا و اسرائیل (بدنبال جلب حمایت انگلستان) از حکومت یکپارچه "رسالت - روحانیت مبارز" در حال تکامل است: در این صورت، مافیای "حجتیه" تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی را در جمهوری اسلامی در قبضه خود خواهد گرفت.

ما یکبار دیگر به منظور بسیج ملی مردم ایران برای مقابله با این توطئه ها، بر لزوم افشای زو بندهای سیاسی حکومت و ارتجاعی ترین جناح آن، تأکید می کنیم. هیچ نیروی، جز نیروی توده "مردم آگاه"، قادر به مقابله با توطئه های حکومت نیست و برای استحکام این سنگر نیز هیچ چاره ای جز افشاکاری در میان "توده های مردم" و برافراشتن پرچم مقاومت و مقابله با حکومت، از این طریق وجود ندارد! با توجه به همه این حقایق، ما بارها یادآور شده ایم، که خصومت ها و اختلافات سیاسی - اقتصادی دول بزرگ سرمایه داری و کشورهایی نظیر اسرائیل با جمهوری اسلامی هیچ نوع هویت ملی برای کشور ما ندارد و هرگز نباید به آن دل بست. آنها بمحض آنکه منافع خود را در جمهوری اسلامی تأمین شده یافتند و حکومت را حکومتی مقتدر و از نظر مقاومت مردمی بلامنازع یافتند، همه نوع حمایت را از آن خواهند کرد. این سنگری نیست که اپوزیسیون مترقی، ملی و چپ ایران در پشت آن آسوده و در امان بنشینند. سران جمهوری اسلامی نیز بر همین حقیقت آگاهند و به همین دلیل و علیرغم همه شعارهای عوامفریبانه ای که می دهند و جنگ زرگری که بین خود راه می اندازند، نه تنها در تحکیم پیوندهایشان با بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، کنفرانس اقتصادی اسرائیل و بانک استعماری خاورمیانه (در کمیسیون های محرمانه مناسبات با آمریکا و اسرائیل) می کوشند، بلکه بر تلاش خود برای شرم آورترین معاملات و ارتباط ها با مافیای جهانی نیز دو چندان افزوده اند. تمامی این تلاش ها برای ادامه حکومت را، باید با افشای وسیع آنها در میان مردم، نقش بر آب کرد. این کارزار را همین امروز باید سازمان داد و بر همه سرگجه ها در اپوزیسیون ملی و صادق جمهوری اسلامی خاتمه بخشید!

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و
ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

Postfach ۴۵, ۵۴۵۷۴ Birresborn, Germany

پاسخ: نخبگان باصطلاح فرا طبقاتی جدید در جستجوی همکاری و نیل به توافق با رهبران دیگر گروه‌های اجتماعی نیستند. این قشر نیازی به سازماندهی گروه‌های سیاسی وابسته به خود ندارد و در پی جلب آراء عمومی نیست. استقلال این طبقه در برابر جامعه وضعیت اشتغال و شرایط کار گروه‌های گسترده از شهروندان را به مخاطره افکند و موجب افول شتابنده قدرت اتحادیه‌های کارگری در برابر کارفرمایان شده است. این شرایط به نوبه خود در بسیاری از نقاط امریکا موجب گرایش به ارزش‌های گذشته و رجعت به دامن نخبگان گروه‌ها و محافل محلی‌ای گشته است، که پیش از این از آنها یاد کردیم و در این میان گروه‌ها و مجامع محلی و منطقه‌ای به نوعی پناه‌گاه در مقابل تحولات و دگرگونی‌های ناهنجار اجتماعی مبدل گشته‌اند.

پرسش: آیا این گرایش‌ها رجعت به تصورات و منش‌های دیرینه‌ای نیستند، که بخشی از اسطوره‌های پایه‌گذاری ایالات متحده امریکا به شمار می‌روند؟

پاسخ: چنین گرایشی وجود دارد. اما در عین حال می‌توان روی آوری وسیع و فعالانه گروه‌های گسترده به فرقه‌های مختلف و مجامع مذهبی و کلیساها را نیز مشاهده نمود. نقش کلیساها در این میان بسیار مهم است چرا که زبان کلیسا زبان عامیانه و فردیت‌گرایی نیست. گرایش به گروه و به عبارت دیگر (همبودگرایی) بازتاب جستجو در پی ارزش‌ها، جستجو در پی سرچشمه‌های حقیقت مطلق است که در جنبش‌های بنیادگرایانه گوناگون عرضه می‌شوند. اشاره به این نکته نیز ضروری است، که در میان محافل مذهبی و کلیساها عناصر مترقی‌ای نیز یافت می‌شوند، که می‌کوشند از طریق اصلاحات، کلیساها و مجامع مذهبی را با مقتضیات و هنجارهای تمدن جدید آشتی دهند. بنابراین در درون نهادهای مذهبی نیز مبارزه‌ای در جریان است. در یکسو این مبارزه سنت‌گرایان کاتولیک، ارتدکس، یهود و بنیادگرایان مسلمان و پرستان و در سوی دیگر تمامی گروه‌های قرار دارند، که خواستار قوام جامعه‌ای آزادتر، بازتر و بردبار منش‌ترند؟

پرسش: آیا نادیده گرفتن مصالح مشترک ملی یکی از عوامل بحران کنونی نیست؟

پاسخ: شکل‌گیری نهضت‌های سیاسی در حول محور بنیادگرایی مذهبی بروشنی مشهود است و نیز می‌باید بدین نکته توجه نمود، که بر خلاف احزاب و سازمان‌های محلی از اعضا اتحادیه‌های کارگری پیوسته کاسته می‌شود و کلیساها و مجامع مذهبی به مراکز اجتماعی تبدیل می‌گردند. هنگامیکه این باور شکل بگیرد، که از دست رفتن ارزش‌ها و سقوط اخلاقی عامل بحران اجتماعی و وخامت زندگی روزمره است، نتیجه‌گیری منطقی آنستکه تنها با اعاده نظام ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی دوران تابناک پیشین می‌توان جامعه را مجدداً به صراط مستقیم باز آورد و در پیرامون این اندیشه نوعی ملیت‌گرایی و نژاد پرستی افراطی تبلور می‌یابد.

پرسش: علل عینی این واقعیت جدید کدامند؟

پاسخ: مدت‌های پیش از جهانی شدن اقتصاد و در دوران جنگ سرد و اعتلای سیاست رفاه اجتماعی، دولت مرکزی منابع اقتصادی را از طریق توزیع مجدد درآمد، به منظور سرمایه‌گذاری و تامین خدمات اجتماعی از نواحی مرکزی و شمال شرقی ایالات متحده امریکا به مناطق جنوبی و جنوب غربی انتقال می‌داد. در نتیجه این سرمایه‌گذاری‌ها و کوشش‌های همه‌جانبه‌ای که به دنبال جنبش مبارزه برای تساوی حقوق شهروندی در دهه شصت برای همگون‌سازی فرهنگی و حقوقی صورت گرفتند، نواحی جنوبی و جنوب غربی در اقتصاد ملی ادغام شدند. از سوی دیگر اتحادیه‌های کارگری در این مناطق هرگز ریشه‌های عمیق نداشته‌اند و نیز اروپائینی که در پایان سده نوزدهم به امریکا مهاجرت کردند، به ندرت در این مناطق سکنی گزیده‌اند. بدین جهت این مناطق میراث فرهنگ انگلیسی، اسکاتلندی و یا آفریقایی خود را تا به امروز تا حدود زیادی حفظ کرده‌اند. علیرغم این واقعیت‌ها این مناطق اکنون به مراکز سرمایه‌گذاری‌های کلان مبدل شده و دارای رشد اقتصادی چشمگیرند. رشد اقتصادی به نوبه خود مهاجرت جمعیت و سرمایه‌های بیشتری را بدنبال داشته و تمامی این شرایط توازن پیشین قدرت سیاسی در سطح ملی را برهم زده است. در حال حاضر ساکنان این مناطق خواستار اختیارات منطقه‌ای می‌باشند و به پشتوانه اهمیت اقتصادی خود قادر به مقاومت در برابر دولت مرکزی‌اند. این تمایلات محافظه‌کارانه، که در دهه پنجاه تقریباً ناشناخته بودند، اکنون چون کوه یخی که به ناگهان واژگون گردد، در آستانه پیروزی در صحنه سیاست می‌باشند. افزودن پیراین، پدیده دیگری که عامل بی‌ثباتی تلقی می‌گردد، آنستکه این مناطق و به ویژه کالیفرنیا، تگزاس و فلوریدا به مقصد مورد علاقه دومین موج مهاجرت قرن جاری از آسیا، مکزیک و کاریبیک تبدیل شده‌اند.

پرسش: بدین توصیف آیا شاهد پیدایش امریکائی جدید هستیم؟

دانشمند برجسته Teodor Monod (محقق علوم طبیعی) و صلح طلب فرانسوی، در گفتگو با خبرنگار "اومانیته" می‌گوید:

«... هرگز باز ندارم، که سرمایه‌داری وحشی با سرقت اقتصادی‌اش، جبر تاریخ و سرنوشتی غیر قابل تغییر باشد. پدیده‌ایست کامل یافته، که تولید و تجمع ثروت کرده، اما: این ایده آل اجتماع بشر و انسانیت نیست. نظامی دیگرگون لازم است، که آشتی و برادری بین بشری را تضمین نماید. کمونیسم بنابر -درون مایه- خود والاترین امید بوده و می‌باشد. کمونیسم رمز و سنبل دوستی نوع بشر است!»

"نخبگان" امریکا را به سوی فاشیسم می‌برند!

※ "لوئیزفرخان" واعظ مسلمان است که "فاشیسم سیاه" را تحت عنوان "جنبش ملت اسلام" تبلیغ می‌کند.

ترجمه: م. یآوری

اخیرا نشریه "اومانیته"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه با پرفسور (John Guard Mason)، استاد دانشکده علوم سیاسی در کالج نیوجرسی، مصاحبه‌ای انجام داده است. "اومانیته" در مقدمه این مصاحبه یادآور می‌شود: پرفسور "جان گروارد مازود" در این مصاحبه، نگاهی غیر متعارف و حتی گاه بسیار ذهنی به افکار و آراء محافل مترقی امریکا در مورد وضعیت و تحول جامعه امریکا را ممکن می‌سازد. این امر می‌تواند به ترسیم تصویر دقیق‌تری از جامعه کنونی امریکا یاری رساند. این مصاحبه در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان نیز انتشار یافته است. آنچه را در زیر می‌خوانید ترجمه‌ایست از این مصاحبه، که از نشریه "عصرما" برگرفته شده است.

پرسش: روندهای اساسی تحولات در جامعه امروز امریکا کدامند؟

پاسخ: جامعه امروز امریکا با تضادها و تنازعات متعددی روبروست. پیش از همه می‌باید از بحران مشروعیت سیاسی نام برد که پیامد پایان جنگ سرد می‌باشد. پایان جنگ سرد از بعضی جهات پایه‌های نوعی پیمان اجتماعی معتبر در گذشته را متزلزل ساخته و توازن اجتماعی را برهم زده است: فقدان دشمنی که به منازعه با ایالات متحده امریکا ایستاده باشد، به اختلال در بنیان نظام اجتماعی امریکا منجر شده است. جنبه دیگر پیروزی سیاست قدرت طلبی جهانی امریکا، انتقال هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها از مرکز به کشورهای پیرامونی اقتصاد جهانی است. بدنبال پایان جنگ سرد، اینک در بطن جامعه امریکا، دو پدیده با پوش‌های نابرابر در حال تکوین است. پدیده تعیین کننده، شکل‌گیری قشر جدیدی از نخبگان و سرآمدان در ابعاد ملی است، که جانشین نخبگان محلی و منطقه‌ای پیشین شده است. این لایه اجتماعی جدید متشکل از کسانی است که از غربال آزمون‌های یک نظام پیچیده دانشگاهی گذر کرده‌اند. برخلاف نخبگان دوران پیشین که خود را طبقه ممتاز و یا اشرافی می‌انگاشتند، نخبگان جدید خویشتن را در فرا سوی تقسیمات طبقاتی جامعه و به عبارت دیگر خود را فرا طبقاتی برمی‌شمارند. برتری و تفوق این طبقه ناشی از مشارکت آن در اقتصاد جهانی است. بدین علت، این طبقه به کسب استقلال هر چه بیشتر در برابر جامعه نائل گشته است. این طبقه نیازچندانی به امریکائی‌ها بعنوان مصرف کننده و یا نیروی کار ندارد. از این رو نوعی شکاف و جدائی میان خواست‌ها و منافع این قشر و سرنوشت دیگر اقشار و طبقات اجتماعی در حال تکوین است.

پرسش: آنچه مطرح شد، از جمله دلائل بدبینی نسبت به سیاست در افکار عمومی جامعه امریکا نیست؟

همه تبلیغات سرمایه داری، که می خواهد خود را جاودانه به بشریت معرفی کند، باید آنرا باز شناخت و افشا کرد، تا غارتگری آنرا هر چه بیشتر محدود ساخت و بدین طریق به جان سختی اش پایان بخشید. جبهه وسیع جهانی برای مقابله با امپریالیسم، که در دوران اخیر، در احزاب چپ، مسترقی و بویژه در احزاب کمونیست و چپ آمریکا لاتین (که من از نزدیک تلاش های آنها را در این زمینه دنبال می کنم) پیوسته بر آن تاکید می شود، همین حقیقت را در نظر دارد. غفلت از این واقعیت دوران، به امپریالیسم امکان خواهد داد، تا علم و تکنولوژی نوین را برای نگون بختی نوین، گرسنگی وسیع تر و محرومیت پردوام تر بخش بیشتری از جمعیت جهان به خدمت بگیرد!

سیستم اختاپوسی سرمایه داری مهاجم و الیگارشی مالی جهانی، نه تنها می خواهد به اسارت سه چهارم بشریت روی زمین، به زعم خود نظامی ابدی بدهد، بلکه تلاش می کند از اردوی یک چهارم باقی مانده جهان نیز، میلیون ها اسیر دیگر را روانه اردوگاه کنونی سه چهارم بشریت کند. "نظم نوین" و "تئولیریالیسم اقتصادی" قوانین و الزامات حقوقی است، که امپریالیسم با اتکا به آن، این اردوگاه عظیم را می خواهد گسترش داده و در محاصره خود نگاهدارد. فریاد آمریکای لاتین، برای افشای آنچه در مرکزیک می گذرد و دعوت اجلاس "سانتوپولو" برای مقابله با سیاست های نوین امپریالیسم در وسیع ترین جبهه ضد امپریالیستی، از سینه این واقعیات برخاسته است. فریادی که باید طنین آنرا در آینده نزدیک در دیگر نقاط جهان شاهد بود.

برحسب آمارهای رسمی، کشورهای شمال (سرمایه داری بزرگ صنعتی)، که ۲۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند، ۸۰ درصد منابع روی زمین را مصرف می کنند. همین نابرابری در مصرف آنچه بر روی زمین قرار دارد و باید متعلق به همه افراد روی زمین باشد، انگیزه ای برای پایان بخشید به نابرابری موجود و سیستمی که آنرا به بشریت تحمیل کرده، نیست؟

امپریالیسم برای سرکوب جنبش برابری طلبی در جهان، می کوشد تا از تجربیات دوران استعمار کلاسیک، بار دیگر بهره گیرد. همین است، که در آمریکا شاهد ظهور فاشیسم نوین هستیم، ناسازگاری های موجود و فریاد سیاهان و رنگین پوستان آمریکا به سوی ناسیونالیسم کور و تنگ نظرانه هدایت می شود، رنگین پوستان بیگانگانی معرفی می شوند، که باید برای داشتن آمریکائی امن و بهره مند با آنها ستیز کرد، افکارفرقه ای (مذهبی-نژادی) به داخل جنبش برابری طلبی محرومان آمریکائی رسوخ داده می شود. از دل همین استراتژی نوین است، که چند صد هزار سیاهپوست آمریکائی، تحت عنوان مسلمانان سیاهپوست، از درون جنبش اعتراضی و برابری طلبی محرومان آمریکا بیرون کشیده می شود و سازمانی مستقل می یابد. سازمانی که ستیزه جوئی مذهبی و فرهنگی را در کنار شعارهای تحریک آمیز و فاشیستی، در جامعه آمریکا رواج می دهد و درعمل جنبش را شاخه شاخه کرده و در برابر یکدیگر قرار می دهد. این استراتژی، نه فقط در آمریکا، بلکه در سراسر جهان دنبال می شود و به همین جهت، پیش از آنکه قربانیان آن به مرزهای میلیاردری برسد، باید برای مقابله با آن بسیج شد و برای دستیابی به این بسیج جهانی، هیچ چاره ای جز شناخت و افشای سیاست های نوین امپریالیسم نیست!

میلیتاریسم نوین، با گمراه ساختن افکار عمومی و سپس پذیرش و تحمیل راه حل های نظامی به افکار عمومی، نه تنها به عنوان سیاستی جهانی، بلکه به عنوان سیاستی داخلی، اینگونه در آمریکا شکل می گیرد. امپریالیسم، این استراتژی نوین را یگانه راه حل تضمین کننده حیات خود تشخیص داده است! این واقعیات ما را متقاعد می سازد، تا برای صلح، عدالت، حقوق بشر، آزادی، نجات محیط زیست و جلوگیری از نابودی نسل ها پیکار خود را دو چندان کنیم. براساس همین واقعیات است، که فکر می کنم "مبارزه ضد امپریالیستی" باید همچنان در صدر برنامه حزب توده ایران قرار گیرد. بقای ایران، رفاه و سعادت و برابری مردم ایران، مانند همه دیگر مردم جهان، در شناخت و عملکرد ناشی از این شناخت نهفته است. بامدادان هزاره سوم را باید به صبح امید و طلوع خورشیدی تبدیل ساخت، که تابش یکسان آن، گرما بخش همه بشریت، در سراسر جهان باشد.

توده ای ها و همه آنها که با بینش های سکتاریستی و تنگ نظرانه وداع کرده و یا وداع کنند، هرگز از مبارزه ضد امپریالیستی غفلت نخواهند کرد و در این مبارزه نیز عوامل و مشکلات داخلی را تابعی از این مبارزه قلمداد کرده و آنرا تحلیل می کنند. آنچه که امروز در ایران خودمان می گذرد، تابعی است از سیاست عمومی امپریالیسم جهانی، که حکومت کنونی کارگزار آن شده است. با همین درک است، که "مبارزه با حکومت کنونی در ایران"، در بطن "مبارزه علیه امپریالیسم جهانی"، مفهومی کامل و پیوسته پیدا می کند!

برای پیروزی، به پیش!

پاسخ: از دید من، به عنوان فردی از نیویورک دورانی که در آن آزادی مشریان (لیبرال ها) در درون هیئت نخبگان اجتماعی شمال دارای وزنه ای می بودند، دورانی که در آن نوعی سوسیال دموکراسی منطقه ای که از تساوی طلبی و همگون سازی فرهنگی نشات می گرفت، برتری داشت، امروز به طور جدی با پیدایش قشر جدیدی که پیش از این از آن سخن گفتیم و دگرگونی های سازمان برانداز ناشی از پیدایش این طبقه جدید مواجه گشته است. اینک ما به روی سیاره ای نو زندگی می کنیم.

پوشش: تمامی آنچه که از آن سخن رفت حاکی از تضادهای بسیار جدیست. آیا خطر انفجار این تضادها وجود ندارد؟

پاسخ: می باید به این نکته اشاره کرد، که مواضع "فرا طبقه جدید" در مورد دولت و اقتصاد، محافظه کارانه است. در عین حال این باصطلاح طبقه فاقد هر گونه احساس مسئولیت اجتماعی است. و فراتر از همه، این طبقه مستقل از محافل اقتصادی محلی است. این افراد ماهواره ای با مدار بسته ای را تشکیل می دهند، که آنان را از سایر شهروندان منزوی ساخته است. این امر، همزمان، مجالی برای نخبگان سایر گروه های اجتماعی بوجود آورده است. گروهی از این نخبگان که از میان حلی آبادهای شهرها برخاسته اند، در پی آنند که از دولت همچون ابزاری برای ترقی اجتماعی بهره گیرند، در حالیکه در غرب و جنوب گروهی از نخبگان مسترصد دستیابی به قدرت دولت به منظور انهدام دولت می باشند!

پوشش: آیا حذف کمک های دولت برای تامین هزینه های آموزشی و سایر خدمات اجتماعی یکی از عوامل سرخوردگی تعداد کثیری از شهروندان نیست؟ آیا این امر ریشه افزایش بزهکاری، قانون شکنی و ناامنی اجتماعی نیست؟

پاسخ: در حال حاضر ۱۵ میلیون نفر در زندان ها به سر می برند و ۴۵ میلیون نفر تحت نظارت پلیس قرار دارند. تعداد بزهکاران و زندانیان در آمریکا بیشتر از تعداد کسانی است، که حقوق حمایت از بیکاران را دریافت می کنند. این شرایط سرمایه را به مخاطره نمی افکند. واقعیت دیگری حکمفرماست: سرمایه به این سپاه ذخیره بیکاران نیازی ندارد و دقیقاً در متن این شرایط است، که ملیت گرانی افراطی و نژادپرستی هم چون واکنشی بیمارگونه گسترش می یابد: از یکسو تمامی سیاهپوستان و افرادی که دارای تبار اسپانیائی هستند بزهکار به شمار می آیند. از سوی دیگر اشکال بیمارگونه فاشیسم سیاه، مانند جنبش "ملت اسلام" به رهبری Louis Farrakhan - سواعظ ضد سامی ایکه در رسانه های گروهی بنام خدا و برای برقراری نظم خواستار تسخیر قدرت دولت است- رشد می یابد.

(این همان تظاهرات معروف به یک میلیون مسلمان در واشنگتن است، که همه بلندپایگان جمهوری اسلامی با شور و شغف آنرا فریاد مسلمانان برای لرزاندن کاخ سفید قلمداد کردند و درباره آن در نمازهای جمعه، مجلس، دیدارهای نوشتی و ... درک غلط از رویدادهای رو به تکامل در جهان سرمایه داری و بازی با احساسات مردم برای توجیه عملکرد خویش، موجب شده است، تا سران جمهوری اسلامی، در عین ادعای مبارزه با استکبار و امپریالیسم، دنباله رو سیاست های آن شوند. با کمال تاسف جنبش چپ و مسترقی و بویژه طرفداران سوسیالیسم علمی، هنوز آنگونه که ضروری است، این پدیده ها را جمع بندی نکرده و سیاستی را برای افشاء و مقابله برنگزیده است.) □

"غفلت یعنی مرگ"

م. راه

افشای بی وقفه سیاست های امپریالیستی و دوری از هر نوع خوشبختی ناشی از امکان نرم خوئی سرمایه داری جهانی پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، سیاستی است، که "راه توده" به آن وفادار بوده و به همین جهت، دفاع از ادامه حیات آن و یاری رساندن به آن را، من و دوستانی که با یکدیگر در این گوشه دنیا ارتباط داریم، یک وظیفه تشخیص داده ایم. سرمایه داری معاصر در آستانه هزاره سوم، تغییری در ماهیت استثمارکننده اش روی نداده است، گرچه شیوه این استثمار، با شیوه توأم با استعمار کلاسیک نیمه اول قرن ۲۰ آن تفاوت هایی داشته باشد. جهان سرمایه داری، علیرغم دستیابی به حاصل انقلاب فنی و صنعتی، بدلیل ماهیت نامعاصری که دارد، با ناسازگاری ها و دشواری های رو به رشد روبروست. این نتیجه ایست که بر خلاف

نشریات داخل کشور

چیستا

یافت. "چیستا" نشریه‌ایست (سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری)، که علیرغم همه دشواری‌های موجود، همچنان به همت "پرویز شهریاری" و "پرویز ملک پور" انتشار می‌یابد. در شماره جدید "چیستا"، که در مهر ماه ۷۴ منتشر شده است، علاوه بر یادداشت دلسوزانه سردبیر "پرویز شهریاری" در ارتباط با "عرب زده" شدن تاریخ و مشاهیر تاریخی ایران در سال‌های حکومت جمهوری اسلامی و خطرات ناشی از پرورش یافتن دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی با تاریخ تحریف شده ایران، مقاله‌ای سیاسی-تاریخی از دکتر حبیب‌الله پیمان نیز چاپ شده است. "چرا حافظ جاویدان است؟" به قلم مجید فلاح زاده و "ناظم حکمت"، ترجمه و تالیف منصور خلیج، از دیگر مقالات این شماره چیستا است. سه شعر از محمد خلیلی بنام "مهرگان"، پوران فرخ زاد بنام "گذر از بعد زمان" و پرویز خانفی، بنام "تنهایی، تنهایی" نیز در شماره مهر ماه چیستا انتشار یافته است.

"راه توده" ضمن توصیه به همه علاقمندان این گونه مطالب و مقالات، برای تهیه مجله "چیستا" با پرداخت ۱۵۰۰۰ ریال وجه اشتراک آن به صندوق پستی شماره ۱۳۱۴۵۹۳ تهران، بخشی از یادداشت سردبیر (اشاره) را در همین شماره منتشر کرده است.

متأسفانه شماره ۸ و ۹ "چیستا" که اختصاص به بزرگداشت زنده یار دکتر محمدزهری داشت، با تاخیر بدست ما رسید و به همین دلیل نتوانستیم آنرا به موقع معرفی کنیم. در این شماره نیز جمال میرصادقی و کامیار عابدی مقالاتی درباره آثار محمد زهری و شخصیت انسانی او منتشر ساخته‌اند. همچنین مطلع شدیم، که مراسم یادبودی برای دکتر محمد زهری در تهران برپا شده است، که در آن جمع قابل توجهی از یاران وی شرکت کرده‌اند. در این مراسم نیز "پرویز شهریاری" سخنانی درباره انسان والا ایراد کرده، که با استقبال بسیار حاضران روبرو شده است.

اشاره

پرویز شهریاری:

«مساله زیر توسط محمد ابوموسی الخوارزمی مطرح شده است، الخوارزمی، اولین نویسنده مهم ریاضی در میان اعراب بود، یکی از کتاب‌هایش اولین کتابی بود، که شامل واژه الجبر (AL JEBR) در عنوانش بود، بنابراین واژه جبر کنونی از او گرفته شده است»

این سه سطر "یادداشت تاریخی" را از صفحه ۱۸۸ کتاب درسی "ریاضیات ۱ و ۲"، که از سوی وزارت آموزش و پرورش، برای سال اول نظام جدید آموزش متوسطه در سال ۱۳۷۳ چاپ شده است، برداشته‌ام. باید گفت: "محمد ابوموسی الخوارزمی" نیست، بلکه "محمد فرزند موسی مشهور به خوارزمی" است، موسی پدر خوارزمی بوده، نه کنیه او یا فرزند او، شهرت به خوارزمی دارد، یعنی اهل خوارزم (در ماوراءالنهر) بوده‌اند و آل حرف تعریفی است، که در زبان عربی به آن اضافه کرده‌اند، همچنان که زیستگاه ما "تهران" است، نه "التهران". جالب است، که در بالای این به اصطلاح "یادداشت تاریخی" عکس روی جلد کتاب خوارزمی، که بوسیله زنده یاد خدیوچم ترجمه شده، چاپ شده است و، در آن جا، نوشته شده "محمد بن موسی خوارزمی". اما جمله بعدی این یادداشت تاریخی "جالب تراست. نویسندگان آن، کشف کرده‌اند:

«الخوارزمی، اولین نویسنده مهم ریاضی در میان اعراب بود»

دیده‌ایم و می‌بینیم که قبطیان شمال آفریقا و بربرهای شمال شرقی آفریقا را "عرب" می‌دانند و این، به خاطر آن است که این قوم‌ها، هم زبان خود را فراموش کردند و عربی را انتخاب کردند و هم با قوم‌های مختلف عرب در آمیختند، ولی تاکنون نشنیده بودیم، که مردم خوارزم و ماوراءالنهر، آن هم در سده سوم هجری (یا پایان سده هشتم میلادی) عرب بوده‌اند. بحث بر سر قوم

و نژاد و ملت نیست، همه قوم‌ها، همه ملت‌ها و همه نژادها در ساختن تمدن و فرهنگ کنونی بشر سهم داشته‌اند و هیچ ملت یا نژادی را نمی‌توان برتر یا فروتر از دیگران دانست. این، کارنظریه پردازان جهان سرمایه داری است، که برای توجیه غارت‌گری‌های خود، بیهوده تلاش می‌کنند، ملت‌های جهان را به دو گروه "تمدن" و "وحشی" تقسیم کنند. بحث ما برسر حقیقت‌های تاریخی و درستی یا نادرستی نوشته‌ای است، که باید دانش‌آموزان ما، به عنوان "درس" خود، آن را بیاموزند و به یاد بسپارند.

اگر نویسندگان کتاب درسی، می‌نوشتند که خوارزمی، کتاب‌های خود، از جمله کتاب "جبر" خود را ("جبر" و نه "الجبر") به زبان عربی و به احتمال زیاد در بغداد نوشته است، ایرادی وارد نبود، نه اینکه جمله را طوری تنظیم کنند که موجب این تصور بشود که "خوارزمی"، عرب بوده است، به ویژه اگر بدانیم که زندگی نامه نویسان گذشته، به دنبال نام خوارزمی، واژه "مبوس" را هم آورده‌اند، یعنی خوارزمی، دست کم زرتشتی زاده بوده است.

خوارزمی، در مقدمه کتاب "جبر" خود، دانشمندان و پژوهشگران را، به سه گونه بخش کرده است:

«یا مردی است که، برای نخستین بار، دانشی ناشناخته را می‌شناسد... یا مردی است که آثار باقی مانده پیشینیان را شرح و تفسیر می‌کند، و یا مردی است که در برخی از کتاب‌ها به نادرستی و آشفتگی برمی‌خورد، پس نادرستی‌ها را اصلاح می‌کند و آشفتگی‌ها را سامان می‌بخشد...»

و اکنون شما، نویسندگان محترم این کتاب درسی را، در هر ردیفی از این سه ردیف که مایلید، قرار دهید.

نه در دبیرستان‌ها و نه در دانشگاه‌های ما، هیچ روزنه‌ای برای آشنایی با تاریخ دانش وجود ندارد. در تمامی دانشگاه‌ها و دانشگاه‌های ریز و درشت کشورما، از رشته‌ای به نام "تاریخ دانش" خبری نیست. در کتاب‌های تاریخ عمومی، درباره همه روی داده‌های واقعی و غیر واقعی صحبت می‌شود، ولی درباره زیباترین تجلی اندیشه آدمی، یعنی دانش، سکوت شده است. اگر هم کتابی یا مقاله‌ای درباره تاریخ دانش منتشر می‌شود، خریداری ندارد، چرا که جوانان ما، چنان نگران "کنکور" هستند که جز کتاب‌های تست به کتاب دیگری روی نمی‌آورند. ناشران هم (چه خصوصی و چه دولتی)، رغبتی به چاپ کتاب‌های مربوط به تاریخ دانش ندارند. تعداد محدودی از این کتاب‌ها که در گذشته چاپ شده است، تجدید چاپ نمی‌شود و نویسندگان و مترجمان آن‌ها، برای چاپ کتاب‌های تازه خود، مرجعی پیدا نمی‌کنند. جلد اول کتابی که درباره "جمشید کاشانی" تهیه کرده بودم، بعد از حروف چینی و تصحیح، سال‌هاست در قفسه یک ناشر دولتی خاک می‌خورد و معلوم نیست چه سرنوشتی در انتظار آن است. بیش از ده کتاب من (ترجمه و تالیف) که سال‌ها قبل چاپ شده بودند و ده‌ها سال است همه نسخه‌های آن‌ها به فروش رفته، تجدید چاپ نمی‌شوند و...

یادداشت‌هایی درباره رفتار ناشران (خصوصی و دولتی) با اهل قلم و پژوهش دارم که امینوارم بتوانم راهی برای چاپ آن‌ها پیدا کنم تا روشن شود که با پدید آوردن کتاب، چه رفتاری می‌شود؟

کتاب توسعه - کتاب توسعه شماره ۹ در تهران منتشر شد. برخی همکاران این شماره کتاب توسعه عبارتند از وحید کیوان، عزت‌الله سبحانی، شراره ماهگلی، مرتضی محیط، معصومه موسوی و کمال اطهری. در همین شماره چند ترجمه درباره استراتژی ژئوپولیتیک آمریکا، به همت "آ. برومند، ب. عبدالوند"، "چرا سوسیالیسم؟"، به همت "قیروزه مهاجر"، "تناقض‌های سوسیالیسم بازار"، به همت "پرویز صداقت" و "آخرین بحران سرمایه داری" به همت "توشین اجدی خراسانی" چاپ شده است. کتاب توسعه، به کوشش "جواد موسوی خوزستانی" در ایران و در ۳۲۰ نسخه چاپ می‌شود. انتشار مقالات اجتماعی و زین و برگردان فارسی مقالات و پژوهش‌های برخی نویسندگان و محققان شناخته شده جهانی در کتاب توسعه، به این نشریه در ایران وزن و اعتبار ویژه‌ای بخشیده است و به همین جهت بر تعداد علاقمندان و خواستاران آن نه تنها در داخل کشور، بلکه در مهاجرت نیز پیوسته افزوده می‌شود. ترجمه مجید ملک‌ان، بنام "مطالعات تاریخی در ایران بعد از انقلاب"، از جمله مطالب شماره جدید کتاب توسعه است، که علیرغم برخی یکسویه بینی‌ها و یا خوش‌بینی‌های تردید برانگیز، مطالعه و تعمق بیشتر درباره مطالب مطرح شده در آن می‌تواند بسیار مفید افتد. ما در شماره‌های آینده و در صورت امکان، بخش‌هایی از این مقاله گزارش گونه را جهت اطلاع خوانندگان "راه توده" باز چاپ خواهیم کرد.

دانشگاه... درس منی داده به محض این که امروز بگوید چرا دستمزد مرا نمی دهید یا کم می دهید، یا مثلاً بگوید اینجا دانشگاه است یا فروشگاه اتومبیل و امثال آن، بلافاصله تبدیل به "استاد نما" می شود.

واژه شاه به دلیل آنچه بر شاه ایران در انقلاب رفت، تبدیل به کلمه ای بی مقداری شاید توهین آمیز شده است. به همین دلیل چند تن از شاهان را صرفاً با همین کلمه و نامشان ذکر می کنند. مثل "شاه حسین" یا "شاه حسن" در موارد دیگر از کلمات دیگر از جمله "پادشاه" استفاده می کنند، مثل "پادشاه سوئد".... □

گزارش کنفرانس "زن"

- * در کنار فعالیت خلاق دیگران، جلسات و مباحثات ایزانی های داخل و خارج کشور، از سطح تبلیغات صرف فراتر نرفت؛
- * هیأت اعزامی جمهوری اسلامی در کنار عقب مانده ترین دولت ها قرار گرفت؛
- * هیأت دولتی ایران متهم به طرفداری از "آپارتاید" جنسی شد!

از کنفرانس بین المللی "زن" که در "پکن" پایتخت چین برگزار شد، تاکنون گزارش های گوناگونی در مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور و همچنین نشریات داخل ایران انتشار یافته است. بدون قضاوت نهانی پیرامین این گزارش ها، بنظر می رسد، گزارشی که در آخرین شماره "زن" (۲۵) در ایران انتشار یافت، یکی از بی طرفانه ترین و درعین حال کارشناسانه ترین گزارش هائی باشد، که درباره این کنفرانس انتشار یافته است. طبعاً، انتشار چنین گزارشی در داخل کشور و در یکی از مجلات اختصاصی زنان در ایران، بر وزن و اعتبار انتشار این گزارش می افزاید. گزارش مورد بحث را یکی از خانم های شرکت کننده در کنفرانس، که در خارج از ایران زندگی می کند، برای انتشار در اختیار نشریه "زن" قرار داده است. "زن"، در مقدمه این گزارش یادآور می شود، که بدلیل نداشتن امکان مالی جهت شرکت مستقیم در کنفرانس پکن، پس از اطلاع از شرکت خانم دکتر "تیریه توحیدی" در این کنفرانس از ایشان خواهش کرده، تا گزارشی را برای این مجله تهیه کرده و برای انتشار در اختیار آن قرار دهد، که چنین نیز شده است! آنچه را در زیر می خوانید، بخش هائی از این گزارش است، که ما برای اطلاع خوانندگان خود از کنفرانس "زن" در پکن و درعین حال آگاهی از تلاش دشوارنفریات غیر حکومتی در داخل کشور برای آگاه ساختن مردم در عرصه های گوناگون برگزیده ایم.

شکست اردوگاه سوسیالیسم و دنیای بعد از جنگ سرد، نوعی فضای نسبی طلبی و درهم ریختگی فکری-نظری پسماندنیستی را بر بسیاری از نهضت ها و سازمان ها و جنبش های اجتماعی حاکم کرده است. لذا، صفت بندی ها، دیگر، کمتر رنگ ایدئولوژیک و نظری داشت و جبهه های قبلی درهم ریخته بود. همین امر سبب شد، که در بیشتر میزگردها و کارگاه ها، بحث ها محدود به نقد شرایط موجود و طرح مشکلات شود و کمتر بحثی جدی و نظام مند در زمینه ارائه طریق صورت گیرد: حال که تئوری های موجود اقتصادی و استراتژی های توسعه، موضوعاتی چون فقر و نابرابری، مسائل محیط زیست و وضعیت زنان و توسعه پایدار را نادیده گرفته است، کمتر کسی می دانست چه نوع سیستم اقتصادی و سیاسی می تواند تحولی اساسی و بنیادین در روش های توسعه به وجود آورد و مثلاً چگونه می توان نقش شرکت های چند ملتی را دگرگون کرد. از همین رو، مباحث نه در سطح کلان، بلکه بیشتر در سطح خرد باقی می ماند و حول مسائل عینی و عملی و در سطح محلی و ملی دور می زد.

- در هم ریختگی جبهه بندی های ایدئولوژیک میزان تنش و برخورد های سیاسی و خصمانه را نیز کاهش داده بود. دیگر، برخلاف سه کنفرانس قبلی، حمایت یا ضدیت با کمونیسم معیار صفت بندی های افراد یا گروه ها قرار نمی گرفت. اما می توان گفت دو صفت بندی همچنان به قوت خود باقی بود: در صفت بندی اول "شمال و جنوب" یعنی جهان اول و جهان سوم قرار داشت. البته امروزه بخشی از کشورهای "جهان دوم"، از قبیل جمهوری های جدیدالاستقلال شوروی سابق، به سبب سیر تهرایی شرایط اقتصادی و اجتماعی شان، به کشورهای جهان سوم پیوسته اند. صفت بندی دوم - که در این کنفرانس بسیار بارز بود - صف میان محافظه کاران از یک سو و تحول طلبان، لیبرال ها و دموکرات ها و نمینست های مختلف از سوی دیگر بود. در یک سوی این جبهه واتیکان و بعضی دول اسلامی و بعضی کشورهای کاتولیک در

جامعه سالم - شماره ۲۲ ماهنامه "جامعه سالم" نیز در تهران انتشار یافت. در این شماره "جامعه سالم" نیز جمعی از اهل تحقیق و پژوهش ترجمه ها و مقالات خود را برای چاپ به این نشریه سپرده اند. صاحب امتیاز ماهنامه "جامعه سالم" دکتر "گوران" است و چند تن از روزنامه نویسان خوشنام و قدیمی ایران، که در داخل کشور به سر می برند با آن همکاری نزدیک دارند. در شماره ۲۲ جامعه سالم، دکتر "علی حصوری" (از جمله نویسندگان ثابت جامعه سالم) اشاره ای بس دلنشین به لغات و اصطلاحات جاری در ایران امروز دارد. دکتر حصوری، که از جمله ایران شناسان معاصر کشور ما به حساب می آید و چاپ برخی مقالات تحقیقی-اجتماعی اش در جامعه سالم به این نشریه وزن و اعتباری ویژه بخشیده است، در این شماره نیز با عنوان "زبان رسانه ها" می نویسد:

زبان رسانه ها

دکتر علی حصوری:

«... رسانه وسیله ارتباطی و اطلاعاتی است، به همین دلیل در همه جهان دولت ها نسبت به آن حساسیت دارند. این حساسیت در نظام هائی که تهدید می شوند یا خود را در تهدید می بینند یا با تظاهر به تهدید شدن می خواهند کار خود را از پیش ببرند، شدیدتر می شود، اما درعین حال کارگردانان و کارگزاران دولت هم با دخالت در کار رسانه ها با زبان آنها درگیر می شوند. چیزهائی به آن می دهند و چیزهائی می گیرند، به طوری که بین زبان رسانه ها و زبان این گونه حکومت ها همانندی و اغلب یگانی پیدا می شود. ایران را از آن گونه کشورها می شناسم و می گویم شواهدی ارائه دهم که حاکی از کاربرد زبانی است که چون کارکرد اصلی و واقعی ندارد. یعنی آن را گم کرده است، از نظر رسانی و دلالت عقیم است، گر چه کارکرد سیاسی دارد. شواهد چنین زبانی را گاه حتی مردم به شکل های گوناگون ارائه می دهند، این کار، گاه با چنان دقتی صورت می گیرد که برای اهل فن اعجاب انگیز است، مثلاً در این دوبیست شعر که در سال ۱۳۵۸ بوسیله یکی از استادان قدیمی ادبیات فارسی سروده شد:

لقب عاشقان آزادی
اندر این کشور خراب شده
پیش از این دوره "ضدملی" بود
حالیاً "ضد انقلاب" شده

البته ما به این کار نداریم که واقعا ضد ملی و ضد انقلاب عاشق آزادی بوده اند و هستند یا نه، یعنی وارد بحث سیاسی نمی شویم، این شعر به ما می گوید در دو دوره دو اصطلاح به کار رفته که معنی هر دو یکی است. خلاصه اینکه تعریف فرهنگ نوشتی و تاریخی "ضدملی" از جمله می تواند چنین باشد. ضدملی، همان ضد انقلاب در جمهوری اسلامی.

این شعر درعین حال ما را متوجه این واقعیت می کند که رژیم های درحال تهدید به طور یکسان سخن می گویند. جز این که ممکن است از دو واژگان استفاده کنند. به عبارت دیگر گونه زبانی رژیم در حال تهدید پشت سکه ای است که روی آن گونه زبانی رژیم منقرض شده است. این بدان معنی است که گونه زبانی رسانه های کنونی، تحول یافته گونه زبانی پیشین رسانه هاست. رسانه همان رسانه است، زبانش عوض شده است.... در زبان رسانه ها واژه های فراوانی هم وجود دارد که معنی دقیق ندارد. دولت و رسانه می گویند که این واژه ها معنی دقیق پیدا نکنند تا بتوان از آن ها به عنوان آچار فرانسه زبانی استفاده کرد. مثل واژه "دشمن" که در هر دو رژیم اخیر ایران به معنی "مخالف معرفی نشده ای است که در هنگام لزوم معرفی خواهد شد..." از جمله کلماتی که با معنایی بسیار گسترده و متنوع - در نهایت بدون دقت - در رسانه ها به کار می رود "اسلام" است. مثلاً از جمله در مقابل بقیه ادیان جهان قرار می گیرد و هنگامی که جهان اسلام گفته می شود، مقصود کشورهای اسلامی در مقابل بقیه جهان است. اما گاه با نظر خاصی به معنی تشیع است و هنگامی که ایران اسلامی گفته شود، مقصود ایران شیعی است، زیرا مذهب رسمی ایران تشیع است. درعین حال گاهی اسلام معنی "خودی" در مقابل "بیگانه" می یابد. آنجا که مخصوصاً در زمان جنگ ایرانیان را سپاه اسلام و عراقیان (به هر صورت مسلمان) را سپاه کفر نامیدند... همه این کاربردها برآورنده مقصود سیاسی رسانه است... عده ای واژه با پسوند "نما" معنی قلابی، ساختگی، تقلبی و امثال آن می دهند. مثل روحانی نما، استادنا و تاجرنا که از روزنامه ها استخراج شده است. هیچکدام از این ها به طور فطری و مادرزادی چنین نیستند بلکه ناگهان پسوند "نما" می یابند. مثلاً استادی که تا پریروز در

بلکه صرفاً تبلیغات کلیشه‌ای در یک مجمع بین‌المللی است، و طبعاً چنین حضوری، به دلیل محتوای نامربوط و شعاری و بسیاری اوقات اراسته نامطلوب و غیردلپذیر حتی همین تبلیغات سیاسی، اثر عکس می‌گذاشت و به آنها چهره میسوزها را می‌داد و نه نمایندگان سازمان‌های غیر دولتی زنان، برای مثال، در یکی از جلسات، وقتی یک زن اروپایی از یکی از سخنرانان جوان ایرانی، که تمام سخنرانی‌اش را به تبلیغ مقام زن در جمهوری اسلامی اختصاص داده بود، خواست که قدری هم از مشکلات زنان ایران بگوید و این که در حال حاضر زنان با چه مسائل مبرمی دست به گریبان هستند، سخنران پاسخ داد: «هیچ مشکلی!» این گونه جواب‌ها، بدبختانه، حیرت و تمسخر عده‌ای را برمی‌انگیخت. از زبان یک زن پاکستانی حاضر در جلسه شنیدم که گفت: «بالاخره یک کشور در دنیا پیدا شده که توانسته همه مشکلات زنان را حل کند!» متأسفانه نمایندگان ایران اکثراً تصور می‌کردند اگر به جای تبلیغات صرف از مشکلات، کمبودها و واقعیات منفی موجود صحبت کنند، حمل بر ضعف و شکست ایران خواهد شد. در حالی که قضیه درست برعکس بود، این کنفرانس اساساً برای طرح مشکلات زنان و موانع موجود بر سر راه رشد آنان تشکیل شده بود. آنها اغلب متوجه نبودند که سکوت شنوندگان در مقابل توجیهات و تبلیغات یک جانبه نه علامت رضایت بلکه به حکم ادب و همبستگی خواهرانه غالب بر جو کنفرانس بود.

که گه گاه از لایه‌های بحث‌ها و جدل‌ها، چرخه‌هایی از سخنانی مستقل، به موقع و بجا و طرح برخی نکات ضروری و آموزنده برمی‌خاست، اما به دو دلیل، وجود چند فرد یا یکی - دو سازمان واقعاً غیردولتی در مجموعه گروه کمرنگ می‌شد: اول آن که سخنرانان اصلی در اکثر جلسات، جو غالب را به سوی تبلیغ و توجیهات می‌کشاندند. دوم آن که حضور چند تن از زنان ایرانی مقیم خارج از کشور که هدف اصلی‌شان تبلیغ سیاسی و اعتراض و افشاگری علیه دولت ایران بود، باعث می‌شد، که نمایندگان ایرانی عموماً موضع دفاعی به خود بگیرند و به جای اراسته بحث‌های خود در پاسخ به سوالات و اعتراضات مخالفان، به ورطه توجیه و دفاع همه جانبه درغلتنند.

برای نمونه می‌توان از جلسه‌ای که در مورد موضوع مهم و مطرح زنان و توسعه پایدار توسط موسسه اسلامی زنان به سرپرستی خانم اعظم طالقانی برگزار شد، نام برد. این موسسه که بیش از سایر گروه‌ها، از خصوصیات یک سازمان غیردولتی برخوردار بود، متأسفانه موفق نشد، طی این جلسه، بحث مشخص و جدی در مورد موضوع مورد نظر ارائه دهد، چرا که در پاسخ به سوالات معترضان، عده وقت به دفاع و توجیه مسائل گذشت و عملاً از هدف و موضوع مورد بحث دور افتاد. تنها طی دوسه جلسه نمایندگان غیر دولتی ایران بود که شنوندگان توانستند به اطلاعات و برداشت‌هایی، به غیر از تبلیغات صرف، دست یابند. این جلسات بیشتر حاصل گفت و گوی سخنرانان و حاضران ایرانی و غیر ایرانی در زمینه حقوق زنان در اسلام و در خانواده، مساله حجاب و امثالهم بود. در این مورد می‌توان از جلسه‌ای که در زمینه «حقوق انسانی زن در اسلام» توسط جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران برگزار شد، یاد کرد که خوشبختانه، به دلیل حضور عده زیادی شرکت کنندگان غیر ایرانی جلسه به مجادلات خصمانه بین سخنرانان و ایرانیان معترض محدود نشد، بلکه مسائل مشخصی مثل حجاب، حق طلاق، تعدد زوجات و ازدواج موقت (صیغه) مورد بحث و مجادله در بین زنان مسلمان غیر شیعه و غیر ایرانی با نمایندگان ایران قرار گرفت. این گفت و گوها، وجود تنوع تعبیر و تفاسیر و تفاوت گرایش‌ها را - چه در میان ایرانیان به طور خاص و چه در میان مسلمانان جهان به طور عام - به نمایش می‌گذاشت، که اثر مثبتی در زدودن تفکر قالبی و ایستا و تک بعدی از زن مسلمان و از اسلامی به طور کلی در ذهن مردم کشورهای دیگر به جا گذاشت و در عین حال این موضوع را مطرح کرد که آیا در چارچوب هر حکومت دینی می‌توان حقوق برابر برای زنان تامين کرد یا قوانین مدنی و حقوقی خانواده باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

نمونه دیگر جلسه‌ای بود که دفتر هماهنگی سازمان‌های غیر دولتی برگزار کرد که موضوع آن معرفی سازمان‌های غیر دولتی شرکت کننده از ایران و نحوه عملکرد و اهداف آنان بود. علی‌رغم هدف تبلیغی این جلسه و با وجود سوالات متعدد درباره علت عدم حضور بعضی سازمان‌های شناخته شده غیر دولتی زنان ایران در پکن و مشخص بودن جای خالی آنان، حضور همین تعداد از زنان ایران و صحبت‌های غیر سیاسی و غیرتبلیغی و صمیمانه برخی از آنان، نمایشگر تنوع و شهادت بعضی از شرکت کنندگان در عدول از مرزهای تعیین شده بود و از سویی نیز به حصول یک برداشت کلی در ذهن حاضران خارجی از سطح نظری و عملی فعالیت‌های کنونی زنان در ایران و چارچوب‌ها و حدود مورد قبول و تحمل جمهوری اسلامی کمک می‌کرد. از طرف نمایندگان ایران در کنفرانس غیر دولتی، در مجموع قریب به ۳۰ جلسه، غرفه و کارگاه ارائه شد و ایران و زنان ایرانی یکی از مراکز مورد توجه و بحث‌انگیز کنفرانس بودند.

امریکای لاتین - مثل گواتمالا و هندوراس - قرار داشتند و در دیگر سو، اتحاد اروپا و بسیاری سازمان‌های غیردولتی زنان در کشورهای مختلف از پنج قاره. این صفت‌بندی، چه در طی ده روز کنفرانس غیر دولتی و چه در کنفرانس دولتی، و بیش از همه جا، در بحث‌های مربوط به مفاد «برنامه عمل» متبلور شد. ... هنوز بیش از یک بلیون از جمعیت دنیا در فقر به سر می‌برند که اکثریت آنها زنان هستند.

یکی از مباحث مهم در کنفرانس، موضوع زنان و توسعه پایدار و حفظ محیط زیست بود. آنچه نسبت به گذشته تازگی داشت، تأکیدی بود که در این کنفرانس در مورد عوارض منفی برنامه‌های تطبیق ساختاری (SAP) بر روی زنان و اقشار فقیر جامعه می‌شد. انجمن بین‌المللی اقتصاد فمینیستی (۲) از جمله سازمان‌های غیردولتی فعال بود که هشت میز گرد در این زمینه برگزار کرد. ۳۰ سخنران، از مناطق و کشورهای مختلف، در این میزگردها شرکت جست و شیوه‌ها و سیاست‌های توسعه در کشورهای درحال رشد (جهان سوم) و نیز کشورهای انتقالی (آنها که اخیراً از سیستم سوسیالیستی به سیستم بازار آزاد و سرمایه داری انتقال یافته‌اند) را مورد نقد و بررسی قرار دادند. هدف برنامه‌های تطبیق ساختاری، به طور کلی، ایجاد ثبات اقتصادی (کاهش تورم)، تجارت آزاد، رشد صادرات، تقلیل ارزش پولی و خصوصی کردن صنایع دولتی است. مشوق و مبلغ این برنامه‌ها کشورهای پیشرفته صنعتی نظیر آمریکا، اروپای غربی و ژاپن، بانک جهانی (WB) و صندوق بین‌المللی پول (IMF) بوده‌اند. این برنامه‌ها، که بر مبنای تئوری‌های اقتصادی معروف به نئولیبرال تنظیم شده‌اند، به سبب آن که، غالباً و عملاً، منجر به گسترش فقر و بیکاری، خاصه در میان زنان گشته‌اند، مورد انتقاد سازمان‌های زنان و مخالفان نفوذ سرمایه داری غرب واقع شده‌اند.

عملکرد سازمانی‌های غیردولتی ایرانی:

بطور کلی، در مقایسه با نایروبی، در نحوه شرکت نمایندگان جمهوری اسلامی ایران بهبود کمی و کیفی قابل ملاحظه‌ای به چشم می‌خورد. حضور آنها در نایروبی یک شکست بزرگ بود، چرا که هیچ درکی از سوی شرکت کنندگان دولتی و غیردولتی، از مضمون، محتوا و اهداف کنفرانس دیده نمی‌شد. در پکن، اما، زنان ایرانی متشکل‌تر و تا حدی هدف‌مند شرکت جستند و کمابیش با اصطلاحات، مفاهیم و اهداف کنفرانس آشنایی داشتند. در شیوه برخورد و میزان تسامح و بردباری آنها در مقابل مخالفان و دیگر اندیشان ایرانی و یا زنان کشورهای دیگر بهبود قابل توجهی به چشم می‌خورد. وجود زنان مانتو و روسری پوش با رنگ‌هایی غیر از رنگ سیاه در کنار پوشش چادر حکایت از این داشت که پوشش‌های دیگر نیز در ایران قابل پذیرش‌اند. در طول کنفرانس سازمان‌های غیردولتی، حضور چند سازمان غیر دولتی از اقلیت‌های مذهبی (گو این که چندان نقش غیر دولتی ایفا نکردند)، نمایش چند فیلم سینمایی خوب مربوط به زنان، حضور یک کارگردان زن، فیلمبرداران و خبرنگاران زن، دسته چهار نفره زنان جوان نوازنده موسیقی سنتی، خواندن شعر غیرتبلیغی و غیر سیاسی توسط زنی در لباس محلی و رنگارنگ، غرفه‌های صنایع دستی، برگزاری چندین جلسه در مورد موضوع‌های مختلف توسط سازمان‌های غیر دولتی اعزامی از ایران، وجود نشریات رنگارنگ به زبان انگلیسی (گرچه گاهی پر از غلط چاپی و مملو از تبلیغات کلیشه‌ای نامربوط)، برپایی یکی-دو تظاهرات هر چند کوچک اما چشمگیر (بیشتر به خاطر تمایز پوششی)، از عواملی بودند که حضور زنان ایرانی را محسوس و چشمگیر می‌کردند. این افراد توانستند توجه خبرنگاران و بسیاری از شرکت کنندگان را به حضور خود جلب کنند اما متأسفانه واقعیت این است که این توجه نه از زاویه حمایت و تحسین، بلکه بیشتر نوع کنجکاوی، تحیر و تجسس بود.

علی‌رغم آن که گویا حدود ۲۷ سازمان غیر دولتی ایرانی در پکن حضور یافته بودند، نحوه ارائه جلسات و محتوای سخنان سخنگویان آنان، به روشنی، به شرکت کنندگان شنونده در جلسات نشان می‌داد که ایشان نقش و عملکرد سازمان‌های غیر دولتی را ندارند. اگر اکثر سازمان‌های غیردولتی کشورهای دیگر با طرح و بررسی مشکلات، نقصان‌ها و کوتاهی‌های دولتی‌های متبوع خود، در واقع، با اعمال نظر بر آنها، در جهت ارتقا و بهبود عملکرد دولت‌های خود گام برمی‌داشتند، سازمان‌های غیردولتی ایران کارشان عمدتاً تبلیغ و توجیه بود. نفسی واقعیت‌های منفی و مشکلات عدیده زنان ایران و توجیه و شعار در مورد تبعیضات حقوقی و عملی موجود، به جای تحلیل، تنقید و ارائه راه حل، نشان می‌داد که هدف اصلی شرکت فعال و نسبتاً گسترده ایران، نه نمایانگر باور جدی به اهداف برابری، توسعه و صلح و نه استفاده مطلوب از آن در جهت آموزش مسائل زنان و بهره جویی از تجارت دیگر کشورها در جهت ارتقای مقام زنان و رفع کمبودها و مسایل موجود زنان ایرانی،

مطبوعات و شرکت کنندگان در کنفرانس را جلب کرد. موفق ترین و بزرگترین تظاهرات اما به ابتکار زنان سیاه پوش آرژانتینی و با همراهی بسیاری گروه های دیگر از کشورهای مختلف بود، که به طور کلی، بر ضد خشونت علیه زنان و علیه جنگ (خاصه در بوسنی) صورت گرفت.

زنان هند، ژاپن، کره و چین فعال ترین حضور را در کنفرانس داشتند. تظاهرات زنان ژاپنی علیه بردگی جنسی و تجارت جنسی زن در ژاپن، تایلد و ... یکی از مشکل ترین و موفق ترین تظاهرات این گردهمایی بود. تظاهراتی نیز علیه سلاح های هسته ای، به ویژه آزمایشات هسته ای فرانسه، صورت گرفت.

هیئت ایرانی در کنفرانس دولتی

ایران با توجه به وجود صف بندی "شمال و جنوب" در کنفرانس دولتی، کشورهای ۷۷ و انتقاد بسیاری از نمایندگان از سیاست های دولت آمریکا و کشورهای بزرگ غربی - بالقوه می توانست جزو پرچمداران سیاست های عدالت جویانه و برابری طلبانه در زمینه تقسیم ثروت، توزیع منابع، مبارزه با ملیتاریسم و مسابقات تسلیحاتی و نقش مغرب شرکت های چند ملیتی و ... باشد.

ایران به دلیل موقعیت استراتژیک خود و منابع و امکاناتی که در اختیار دارد و نیز مسلمان بودن، می توانست نقش مهمی حداقل در بسیج و هماهنگی کشورهای مسلمان برای تدوین مفاد مترقی قطعنامه ها و "برنامه عمل" داشته باشد. اما متأسفانه، نبود بینش و سیاست ترقی جویانه و فقدان مهارت های دیپلماتیک و به جای آن شعارهای کور و خشن ضد غربی و مواضع جزمی، هیئت ایران را نه در کنار کشورهای مترقی و پیشرو بلکه در کنار عقب مانده ترین دولت ها نظیر سودان، هندوراس، گواتمالا و نمایندگان واتیکان قرار می داد و در عرصه جهانی به طرفداری آپارتاید جنسی بیش از پیش متهم ساخت.

متأسفانه به اعتراف خود خانم شهلا حبیبی که سرپرستی هیئت دولتی را بر عهده داشت، طی ده سال گذشته، دولت ایران نه سال تمام مفاد استراتژی های آینده نگر ناپروبی را نایده گرفته و هیچ کار و برنامه ای در زمینه تعهدات سومین کنفرانس جهانی زنان در ناپروبی پیش نبرده و تنها در عرض یک سال گذشته برای تدارک کنفرانس پکن فعالیت هایی صورت داده بود. یکی از نکات روشن و مثبت قابل توجه در عملکرد دولتی ایران در زمینه زنان، که مورد توجه سایر نمایندگان قرار گرفت، تلاش های موفق اخیر ایران در کنترل میزان افزایش جمعیت در ایران و تنظیم خانواده بود.

اما به طور کلی و علیرغم بهبود نسبی در کار هیئت ایرانی در کنفرانس دولتی و غیر دولتی پکن در مقایسه با کنفرانس ناپروبی، به ناگزیر باید گفت مجموعه حرکت آنان ناموفق بود و حتی منجر به تشدید صف بندی بین ایران و چند دول اسلامی دیگر نظیر سودان از یک سو و بسیاری کشورهای جهان و هزاران سازمان غیر دولتی زنان از کشورهای مختلف گردید. هیئت ایرانی نتوانست کلیشه های منفی به وجود آمده از زن ایرانی را از اذهان بین المللی بزداید. مشکل بر سر حجاب آنها نبود، چرا که خیلی های به تدریج یاد گرفته اند و تلاش می کنند مسئله حجاب را عمده نکرده و به سخنان زنان مختلف، وری پوشش آنها توجه کنند. اما زنان ایرانی اغراضی، در یک کلام، حرف زیادی غیر از همان کلیشه های تکراری و تبلیغاتی نداشتند. آنها نتوانستند سیاست و هدف مشخص و منسجمی را دنبال کنند. دو گانگی ها و ضد و نقیض ها در بحث و عملکرد آنان، حکایت از فقدان دیدگاهی منسجم درباره مسئله زن و ضعف حضور کادرهای حرفه ای و تخصصی و متعهد به امور زنان در میان آنان داشت.

با وجود همه این کمبودها و عدم کامیابی ها، مشاهده گام هایی به جلو، نسبت به گذشته و حضور وسیع تر و فعال تر زنان ایران و پیش آمدن برخورد آراء و عقاید در طول کنفرانس، بی شک تاثیر مثبت آموزنده ای بر همگان خواهد داشت. در مقایسه با بعضی دول اسلامی دیگر در منطقه خلیج فارس، به خصوص دولت عربستان سعودی که کلا کنفرانس را تحریک کرده و مانع شرکت زنان آن کشور در چنین مجمع تاریخی و مهمی شده بود، حضور فعال زنان ایرانی نشانگر پتانسیل وسیع، تحرک و سطح بالاتر آگاهی در بین زنان ایران است. □

(۱) جنیست در مقابل جنس

(۲) برابری در مقابل عدالت

نکته بسیار تأسف آوری که لازم است حتما پدان اشاره شود این است که هم بسیاری از زنان که از ایران آمده بودند و هم بسیاری از زنان ایرانی مقیم خارج از کشور از معرفی شخصی خود - شای به دلایل سیاسی - پروا داشتند. احساس عدم امنیت، فضای خصومت آمیز و بی اعتمادی دو جانبه مانع از آن می شد که از این فرصت برای ایجاد ارتباط و گفت و گویی سالم و سازنده میان مخالفان دولت و طرفداران آن به نحو احسن استفاده شود. از طرفی نیز معرفی بعضی سخنگویان در کنفرانس غیر دولتی، هویت سیاسی و وابستگی های دولتی آنها را به مقامات مملکتی آشکارتر می کرد و غیر دولتی نبودن آنان را بیشتر به نمایش می گذاشت.

عملکرد مخالفان مقیم خارج از کشور

شرکت زنان اپوزیسیون مقیم خارج از کشور، نیز پر سرو صدا بود و انعکاس وسیعی داشت اما محتوای غالباً شعاری و ضعیف جلسات مخالفان و برخوردهای خصمانه اکثر آنان با نمایندگان اعزامی از ایران، از آنان نیز چهره ای عمدتاً سیاسی - تبلیغی ارائه داد. در مجموع، قریب به ۳۰ زن ایرانی مقیم خارج در کنفرانس حضور داشتند. اکثر آنها به طور انفرادی یا در کنار سازمان های غیر دولتی بین المللی در کنفرانس شرکت کرده بودند و چند تنی نیز، به طور مشکل، در ارتباط با سازمان های سیاسی اپوزیسیون ایران و یا کمیته های همبستگی زنان ایرانی آمده بودند و در کنفرانس غیر دولتی شرکت داشتند. [تعداد زنان شرکت کننده از ایران نامشخص بود. گرچه صحبت از ۳۰۰ نماینده از ایرانی می شد اما حداکثر ۷۰-۸۰ نفر در محوطه کنفرانس به چشم می خوردند که چند مرد نیز در میان آنها و همچنین ایرانیان مقیم خارج حضور داشتند.]

مخالفان ایرانی مقیم سوئد، آلمان، فرانسه، انگلیس، آمریکا، کانادا، علاوه بر شرکت فعال در جلسات برگزار شده از سوی نمایندگان داخل ایران و طرح مداوم سئوال ها و نکات افشاگرانه، خود نیز جلساتی تحت عناوین مختلف از جمله "خشونت علیه زنان"، "نقض حقوق بشر"، "تبعیض علیه زنان"، "حجاب اجباری" و ... برگزار کردند. چند برنامه نمایشی نیز از جمله سنگسار کردن زنان در ایران ارائه شد.

در مقایسه با شرکت وسیع، فعال و خلاق و پرمحتوای گروه های غیردولتی از کشورهای نظیر هند، مغرب، ژاپن، آرژانتین و سهمی که آنان در طرح تنوریک و استراتژیک مسائل زنان و راه برده های عملی در جهت بهبود وضعیت آنان در جلسات کنفرانس داشتند، باید گفت جلسات و مباحث ارائه شده از طرف نمایندگان ایران، حتی آنان که از خارج کشور آمده بودند، اکثر از سطح تبلیغات صرف چندان فراتر نرفت و جای جلساتی که بتواند به عمق مسائل زنان ایران و منطقه و راه های بهبود وضعیت زنان از دید ایرانیان در مقیاس محلی، ملی، منطقه ای و بین المللی بپردازد، خالی بود، همین طور، تقریباً هیچ نوشته و سند مدون و جامعی که بتواند اطلاعات عینی و معتبر و غیر تبلیغی درباره ایران در اختیار شرکت کنندگان قرار دهد، ارائه نشد.

نمونه یکی از جلسات فعال و پرمحتوا در طول کنفرانس غیر دولتی، جلسه ای بود که پارلمان اسلامی زنان در سالن اجلاس همگانی برگزار کرد و هدف آن بررسی قوانین خانواده در منطقه عربی بود. این جلسه حاصل پروژه سه ساله ای بود که به ابتکار زنان حقوقدان و مبارز مراکش، تونس و الجزایر آغاز شده بود و نتیجه این تلاش، طبق گزارش نادیا حجاب (کارشناس امور زنان عرب) در روزنامه کنفرانس، اثر مهمی در چگونگی برخورد با نقش زنان در جوامع عربی و نیز نقش اسلام در دولت خواهد داشت. پیشنهادهای اصلاحی ارائه شده و مباحث فلسفی و حقوقی مربوط به این پروژه بصورت سه جزوه به پارلمان اسلامی زنان، که به ریاست یک زن حقوقدان اردنی و معاونت سه زن مغربی تشکیل جلسه داد، تقدیم شد و جای زنان داخل ایران در چنین تلاش های مشخص اطلاع طلبانه بین المللی، همچنان خالی مانده بود. اگر چه در خارج از ایران تعداد زنان ایرانی فعال در سازمان های بین المللی زنان کم نیست اما فعالیت بیشتر آنان نیز کمتر توانسته مستقیماً مسائل ایران را دربرگیرد.

راهپیمایی ها و تظاهرات

در تظاهرات، یکی از طرف زنان ایرانی مخالف و دیگری به ابتکار زنان الجزایری و با شرکت بسیاری از زنان مسلمان کشورهای مختلف در اعتراض به خشونت علیه زنان و نقض آزادی های فردی و حقوق اجتماعی، صورت گرفت که نشان می داد اکثریت قریب به اتفاق زنان مسلمان شرکت کننده مخالف عملکردهای سنتی در جوامعی نظیر الجزایر، مصر، سودان و ... هستند. تظاهرات نمایندگان ایران با شعار نه شرق، نه غرب، اسلامی بهترین است نیز کوچک و ناموفق بود. اما تظاهرات موفق آنها در دفاع از زنان بوسنی، توجه

"تعدیل اقتصادی" و افشای چهره واقعی حکومت کنونی، از این دیدگاه نه تنها کارزای ملی برای ایران، بلکه حیاتی برای احزاب و سازمان های چپ و ملی ایران است. ما مطالعه دقیق این مقاله و مقایسه آن با برنامه "تعدیل اقتصادی" و تحلیل اوضاع کنونی ایران در این رابطه را به همه علاقمندان توصیه می کنیم

صندوق بین الملل

«اکنون پس از پنجاه سال، هدف نخست نهادهای مالی بین المللی آن است، که تمام مردم جهان را در نظام مالی جهانی ادغام کنند. نظامی که تنها به نفع شرکت های فراملی و هفت قدرت بزرگ سرمایه داری جهان است»

در ژوئیه ۱۹۴۴ بانک جهانی (در آن زمان بانک بین الملل ترمیم و توسعه و صندوق بین المللی در "برتن وودز" پایه گذاری شد تا به بازسازی و توسعه در جهان پس از جنگ یاری رسانند. بنا بر ماده یک اساسنامه صندوق بین المللی پول، هدف عمده صندوق "مساعدت به ثبات پولی، کمک به توسعه تجارت، آزادی سازی (لیبرالیزاسیون) مبادلات و کمک به کشورهای اعلام شده بود، که در پرداخت های خود دچار مشکلات هستند". اما موافقتنامه های "برتن وودز" در واقع در خدمت تسلط اقتصاد آمریکا بر اقتصاد بین المللی در پایان جنگ جهانی دوم قرار داشت. کلیه کشورهای عضو صندوق در هیأت مدیره آن نماینده داشته و متناسب با تولیدات ملی، میزان مشارکتشان در مبادلات بین المللی و ذخیره ارزی شان حق رای دارند.

هدف صندوق: ادغام در اقتصاد سرمایه داری

پس از آنکه در دهه های پنجاه و شصت میلادی، یک سلسله از ملت ها به استقلال دست یافتند، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول همکاری خود را با این کشورهای نوپیدا آغاز کردند. این همکاری را می توان به دو مرحله اساسی تقسیم کرد:

مرحله نخست در طی دهه هفتاد عملی شد، که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برنامه گردش مجدد دلارهای حاصله از درآمد نفت را به اجرا درآوردند. براین اساس بانک جهانی و صندوق پول به تامین مالی طرح های فوقالعاده پرخرجی مبادرت نمودند، که غالباً فایده ای نداشتند، مگر برای شرکت های غربی که از این طریق بر بازارها مسلط می شدند.

کشورهای در حال توسعه نه تنها اجازه اخذ وام های عظیم و در نتیجه تقیل بدهی های عظیم را پیدا کردند، بلکه به اینکار تشویق نیز شدند. بویژه آن دسته از کشورها که مواد خام صادراتی باشند، موادی که در آن زمان در بورس های غرب هنوز نسبتاً ارزش بالایی داشت. هدف از این تشویق به بدهکاری آن بود، که شرکت های خصوصی و دولتی کشورهای بزرگ سرمایه داری بتوانند قراردادهای پر سود رانصیب خود سازند. بازار اینگونه معاملات که به درستی آن را "تقیل سفید" (مانند ساختمان شهر "آیوجا" پایتخت اداری نیجریه) می نامند، کمتر به نفع توسعه و بیشتر به سود قشری از نخبگان محلی و بویژه موسسات بزرگ کشورهای صنعتی قرار داشت. در سال ۱۹۸۲ بحران بدهی های مکزیک که دیگر تقریباً قادر به باز پرداخت بدهی خود نبود، چهار بانک بزرگ آمریکائی را در معرض ورشکستگی قرار داد و اگر از سر حادثه نبود، دولت های دیگری نیز به نمونه مکزیک دچار می شدند و توازن نظام مالی جهانی شدیداً به مخاطره می افتاد. در این زمان بود که **مرحله دوم** تدابیر و اقدامات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول آغاز گشت. این دو سازمان جهانی به دست و پا افتادند تا بدهی ها به هر شکل پرداخت شود و طلبکاران از خطر سقوط نجات داده شوند. نتیجه آن شد که در طول دهه هشتاد وام های بانک جهانی خود به منبع عموم بازپرداخت بدهی ها و وام های قبلی کشورهای در حال توسعه به بانک های کشورهای غربی تبدیل گشت، بدهی هایی که بر اثر زمانبندی ها به بیش از دو برابر اصل وام رسیده بود.

بر اثر این مکانیسم، حرکت سرمایه از کشورهای جنوب به سمت کشورهای بزرگ سرمایه داری بیش از آن مقداری گردید، که ظاهراً به عنوان "کمک" راهی آن کشورها می شد. چنانکه در فاصله میان ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰ از کشورهای جنوب مبلغ ۱۷۸ میلیارد دلار بطور خالص به کشورهای شمال انتقال یافت. در فاصله ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ فقیرترین کشورهای جهان بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار به بانک های بزرگ طلبکار در کشورهای عمده سرمایه داری پرداختند، در حالیکه در همان زمان میزان بدهی آنها شصت درصد افزایش نیز یافت. در افریقا حتی میزان بدهی ظرف ده سال سه برابر گردید. و بالاخره آخرین ماموریت صندوق بین المللی پول پس از سال ۱۹۹۰ عبارتست از ادغام کشورهای سوسیالیستی سابق در اقتصاد سرمایه داری جهانی.

دولت "رفسنجانی-رسالت"

استقلال ملی را با پول معامله کرد

ایران در "کمند"

انحصارات فراملیتی!

"سامی ریفراک" (دفاتر مارکسیستی- حزب کمونیست فرانسه)

ترجمه- ن. کیانی

دولت کنونی در جمهوری اسلامی مجری یک برنامه جهان شمول اقتصادی است، که سرمایه و سیاست کشورهای امپریالیستی جهان و بویژه ایالات متحده آمریکا، پیگیری و نظارت بر اجرای آنرا بهعهده دارد. این سیاست، که بافتن درهم تنیده آنرا اخیراً حزب کمونیست فرانسه منتشر ساخته و ما آنرا در زیر منتشر می کنیم، (همچنین به قطعنامه "کنفرانس سانوپولو" در همین شماره مراجعه کنید) اکنون در ایران تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" و علیرغم همه مخالفت ها و مقاومت های نیروهای ملی و میهن دوست اجرا می شود. کارشناسان بانک جهانی در هیأت های مختلف به ایران رفته و مراحل اجرای آنرا ارزیابی می کنند و نماینده رسمی دولت هاشمی رفسنجانی در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، "علیرضا نوربخش"، در اجلاس رسمی این دو مرجع مالی- امپریالیستی شرکت کرده و پیشرفت کار را توضیح می دهد و طبقاً با رهنمودهای جدید به ایران بازمی گردد.

حتی اگر یک دلیل برای خنثی سازی همه شعارهای عوامفریبانه ای که بلندپایگان حکومت تحت عنوان مبارزه با استکبار و امپریالیسم و آمریکا سر می دهند، کافی باشد، اجرای همین برنامه امپریالیستی و وابستگی همه سویه ایست، که جمهوری اسلامی به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دارد.

در مهر ماه گذشته نوربخش، پس از بازگشت از یکی از جلسات بانک جهانی، با خرسندی اعلام داشت، که این بانک با پرداخت اعتبارهای بیشتر (وام بیشتر) به ایران موافقت کرده است و متعاقب آن، گزارش رسمی بانک جهانی انتشار یافت، که در آن از کندی و تاخیر در اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" در ایران کله شده بود! اشاره بانک جهانی به برخی تصمیمات اخیر دولت برای پرداخت سوبسید کالاهای اساسی توده مردم و کنترل بازار ارز در ماه های اخیر است. دو تصمیمی که با انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری و لزوم جلب رضایت توده مردم برای کشاندن آنها به پای صندوق های رای اتخاذ شده است و از این نظر، پیش از آنکه تصمیمی اقتصادی باشد، تصمیمی سیاسی است!

هرکس حق دارد در پایان این مطلب از خود سؤال کند، چگونه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، که آمریکا بزرگترین سهامدار آن و تاثیرگذار روی سیاست های آنست، به جمهوری اسلامی وام می دهد، اما آمریکا همین حکومت را تحریم اقتصادی می کند؟

پاسخ ما آنست، که همه فشار تبلیغاتی ناشی از تحریم اقتصادی برای تقویت راست ترین جناح طرفدار وابستگی مستقیم ایران به امپریالیسم جهانی و دنباله روی علنی از سیاست های منطقه ای و جهانی آن توسط جمهوری اسلامی است. این فشار تبلیغاتی (حتی اقتصادی) برای سرکوب جنبش اعتراضی مردم ایران و خاتمه بخشیدن به رشد گرایش به چپ در این جنبش است. براساس همین ارزیابی است، که باید گفت، نیروهای ملی و میهن دوست و ملی (مذهبی یا غیر مذهبی) برای تاثیرگذاری بر سیر رویدادها و عهده دار شدن نقش رهبری در جنبش کنونی، هیچ پشتوانه و امکانی جز تکیه به جنبش مردم ندارند. این جنبش (به ویژه از نظر اقتصادی) چپ است و این امر را جنبش چپ ایران نمی تواند و نباید فراموش کند. مبارزه با برنامه

امروز واژه پراکنی در باره مبارزه با فقر و محرومیت از دهان متخصصان صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بیرون نمی آید، اما هدف در واقع عبارتست از رسمیت بخشیدن به آنکه گروهی از انسان ها تحت عنوان شهروندان درجه دوم "طبقه" بندی شوند! بنظر این متخصصان، فقر و محرومیت (نه فقط جنوب بلکه همچنین شمال) قربانی یک نظام سلطه و استثمار فراگیر نیستند، بلکه مشکل در ناتوانی خود آنهاست و برای آنها یک "تور اجتماعی حداقل" را باید پیش بینی کرد.

بانک جهانی ضمنا به هر بهانه تلاش می کند، تا از فرصت استفاده کرده، شروط جدیدی را به کشورها تحمیل کند و تسلط خود را بر آنها رسیت بخشد: شرط محیط زیست، "شرط بازاری"، "خدمات بهداشتی و آموزشی" (که هدف آن در افریقا نابودی نظام تحصیلی و کمک به شکل گیری قشر "تخنگان" محلی است)، "شرط جمعیت" (نظارت بر ولادت تحت پوشش مبارزه برعلیه فقر).

جنوب در برابر کشورهای بزرگ سرمایه داری

کشورهای ثروتمند سرمایه داری به هیچ قیمت حاضر نیستند بپذیرند، که دیگر کشورها بدون پذیرش قواعد و شروط مورد نظر آنها به منابع مالی دست پیدا کنند و در راس این شروط هم تابعیت از برنامه های تعدیل اقتصادی است، که تنها حافظ منافع کشورهای بزرگ سرمایه داری و شرکت های فراملی مورد حمایت آنهاست.

خواسته کشورهای جنوب و همچنین شرق اروپا، در اجلاس سال ۱۹۹۴ صندوق بین المللی پول آن بود، که منابع اضافه در اختیار آنها گذاشته شده و میزان میلی که برداشت آن تابع شروط صندوق نیست تا ۳۶ میلیارد دلار "حق برداشت مخصوص" (معادل ۲۷۰ میلیارد فرانک) افزایش یابد، اما گروه هفت به تنهایی تصمیم گرفت، که این مبلغ نباید از ۱۲۰۰ میلیارد فرانک بیشتر باشد و آن را به عنوان تصمیم غیر قابل مذاکره به اجلاس ارائه دادند.

اعتراض و مقاومت

قبل از آنکه مراسم مجلل پنجاهمین سالگرد تاسیس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول آغاز شود (هیات رسمی جمهوری اسلامی، علیرغم شعارهای ضد استکباری خود در آن شرکت داشت)، سازمان های غیر دولتی، نیروهای اجتماعی و سیاسی سراسر جهان در مادرید گرد آمدند و هفته اعتراض نسبت به پنجاه سال فعالیت استعماری این نهادها را برگزار کردند. حزب کمونیست فرانسه نیز در این اعتراض شرکت داشت. این هفته اعتراضی با برپائی "دیوان دانشی خلق ها" خاتمه یافت، که برای دومین بار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را به محاکمه کشید. در ادهانامه "دیوان می خوانیم:

«۳۰۰ فرامیلیتی ۲۵ درصد فعالیت های تولیدی جهان را در اختیار خود گرفته و درآمد خالص ۱۵ فرامیلیتی از درآمد ملی ۱۲۰ کشور جهان بالاتر است. در سال ۱۹۹۲ بیش از ۲۰ درصد جمعیت جهان، ۸۳ درصد درآمد جهانی را در اختیار خود داشتند، در حالیکه بیست درصد از فقیرترین مردم دنیا با ۱ درصد از درآمد جهانی به حیات خود ادامه می دهند. براساس آمارهای بانک جهانی ۱۹۹۱ میلیارد نفر با درآمد کمتر از یک دلار در روز زندگی می کنند. در سال ۱۹۹۰ اختلاف درآمد میان ۲۰ درصد از فقیرترین و ۲۰ درصد از ثروتمندترین مردم جهان نسبت سنی به یک را تشکیل می داد. این نسبت در سال ۱۹۹۱ به ۶۱ به یک افزایش یافته است. تعداد افرادی که از ثروتی بیش از یک میلیارد دلار برخوردار هستند، از ۱۴۵ نفر در سال ۱۹۸۷ به ۳۵۸ نفر در سال ۱۹۹۴ افزایش یافته است.»

دیوان ادامه می دهد:

«اقدامات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به نقض گسترده حقوق بشر، بویژه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در یک کلام حق توسعه ختم شده است.» بدین ترتیب ثروت انبوه تر و فقر گسترده تر می شود. بدیهی است که پاسخ بانک جهانی در برابر این حقایق پیوسته یکسان است: «اگر فقر در جهان گسترش یافته، بدلیل آن است که حکومت ها سیاست تعدیل ساختاری (اقتصادی) را به شیوه درست اجرا نکرده اند و بهمین دلیل فشارهای این سیاست متوجه فقیرترین ها گردیده است.»

اجلاس اعتراضی مادرید خواهان الغای بدهی های کشورهای جهان سوم گردید و شرکت کنندگان آن از صندوق بین المللی پول خواستند، که اسناد لازم در مورد ترازنامه و نتایج برنامه های تعدیل اقتصادی که در کشورهای مختلف اجرا گردیده است را در اختیار آنان قرار دهد. اجلاس اعتراضی مادرید متذکر شد که نهادهای مالی بین المللی حقوق خلق های محروم را در "شمال" و

در اکتبر ۱۹۹۴ چهل و نهمین اجلاس سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در مادرید برگزار شد. در این اجلاس تصمیم گرفته شد، که این دو نهاد در مورد اقتصاد کشورهای "شمال" نیز فعال شوند. اما این بار برخلاف کشورهای جنوب، این تصمیم با موافقت کامل دولت های بزرگ سرمایه داری اتخاذ شد. دستور العمل سال گذشته کمیسیون اروپائی به دولت فرانسه در مورد ضرورت کاهش کسر بودجه، این واقعیت را نشان می دهد، که صندوق بین المللی پول از این پس قصد دارد نظارت شدید و تعدیل سیاست های اقتصادی و اجتماعی را به مردم کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز تحمیل کند، تا بنا به گفته آنها "مواهب بهبود اقتصادی اسراف نگرده". خلاصه آنکه هدف اصلی این دو نهاد بین المللی در طول زمان آن شده است، که عمدها از طریق کاهش دستمزها، بنام "رقابت" و ترویج سیاست های مبتنی بر "صادرات"، خلق ها و ملت های جهان را به عرصه اقتصاد سرمایه داری کشانده و در خدمت آن قرار دهند.

ترازنامه هول انگیز

فقر در جهان هرگز بدین اندازه گسترده نبوده است. براساس پیش بینی های بانک جهانی، در سال ۲۰۰۲ پنجاه درصد مردم افریقا را فقرا تشکیل خواهند داد. بنابر آمار "بانک توسعه قاره آمریکا" تعداد فقرا در امریکای لاتین در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ از ۱۲۰ میلیون نفر به ۱۸۰ میلیون افزایش یافته است.

بر اثر تغییر تناسب نیروها در عرصه بین المللی، اکنون نهادهای مالی جهانی، تحت هدایت کشورهای "گروه هفت"، می خواهند نظام نوین مالی جهانی را بر سراسر سیاره ما تحمیل کنند. نظامی که نه تنها سرچشمه عمومیت یافتن فقر در جهان سوم است، بلکه عامل وخامت وضع اجتماعی و شرایط زندگی مردم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز خواهد بود.

در کشورهای جنوب، نظام نوین مالی بین المللی به شکل عمومیت بخشیدن به برنامه های تعدیل ساختاری (اقتصادی) در حال اجراست. (هم اکنون حدود ۶۰ برنامه تعدیل در بیش از ۷۰ کشور جهان) برنامه ای که بر این کشورها اثر مخربی برجای گذاشته و مردم آنها را عملا تحت قیومیت قرار داده است. بر اثر اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، این کشورها هر روز بدهی بیشتری بالا می آورند، که میزان آن برای کشورهای در حال توسعه از ۶۵۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۱۷۷۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ بالغ گردیده است. چنانکه در همان سال ۱۹۹۳ این کشورها بیش از ۱۸۰ میلیارد دلار تنها به عنوان بهره بدهی ها پرداخته اند. تولیدات کشاورزی این کشورها که به مصرف تامین مواد غذایی می رسید، بنام تولیدات "صادراتی" نابود و قربانی شده است. با تمیم خصوصی سازی، خدمات بهداشتی و آموزش عمومی کاهش یافته و یا بطور کلی ملغی گردیده است. در فاصله یک دهه بوده که آموزشی در افریقا از ۱۱ میلیارد دلار به ۷ میلیارد کاهش یافته است. کاهش عمده ارزش پول پیامدهای فاجعه آفرین بر جای نهاده است.

سودهای بانک جهانی

براساس گزارش "برنامه ملل متحد برای توسعه" (pnud) پس از سه دهه توسعه حمایت شده در طول سال های دهه هشتاد متوسط ثروت نسبت به جمعیت، در افریقا ۳۰ درصد سقوط کرده است، یعنی درست در طول دهه ای که برنامه تعدیل ساختاری (اقتصادی) به این قاره تحمیل گردید.

وضع بانک جهانی البته خیلی پررونق است. سود سالانه آن همواره از میلیارد فراتر می رود و ذخیره آن اکنون حدود ۱۷ میلیارد دلار است. همه وام گیرندگان باید مراقب باشند، که پرداخت بدهی های خود به بانک جهانی را در الویت قرار دهند، مبدا مورد غضب "جامعه بین المللی" قرار گیرند. بدون ضمانت "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" از وام، اعم از دو جانبه یا چند جانبه (و یا حتی خصوصی) خبری نخواهد بود و امکان مراجعه به کلپ پاریس (که بدهی های عمومی را زیر نظر دارد) و یا کلپ لندن (که بر بدهی های خصوصی نظارت می کند) وجود نخواهد داشت. با اینج حال مخالفت هایی که در برابر سیاست های ناعادلانه و مرگ آور سازمان های مالی بین المللی روز به روز بالا می گیرد، این سازمان ها را وادار کرده است، که از سال ۱۹۸۹ به بعد در اظهارات عمومی خود احتیاط بیشتری به خرج دهند. چنانکه "لوئیس پرستون" (Lewis Preston)، رئیس بانک جهانی مدعی است، که الویت برای این بانک اکنون "مبارزه برعلیه فقر است" از سال ۱۹۹۳ این موضع دیگر به ترجیع بند اظهارات مقامات صندوق و بانک جهانی تبدیل شده است.

بوده است، اما اکنون که "کیهان لندن" با گله و کنایه از آن وعده ها، اشاره مستقیم به دیدار کنی یا شریف امامی در لندن می کند، این ظن قوی تر می شود، که بین این آقایان و آن آقایان -علیرغم خط و نشان هائشی که برای یکدیگر می کشند، تا سر مردم را در داخل و خارج کشور گرم کنند- تماس های بسیار جدی برقرار بوده و هست!

کیهان لندن برای نخستین بار در شماره ۲۰ مهرماه خود (دو ماه پس از انتشار خبر راه توده) برای اولین بار خبرملاقات کنی و شریف امامی را پخش کرد! کیهان لندن در صفحه اول این شماره خود نوشت: «آخرین سفر مهدوی کنی به لندن و دیدارهایش در این شهر همچنان موضوع گفتگوی محافل سیاسی است. در این گیرودار یک منبع مطلع (!) به "کیهان" گفته است، که جعفر شریف امامی، رئیس پیشین بنیاد پهلوی و نخست وزیر پیشین، از جمله کسانی بود، که در لندن با آیت الله محمد رضا مهدوی کنی دیدار کرد...»

بدنبال ادامه یک تازی رسالتی ها در تهران، که احتمال بسیار می رود، حمایت کنی و در نتیجه ملاقات کنندگان با وی در لندن (حتی محافل فراماسونری انگلستان) را نیز همراه داشته باشد، کیهان لندن به قلم "حکیم حق نظر" (از جمله معنود افراد تعیین کننده سیاست و مناسبات این هفته نامه، که نام و سابقه شناخته شده ای در میان اهل مطبوعات ایران دارد) در صفحه ۶ شماره ۲۷ مهرماه خود مطالب بسیار مهم دیگری را افشا کرد. این مطالب از یکسو فراخواندن مهدوی کنی به وفای به عهد و پیمان است و از سوی دیگر تهدیدی برای افشای اخبار پشت پرده مربوط به وی!

حکیم حق نظر می نویسد: «... ایشان (کنی) اولین کسی بود، که در غوغای انقلاب از طرف آیت الله خمینی به ریاست کمیته های انقلاب اسلامی مامور شد و می دانیم، که در آن روزهای شور و شر هرگاه این مسئولیت به آدم نابابی واگذار می شد، اگر اهل سوء استفاده بود، می توانست یک روزه گنج قارون برای خود گرد آورد و اگر اهل انتقامجویی و سفاکی بود و راه را برای تصفیه حساب ها باز می گذاشت در کوچه و خیابان جوی خون به راه می افتاد. وجود مهدوی کنی در رأس کمیته ها، عبور بالنسبه آرام ازین مرحله توفانی و بسیار سخت و حساس را تضمین کرد...» (!)

این ستایش ها از آیت الله مهدوی کنی (دبیرکل مستعفی جامعه روحانیت مبارز تهران، که هنوز استعفايش نیز از سوی مقام رهبری پذیرفته نشده است) همراه است با اشاره به برخی نقطه نظرات وی درباره مسائل اخیر مملکت، که نمی تواند بی ارتباط با تماس ها و ملاقات های کنی در لندن باشد. ببینیم کیهان لندن، که پیوسته بر طبل روحانی ستیزی و مخالفت با حکومت آخوندی می کوبد و سر بسیاری را در مهاجرت گرم کرده است، درباره برخی اخبار مربوط به ارتباط های خودش با دبیرکل جامعه روحانیت باصطلاح مبارز تهران (با همان تعریف و تمجیدی که در بالا از وی کرده است) و دیدگاه های مهدوی کنی، که در محافل خصوصی لندن مطرح شده، چه می نویسد:

«... می توان با چاشنی زدن مقدار زیادی حسن نیت، معما را اینگونه حل کرد، که "مصلحت اندیشان" آقای کنی را در مراجعت به کشور متقاعد کرده اند، که از موضع قبلی برگردد و نظریات دیگری ابراز دارد. انسان (کنی) وقتی در خارج اقامت دارد، تحت تاثیر محیط باز و فضای آزاد سیاسی و اجتماعی، با دید دیگری به مسائل نگاه می کند، حتی اگر یک مجتهد مورع باشد. (اجتهادی که کیهان لندن برخامنه ای نمی پذیرد، در اینجا با صفت پرهیزکاری و پارسائی تقدیم مهدوی کنی می کند!) فضای داخل، فضای دیگری است. در داخل ایران، پاره ای کسان (?) نگران آنند، که یک تغییر وضع ناگهانی در اوضاع موجود، هرج و مرجی غیر قابل کنترل به وجود آورد و سر رشته کار از دست همه به در رود و اوضاعی شبیه افغانستان یا لبنان یا یوگسلاوی سابق پدید آید. طبقه بالنسبه مرفه شهر نشین، بازاریسان و روحانیون و غیر روحانیون، که از انقلاب منتفع شده اند، به ویژه در این نگرانی شریکند. اکثر این اشخاص هنوز چشم امیدشان به رفسنجانی است و احتمال می دهند انتخابات آینده را، برخلاف انتخابات قبلی، رفسنجانی به نحوی برگزار کند، که اکثریت در اختیار او باشد و بتواند گره هائشی را در مسائل داخلی و روابط خارجی بگشاید و احتمالا با تجدید نظر در قانون اساسی، دوره ریاست جمهوری نیز تمدید شود. اما به فرض آن که چنین دلائلی موجب و محرک تغییر جهت و تغییر تصمیم آقای کنی بوده باشد، آن جمله ای را که ایشان اظهار کرده اند (حمایت کنی از ادامه حکومت روحانیت، پس از بازگشت به ایران) با هیچ دلیلی نمی توان توجیه کرد...»

کیهان لندن بدین طریق نه تنها اشاره به اطلاعات از نظرات آیت الله کنی تا پیش از بازگشت به ایران می کند، بلکه اشاره ای هم به دلائل تغییر نظر وی در بازگشت به ایران دارد. این تغییر نظر، می خواهد یکبار دیگر امید به رفسنجانی را در میان سلطنت طلب ها و سرمایه داری وابسته خارج از کشور زنده کند! ■

جنوب" زیر پا می گذارند و راه های توسعه را تخریب می کنند و لذا ضرورت دارد، که کار این نهادها کاملا علنی و آشکار باشد و اصلاحات بسیار عمیق در آنها انجام گیرد.

کدام اصلاحات؟

متخصصان امریکائی پیشنهاد می کنند، که صندوق بین المللی پول به ارگانیکسی نظیر سیستم پولی اروپا (SME) در سطح جهان تبدیل شود و بر نظام مالی بین المللی نظارت کند و بانک جهانی منابع خود را در اختیار آن کشورهائی قرار دهد، که به بازار سرمایه ها دسترسی ندارند. به عبارت دیگر بانک جهانی تنها طرح هائی را تامین، نماید که بخش خصوصی حاضر به تقبل آن نیست.

این دیدگاه بر نوعی سازمان جهانی صحه می گذارد، که معیار آن "بسیار فایده و یا بی فایده بودن این یا آن دسته از کشورها برای قدرتمندترین هاست، که بسته به مورد، ادغام در جهان نولیبرال، یا طرد آنها را بدنبال خواهد داشت. تردید نیست، که افریقای بی پناه نخستین قربانی این نظام جدید خواهد بود. کشورهائی که در طول دهه ۶۰ با مشقت بسیار استقلال خود را بدست آورده بودند، امروز در موضع وابستگی کامل به نهادهای مالی بین المللی قرار گرفته اند، که هر گونه کمک خارجی به آنها را تنها و تنها مشروط به خواست و اراده خود می داند. حاکمیت ملی آنها نقض شده و دموکراسی برای آنها دیگر وجود خارجی نخواهد داشت، چرا که این خلق و نمایندگان آنها نمی توانند راه توسعه اجتماعی و اقتصادی خود را به دلخواه انتخاب کنند.

در پنجاهمین سالگرد تاسیس سازمان ملل متحد، این نگرانی وجود دارد، که نقش و روح اولیه این سازمان که در منشور آن نمایان است، پس از تغییر تناسب نیروها در عرصه بین المللی به انحراف دچار گردیده است. واژه "اصلاحات" از هر سو به گوش می رسد. آیا هدف از "اصلاحات" صحه گذاشتن بر انحرافات موجود به نفع قدرت های بزرگ جهانی است؟ و یا آن چنان که کمونیست ها و بسیاری از نیروهای مترقی در سرتاسر جهان امیدوارند، هدف باید آن باشد، که سازمان ملل متحد بطور واقعی دموکراتیزه شود و همه دولت ها در آن از حقوق برابر برخوردار شوند؟ برابری حقوق، آن خواستی است که در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نیز مطرح است، در حالیکه اکنون پنج کشور (ایالات متحده، بزرگترین سهامدار صندوق - بریتانیا - فرانسه - آلمان و ژاپن) ۴۴ درصد آراء صندوق بین المللی پول و بیست و پنج کشور سرمایه داری عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، دو سوم آراء بانک جهانی را در اختیار دارند. □

کیهان لندن و آیت الله مهدوی کنی!

سفر پنهان آیت الله مهدوی کنی به لندن و بازگشت جنجال برانگیز وی از لندن به تهران، همچنان مورد بحث محافل گوناگون سیاسی ایران است. بویژه آنکه از بعد از بازگشت وی به ایران، یک سلسله رویدادهای جدید در حکومت ایران روی داده است، که همگان آنها را نتایج این سفر در ارتباط می دانند! مهمترین این رویداد ها، دورخیزی است که جناح بندی رسالت، تحت لوای مدیریت مومن تر برای اداره کشور و دفاع از روحانیت برداشته است! نخستین نشانه های این خیز برداشتن، حمله به کتابفروشی "مرغ آمین"، یورش به جلسه سخنرانی دکتر سروش و تظاهرات خیابان انصار حزب الله بود.

"راه توده" برای نخستین بار و در ارتباط با سفر مهدوی کنی به انگلستان، در شماره ۳۶ خود (۱۵ مرداد ۷۴) فاش ساخت، که آیت الله مهدوی کنی در لندن با لژ فراماسونری ایران، مهندس جعفر شریف امامی (رئیس مجلس سنای شاهنشاهی و نخست وزیر شاه برای آشتی دربار با روحانیت در سال انقلاب) ملاقات داشته است.

ظاهرا آیت الله کنی در مدت اقامت خود در لندن و ملاقات با امثال شریف امامی، وعده هائی در ارتباط با آینده ایران به مجامع طرفدار سلطنت داده بود، که پس از بازگشت به ایران از آن ها عبول کرد. هیچکس بدرستی نمی داند، که وعده های آیت الله کنی به این مجامع و محافل چه

برخی دیدگاه‌های چپ انقلابی

"مارکسیسم-لنینیسم" جهان‌بینی علمی است. علمی که بر پایه آن طبقه کارگر برای دست یافتن به خواست‌ها و منافع روز و دورنمایی خود - به عنوان یک واحد دیالکتیکی -، فعالیت اجتماعی خود را سازمان می‌دهد و به پیش می‌برد. اما از آنجا که طبقه کارگر در جریان مبارزه خود و با دسترسی به "تساوی حقوق اجتماعی" و ایجاد جامعه سوسیالیستی شرایط ضرور امکان ادامه حیات بشری را بر روی زمین نیز ایجاد می‌کند، علم نشأت گرفته از منافع طبقاتی او، دیگر تنها علم این طبقه نیست، بلکه به علم کل بشریت تبدیل می‌شود.

این نبرد طبقاتی باید در سه بخش تئوریک - یعنی درک طبقه‌بندی شده روندهای اجتماعی از طریق ارزیابی دیالکتیکی - مشخص پدیده‌ها و روندها بر پایه شناخت ماتریالیستی تاریخ و لحظه حاضر -، سیاسی و اقتصادی انجام شود، تا زحمتکشان و کلیه نیروهای ترقیخواه جامعه بتوانند به اهداف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی... خود دست یابند. برای دسترسی به این محتوا مارکس، انگلس و لنین در نظرات خود جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارند، که نبرد طبقاتی زحمتکشان برای پایان بخشیدن به جامعه متکی بر استثمار انسان از انسان و برقراری سوسیالیسم - هدف تاریخی -، باید از یک محتوای انقلابی برخوردار باشد. «طبقه کارگر یا انقلابی است، و یا هیچ نیست» (نامه مارکس به ی. ب. فون شویتزر ۱۸۶۵: ۱۳۲) کلیات مارکس-انگلس جلد ۳۱، ص ۴۴۶)

در توضیح این نکته پرونسور ژوزف شلیفرشتین J. Prof. Schleiferstein، مارکسیست آلمانی و عضو رهبری حزب کمونیست آلمان، که در سال ۱۹۹۲ پیرود حیات گفت، در مقدمه کتاب خود (۱۹۷۲) تحت عنوان "ورودی برای آموختن از مارکس، انگلس و لنین" (نوشته حاضر بر پایه بخش‌هایی از این کتاب ترجمه و تالیف شده است) می‌نویسد: «مکرراً مارکس و انگلس بر آن تأکید داشتند، که این ویژگی (انقلابی بودن) یکی از عمده‌ترین تفاوت‌ها بین نبرد بورژوازی علیه فئودالیسم با نبرد طبقه کارگر علیه حاکمیت سرمایه است. این بود که بورژوازی در نبرد خود برای دسترسی به توافقات طبقاتی علیه حاکمیت فئودال‌ها از وزن بسیار زیادی برخوردار بود، زیرا قادر بود قدرت اقتصادی خود را در دوران حاکمیت سیاسی فئودال‌ها توسعه بخشد. طبقه کارگر می‌تواند در جامعه سرمایه داری به این یا آن بهبود شرایط زندگی خود دست یابد، اما برای رسیدن به تساوی حقوق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی - اخلاقی خود، تنها از طریق تغییرات انقلابی جامعه باید عبور کند.» (همانجا ص ۱۲۹)

انقلابی بودن جنبش کارگری البته تنها به این معنا نیست، که مسلح به جهان‌بینی علمی باشد، بلکه به ویژه ضروری است، که آگاهانه و پیگیرانه بخواهد و بطور واقع‌بینانه و موفق بتواند اصول عام جهان‌بینی خود را بر شرایط جدید و مشخص زمان و لحظه انطباق دهد. این شیوه، شرط جلوگیری از انجماد فکری و عملی در جنبش و حزب کارگری از یک سو، و همچنین راه رشد جهان‌بینی او بطور علمی در طول زمان از سوی دیگر است. از این طریق تجارب هر بخش از جنبش و یا حزب می‌تواند در خدمت بخش و احزاب دیگر قرار گیرد. در شرایط مشخص کنونی نیز کوشش برای انطباق اصول عام مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط موجود نبرد همانقدر پر اهمیت است، که برخورد ایدئولوژیک با جریان چپ ایدئولوژی‌زدایی شده ضروری است، زیرا سرمایه داری دوران افول و فروپاشی کاملاً هدفمند لبه تیز یورش ایدئولوژیک خود را علیه مارکسیسم-لنینیسم، متوجه جنبه انقلابی این جهان‌بینی کرده است و با شدتی بیشتر از گذشته می‌کوشد تصورات رفرمیستی را به جنبش چپ القا کند. (*)

وحدت دیالکتیک نبرد طبقاتی

برای بنیان سوسیالیسم علمی درک وحدت دیالکتیکی مبارزه طبقاتی بسیار پراهمیت بود. آنها در عین مبارزه با مطلق کردن هدف دورنمایی، بی‌توجهی به هدف نهانی را مردود می‌دانستند و در مانیفست حزب کمونیست نوشتند: کمونیست‌ها نبرد می‌کنند «برای دستیابی به اهداف و

منافع بلاواسطه طبقه کارگر، اما آنها همچنین در نبرد فعلی نمایندگی آینده جنبش را نیز عهده دارند» (کلیات همانجا ص ۴۹۲). البته این بدان معنا نیست، که کمونیست‌ها ساده دلانی هستند، که تصور می‌کنند، تنها خواست "آهنین" آنها برای دسترسی به هدف نهایی کافی است و دیگر نیازی به توافقاتی اجتماعی مرحله‌ای ضرورتی ندارد و می‌توان از روی آنها "پرید". انگلس در انتقاد به بلانکیست‌ها (کلیات همانجا ص ۵۳۳) نوشت: «کمونیست‌های آلمانی از اینرو کمونیست هستند، که هدف نهایی را از درون تمامی مراحل و توافقاتی بین‌بینی می‌بینند: ازین بردن طبقات، ایجاد یک جامعه که در آن (بزرگ) زمینداری و مالکیت (کلان) بر ابزار تولید دیگر وجود ندارد.»

در مرحله فعلی تاریخی در ایران، که مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک است، جنبه مبارزه ملی-ضد امپریالیستی و مبارزه برای آزادی‌های قانونی و دمکراتیک از اهمیت مبرم برخوردار است. براین پایه نیز متحدان تاریخی مبارزه روز طبقه کارگر در این مرحله از نبرد تعیین می‌شود، که بطور عینی همه اقشار بین‌نابینی و بورژوازی ملی، و میهن‌دوست و آزادیخواه را دربرمی‌گیرد. طبقه کارگر و حزب آن باید با صراحت و روشنی در حرف و عمل برای متحدان خود تفهیم کند، که به "توافقات اجتماعی" پایدار است و منافع طبقاتی متحدان خود را مورد نظر و احترام قرار می‌دهد، بدون آنکه در فعالیت خود برای تسامین منافع روز و دورنمایی زحمتکشان، یعنی در فعالیت برای پیشبرد عدالت اجتماعی نسبی در چارچوب شرایط و امکانات تاریخی، از طریق سیافتن و دسترسی به "توافقاتی مرحله‌ای" با متحدان، تعللی بخود راه بدهد.

استراتژی و تاکتیک

ارزیابی مشخص وضع اقتصادی و سیاسی لحظه معین تاریخی جامعه و شناخت جهت تغییرات آن، پایه تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی را تشکیل می‌دهد. به نظر لنین (در کتاب بیوگرافی کوتاه مارکس، کلیات ص ۶۴): تنها شناخت عینی کلیه روابط طبقات یک جامعه و به حساب آوردن آنها در لحظه تاریخی معین، می‌تواند پایه تعیین تاکتیک مبارزه طبقه پیشرو جامعه باشد. باید جامعه را در بویایی و تغییرات آن دید و نه در سکون و انجماد لحظه. این تغییر و دینامیسم را باید هم از دیدگاه گذشته و هم در آینده آن مورد توجه قرار داد، یعنی با درک و برخورد دیالکتیکی، تا تنها تغییرات آرام مطلق نگردد، آنطور که "اولوسونرها" می‌پندارند. زیرا، همانطور که مارکس برجسته ساخته است، در رشد تاریخی، بیست سال چیزی جز یک روز نیست، در حالیکه روزهایی نیز پیش می‌آیند، که در آن بیست سال انباشت شده است.

نقش دمکراسی در روند انقلابی

برپایه درک فوق، مارکس، انگلس و لنین رابطه مبارزه برای دسترسی به اهداف دمکراتیک (در انقلاب بورژوازی علیه فئودالیسم) را با اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر توضیح می‌دهند. تأکید انگلس در جریان برخورد های مربوط به قانون اساسی ۱۸۶۵-۱۸۶۴ آلمان (مسئله وضع ارتش پروس و طبقه کارگر، کلیات جلد ۱۶ ص ۷۷)، بر این نکته که طبقه کارگر باید آزمان هم به دفاع از حقوق دمکراتیک بورژوازی برخیزد، که بورژوازی در نبرد خود از ترس قدرت گرفتن طبقه کارگر، از این اهداف صرف‌نظر می‌کند، در همین رابطه بیان شده است. آنها همچنین مبارزه برای دسترسی به تغییرات رفرمیستی در جامعه را با اهداف انقلابی توضیح می‌دهند و ضرورت پایبندی به آن را برای کمونیست‌ها اثبات می‌کنند.

لنین همین برداشت را در دوران جدید نبرد آزادیبخش و ضد امپریالیستی و در ارتباط با انقلابات ملی-دمکراتیک برجسته می‌سازد. به نظر او سرمایه داری امپریالیستی-مونوپولیستی قرن بیستم، دمکراسی محدود بورژوازی را نیز نفی می‌کند. واقعیتی که با اعمال شیوه‌های فاشیستی حاکمیت سرمایه مالی در دوران اخیر، یعنی تحمیل برنامه اقتصادی "تعدیل" و یا خصوصی سازی بی‌بندوبار و مطلق اقتصاد، که با تحمیل شدیدترین فشارها و محرومیت‌ها به چهارپنجم شهروندان کشورهای متروپل و به ویژه کشورهای جنوب و جهان سوم همراه است از یک سو و تحمیل نظم نوین امپریالیستی و فاشیستی کردن حیات سیاسی جوامع از سوی دیگر اثبات می‌شود.

لنین در این ارتباط دو نکته را برجسته ساخته: اول اینکه نبرد برای خواست‌های دمکراتیک در تمام سطوح زندگی اجتماعی بهیچوجه با آماده شدن و آموزش طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی در تضاد نیست، بلکه برعکس، از این طریق او برای این هدف آماده هم می‌شود. دوم اینکه او برجسته ساخت، که نبرد برای دمکراسی واقعی و پیگیر، اگر هم تنها به معنای

نبرد آزادیبخش ضد استعماری خلق‌های تحت ستم جلب کرد و آنها را یک متحد قدرتمند جنبش کارگری ارزیابی نمود. او از کمونیست‌ها خواست، که «از هر جنبش آزادیبخش در مستعمرات نه در حرف، بلکه در عمل حمایت کنند، بیرون راندن امپریالیست‌های خودی را از این سرزمین‌ها بطلبند و در قلب کارگران کشور خود احساسات واقعا برادرانه را برای مردم زحمتکش مستعمرات و ملت‌های تحت ستم بیدار کنند» (شرایط برای پذیرش در انترناسیونال کمونیستی، کلیات جلد ۳۱ ص ۱۹۶).

هدف نبرد طبقه کارگر را لنین در برقراری روابط بین ملت‌ها، از بسین بردن اختلافات ملی و جدایی طلبی اعلام داشت و تاکید کرد، که بدون کوشش داوطلبانه کارگران و زحمتکشان همه کشورها «برای یک اتحاد و وحدت» نمی‌توان برقراری سوسیالیسم را «پیروزمندانه به پایان رساند» (طرح اولیه تره‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمرات، کلیات جلد ۳۱، ص ۱۳۹).

با توجه به تعدد خلق‌های ساکن میهن ما، انضباطی اصول فوق با شرایط مشخص ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. محور اصلی زندگی مشترک، میهن‌دوستانه و برادرانه خلق‌های ساکن ایران برخورداری مشترک آنها از حقوق و امکانات ملی است، که زمینه داوطلبانه دورزمانی زندگی مشترک را ایجاد می‌کند.

جنگ امپریالیستی - جنگ آزادیبخش

همین موضع طبقاتی را می‌توان نزد مارکس، انگلس و لنین درباره جنگ بین ملت‌ها یافت. لنین خاطرنشان می‌سازد، که سوسیالیست‌ها همیشه جنگ بین ملت‌ها را «یک چیز وحشیانه و قساوت‌گرانه دانسته و آنها را محکوم می‌کنند». اما ارزیابی آنها نسبت به جنگ متفاوت است با برداشت پاسیفیست‌های بورژوا و آنارشیت‌ها. سوسیالیست‌ها «رابطه غیرقابل تغییر جنگ را با نبرد طبقاتی در هر کشوری تشخیص می‌دهند» (سوسیالیسم و جنگ، کلیات جلد ۲۱ ص ۲۹۹).

جنگ ادامه سیاست است. ازاینرو باید سیاست قبل از آغاز جنگ، سیاستی که به جنگ منتهی شد، را مورد بررسی قرار دهیم: «اگر سیاست امپریالیستی (و یا سرکوبگرانه ملت بزرگ علیه ملت کوچک در کشوری همانند ایران) بود، یعنی مدافع منافع سرمایه مالی بود، سیاست غارت و ستم مستعمرات و کشورهای غیرخودی بود، آنوقت جنگی که از این سیاست برمی‌خیزد، یک جنگ امپریالیستی است. اما اگر سیاست، یک سیاست آزادیبخش ملی بود، یعنی اگر بازتاب یک جنبش توده‌ای علیه ستم ملی بود، آنوقت جنگی که از این سیاست برمی‌خیزد، یک جنگ آزادیبخش ملی است» (درباره یک کاریکاتور مارکسیسم...، کلیات، جلد ۲۳، ص ۲۳). با تحلیل مشخص شرایط تاریخی آغاز جنگ اول جهانی، لنین این جنگ را از هر دو سو یک جنگ امپریالیستی ارزیابی کرد و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب کبیر اکثر اعلام داشت، که مسئله صلح مهمترین مسئله ایست، که همه را برای مبارزه بخاطر آن به صحنه جلب می‌کند.

اشکال تئوریک اقتصادی و سیاسی نبرد طبقاتی

در مورد اشکال نبرد طبقاتی در سه بخش تئوریک، سیاسی و اقتصادی آن، انگلس شرکت مارکسیست‌ها را در هر سه بخش، برخلاف جریان‌های رفرمیستی و چپ‌رو، که این یا آن شکل مبارزه را مطلق می‌سازند و آنها را به «سلاح جادویی» تبدیل می‌کنند، قویا توصیه می‌کند. مارکسیست-لنینیست‌ها می‌کوشند تمام اشکال ممکن نبرد اجتماعی و ترکیب‌های آنها بر پایه شرایط عینی تاریخی و سطح آگاهی ذهنی طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی بکار گیرند. لنین تاکید داشت، که اگر طبقه کارگر می‌خواهد به وظایف خود عمل کند، آنوقت باید «به تمامی اشکال و جوانب فعالیت اجتماعی، بدون کوچکترین استثنا، مسلط باشد» (چپ‌روی...، کلیات، جلد ۳۱، ص ۸۳). او خاطر نشان ساخت، که حزب مارکسیستی طبقه کارگر اشکال نبرد را اختراع نمی‌کند (همانطور که مخترع نبرد طبقاتی در جامعه و جهان نیست)، بلکه اشکال ایجاد شده نبرد عینی و واقعی در جامعه را دسته‌بندی می‌کند، نبرد را سازمان می‌دهد و آنها را به سلاح آگاهی زحمتکشان تبدیل می‌سازد، او می‌نویسد: «مارکسیسم... از پراتیک اجتماعی می‌آموزد، و از این ادعا به دور است، که به توده‌ها اشکال نبردی را می‌آموزد، که زانیده (عقل) «روشنفکران محفل‌نشین است» (جنگ پاتیزانی، کلیات جلد ۱۱، ص ۲۰۳-۲۰۲).

شایان توجه است، که کوشش «چپ دمکرات» شده و جهان‌بینی علمی کارگری را ترک گفته، برای مطلق کردن یکطرفه مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه برای برقراری «دمکراسی» تهی شده از محتوای تاریخی، که گویا می‌توان آنها را به عنوان یک «سلاح جادویی» برای حل همه مسائل و مشکلات جامعه بکار برد،

دستیابی به سوسیالیسم نیست و نمی‌تواند راسا به تغییرات بنیادی اقتصادی-اجتماعی بیانجامد، و لذا نمی‌توان آنها را واقعیت دیالکتیکی در تاریخ «به عنوان یک مقوله مستقل» ارزیابی کرد، باوجود این برقراری دمکراسی می‌تواند «بر روی وضع اقتصادی موجود و چگونگی تغییرات آن تاثیر بگذارد، درعین حال که خود نیز تحت تاثیر رشد اقتصادی» جامعه قرار دارد. بر این پایه است، که «تعالی دمکراسی تا «پایان» ممکن آن، یافتن اشکال چنین رشدی و پیاده کردن عملی آن» بخش‌های تجزیه‌ناپذیر نبرد برای انقلاب اجتماعی هستند. (دولت و انقلاب، کلیات باند ۲۵ ص ۴۶۶).

رفرم و انقلاب

با چنین درکی است، که شلیفرشتین می‌نویسد: (همانجا ص ۱۳۱)، مارکس، انگلس و لنین به تضاد بین رفرم (تغییرات تدریجی) و انقلاب باور نداشتند (نکته‌ای که مخالفان به آنها نسبت می‌دهند). این اما به این معنا نیست، که تغییرات تدریجی و رفرمیستی می‌تواند در روند پیشرفت اجتماعی جای تغییرات انقلابی را بگیرند و انقلاب را غیرضروری سازند. مارکسیسم بی‌وقفه برای تغییرات حیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مبارزه کرده است، چه بسا با انرژی بیشتری از آنها که خود را «رفرمیست» اعلام می‌کنند. جای سوسیالیست‌ها به نظر انگلس «در کنار آنهاست، که برای دستیابی به تغییرات اجتماعی ممکن لحظه به نفع منافع زحمتکشان، مبارزه می‌کنند»؛ آنها تمامی این موفقیت‌های سیاسی و اجتماعی را با دل و جان می‌پذیرند، اما تنها به عنوان پیش درآمد «و قدمی در راه جنبش انقلابی و پیشرو» (انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیستی، کلیات جلد ۲۲، ص ۴۴).

در پیام خود به کنگره انترناسیونال اول (۱۸۶۴) مارکس در مورد اهمیت نبرد کارگران برای ۱۰ ساعت کار روزانه، آنها تنها «یک موفقیت بزرگ عملی» ندانست، بلکه به عنوان یک پیروزی «اقتصاد سیاسی طبقه کارگر» ارزیابی کرد (کلیات جلد ۱۶ ص ۱۱).

لنین در همین رابطه خاطرنشان می‌سازد، که در جنبش‌های کارگری موجود، تنها مارکسیست‌ها هستند، که رابطه بین رفرم و انقلاب را درست تشخیص داده‌اند. هم در جریان جنگ جهانی اول و هم پس از آن او می‌طلبید، که مارکسیست‌ها نباید از نبرد برای رفرم‌ها چشم‌پوشی کنند؛ او اضافه می‌کرد، که اپورتونیست‌ها خوشحال می‌شدند، اگر مارکسیست‌ها نبرد برای رفرم را برای آنها باقی می‌گذاشتند، و «خود را از نبرد در وضع ناپامان موجود کنار می‌کشیدند» (پیشنهادات کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به دومین کنفرانس سوسیالیستی ۱۹۱۶، جلد ۲۲ ص ۱۷۵).

رابطه دیالکتیکی بین انترناسیونالیسم و میهن دوستی کارگران

یکی دیگر از جنبه‌های پراهمیت وظایف طبقه کارگر در نبرد خود برای ایجاد جامعه فارغ از استثمار انسان از انسان، برقراری دیالکتیک بین جنبه انترناسیونالیستی نبرد با جنبه ناسیونالیستی آن است. مارکس و انگلس موضع انترناسیونالیستی خود را در «مانیفست حزب کمونیست» در سال ۱۸۴۸ اعلام داشتند و برجسته ساختند. آنها تصریح کردند، که از آنجا که طبقه کارگر باید در مقیاس ملی قدرت را بدست گیرد و آنها «در مقیاس ملی قانونیت بیخشند»، یک نیروی ملی است. نقش برجسته طبقه کارگر و کمونیست‌ها در سراسر جهان در نبرد برای استقلال ملی و پیروزی انقلابات ملی-دمکراتیک از ماهیت میهن‌دوستانه و ملی آن برمی‌خیزد، در حالیکه «وضع اقتصادی او، دشمن طبقاتی او، شرایط ضروری برای آزادی او، (ضرورت) وحدت انترناسیونالیستی او» را نشان می‌دهند (نامه لنین به اینس آرماند، ۱۹۱۶ و ۲۰، کلیات جلد ۳۵ ص ۲۲۳).

مارکس و انگلس هم در انقلاب سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ و هم در انترناسیونال اول از کارگران می‌خواستند، که از جنبش‌های استقلال طلبانه لهستانی‌ها و ایرلندی‌ها دفاع کنند. آنها در مورد آزادی خلق‌های برده شده مستعمرات نیز از همین موضع حرکت می‌کردند و در روزنامه «رینیش سیتونگ جدید» اصل زیر را اعلام داشتند: یک ملت، که به ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارد، نمی‌تواند خود آزاد باشد.

توسط لنین موضع جنبش کارگری مارکسیستی درباره مسئله ملی و مستعمرات تکمیل و تدقیق شد. به نظر او ایجاد دولت‌های ملی در روند برقراری سرمایه‌داری در جهان یک پدیده تاریخی مترقیانه است، که طبقه کارگر باید از آن دفاع کند. درعین حال طبقه کارگر باید مدافع آزادی خلق‌های مستعمره و تحت ستم باشد. او موضع مارکسیست‌ها را جانبداری از وحدت داوطلبانه خلق‌ها اعلام کرد. در همین رابطه است، که لنین توجه ویژه جنبش کارگری را به

همراه است با مطلق ساختن "فرم"، به مثابه تنها امکان رشد اجتماعی و همچنین مطلق ساختن راه مسالمت آمیز تغییرات در جامعه. آنها با اتخاذ چنین مواضعی به عامل نبرد ایدئولوژی امپریالیستی علیه هارکسیسم-لنینیسم به درون جنبش چپ انقلابی تبدیل شده اند.

این چپ، از جمله در اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور، با اتخاذ چنین مواضعی، بطور چشم و غیرقابل توجه، چشم بر واقعیت تشدید نبرد طبقاتی از بالا در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی، تجربه انقلابی همه خلق ها، از جمله سال ۵۷ میهن ما و سرکوب خونین طبقات حاکم به ویژه در دوران های بحرانی و انقلابی در همه کشورها بسته است. بدین ترتیب "چپ" با یکطرفه و مطلق کردن یک جنبه از مبارزه اجتماعی (جنبه سیاسی؛ مبارزه برای دموکراسی) به سطح مجریان سیاست سرمایه داری امپریالیستی سقوط کرده است. سکوت این سازمان ها و جریان ها درباره برنامه اقتصادی نولیبرالیسم (تعدیل اقتصادی)، با ترک دفاع روشن و پیگیرانه از شعار عدالت اجتماعی همراه است.

سندیکا و مبارزه سندیکایی

برای مارکس و انگلس مبارزه سندیکایی طبقه کارگر از اهمیت ویژه برخوردار بود. در کتاب "فقر فلسفه" مارکس در سال ۱۸۴۷ و همچنین یک سال بعد با انگلس در مانیفست حزب کمونیست اهمیت مبارزه اقتصادی-سندیکایی را خاطرنشان ساخت و سندیکا را سازمان پایه ای طبقه کارگر اعلام کرد و برجسته ساخت، که با توسعه مبارزه اقتصادی، این مبارزه به مبارزه سیاسی رشد خواهد کرد (فقر فلسفه، کلیات جلد ۴، ص ۱۸۱-۱۸۰). او در این مورد در نامه خود به ف. بولته (کلیات جلد ۳۳، ص ۳۳۲-۳۳۱) می نویسد: «مبارزه در یک کارخانه و یا در یک رشته تولیدی برای مجبور کردن مالکان ابزار تولید به تن دادن به محدود کردن ساعت کار، یک جنبش اقتصادی است، برعکس، جنبش برای تبدیل دستاورد ۸ ساعت روزانه کار به قانون، یک جنبش سیاسی است! براین پایه است، که همه چپ از درون مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی فراموشی رود و جنبش پراکنده اقتصادی کارگران به یک جنبش سیاسی تبدیل می شود. یعنی به جنبش طبقه فرا می رود، به شکلی که به قدرت اجباری (قانونی) و عمومی-اجتماعی دست می یابد». انگلس سندیکا را «در واقع سازمان اصلی کارگران می نامد، که در آن نبرد روزانه خود را با سرمایه پیگیری می کند، و در آن آموزش می بیند» (نامه انگلس به آ. بیل ۱۸۷۵، ۲۸-۱۸، کلیات جلد ۳۴، ص ۱۲۸).

برای مارکس، انگلس و لنین مبارزه سندیکایی از دو نظر از اهمیت ویژه برخوردار بود. یکبار برای مبارزه اقتصادی، که در آن کارگران علیه تمایل سرمایه برای به حداقل رساندن قیمت کالای کارگران یعنی ارزش نیروی کار - دستمزد - مبارزه می کنند؛ و بار دیگر شرط آموختن نبرد سیاسی، که در سطح بالاتری جریان دارد. مارکس در این رابطه می نویسد «اگر کارگران در برخورد های روزانه خود با سرمایه، از ترس دست به عقب نشینی بزنند، آنوقت از خود این امکان را سلب می کنند، به اهداف بزرگتری دست یابند» (دستمزد، ارزش و سود، کلیات جلد ۱۶، ص ۱۵۲-۱۵۱). آنها همزمان مرز امکانات نبرد سندیکایی و عدم مبالغه در آنرا نیز گوشزد کرده اند. مارکس در همین کتاب خاطرنشان می سازد، که سندیکاها اهداف خود را از چشم دور نگاه خواهند داشت، اگر خود را در یک جنگ کوچک علیه نتایج عملکرد سیستم محدود کنند، بجای آنکه بکوشند آنرا تغییر دهند، بجای آنکه سازمان خود را به عنوان اهرم این تغییر بکار گیرند.

وظیفه بزرگ طبقه کارگر

با توجه به این امر که قدرت اقتصادی سرمایه در حاکمیت سیاسی آن متمرکز می شود، و با توجه به این امر که این قدرت سیاسی او را قادر به حفظ شرایط موجود سیستم می سازد، مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست هدف جنبش کارگری را «تبدیل کارگران (پراکنده) به طبقه (متشکل)، سرنگونی حاکمیت سرمایه، و بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط کارگران» اعلام کرده بودند. در همین رابطه مارکس در پیام خود به کنگره انترناسیونال اول (کلیات جلد ۱۶، ص ۱۲) نوشت: «زمینداران و کاپیتالیست ها حقوق ویژه سیاسی خود را برای حفظ و ابدی ساختن موقعیت اقتصادی انحصاری خویش بکار می گیرند. آنها در راه تساوی حقوق کارگران همه نوع مانع ایجاد خواهند کرد. (از اینرو) بدست آوردن قدرت سیاسی اکنون به وظیفه بزرگ طبقه کارگر تبدیل شده است.»

مارکس، انگلس و لنین پیوسته علیه این تنوری، که کارگران را برای "حفظ منزه بودن پرنسپ های انقلابی" از تصاحب قدرت برحذر می دارد، مبارزه

کرده اند. انگلس در نطق خود در کنفرانس اتحادیه بین المللی کارگران در لندن (کلیات جلد ۱۷، ص ۴۱۶) می گوید، که انقلاب بزرگترین عمل سیاسی (توده ها) است، و آنکه آنرا می طلبد، باید نبرد سیاسی ای را هم بخواند، که آنرا تدارک می بیند و کارگران را برای آن آموزش می دهد. لنین نیز در برابر جریان چپ و بعد از جنگ جهانی اول، که شرکت در انتخابات مجلس کشورهای سرمایه داری را تحت عنوان "اپورتونیسم" رد می کرد، زیرا گویا از این طریق سیستم مورد تأیید قرارداد می شود، خاطر نشان می ساخت، که دنباله روی از این تاکتیک، تنها به معنی «تسلیم شدن کامل در برابر اپورتونیسم» است» (پاسخ به پ. کیوسکی، کلیات ۴، ص ۳۷۲).

نقش زور در تاریخ

از نظر مارکس، انگلس و لنین بین اعمال زور در برخورد های طبقاتی باید تفاوت قایل شد، بین خواست طبقه کارگر برای دستیابی مسالمت آمیز به خواست های خود از یک سو و واقعیت تاریخی-اجتماعی ای، که بر این خواست سایه افکنده است و عمدتاً در آن خلاصه می شود، که طبقات حاکمه از بکار بردن زور علیه زحمتکشان کوچکترین تردیدی بخود راه نمی دهند. حتی در طرح های اولیه برای مانیفست حزب کمونیست، انگلس این پرسش را مطرح می سازد: امکان طرد حاکمیت سرمایه از طریق مسالمت آمیز ممکن خواهد بود؟ «باید آرزو کرد، که چنین چیزی ممکن باشد، و کمونیست ها بدون تردید آخرین کسانی بودند، که با آن مخالف می بودند، کمونیست ها بخوبی می دانند، که اقدامات توطئه گرانه نه تنها بی اثر، بلکه مضر هستند. آنها بخوبی می دانند، که انقلاب را نمی توان با قصد و اراده بوجود آورد، بلکه انقلابات همه جا و در تمام دوران ها پیامد اجتناب ناپذیر شرایطی بوده اند، که مستقل از اراده و رهبری این یا آن حزب و حتی کل طبقات تحقق یافته اند. آنها اما در عین حال می بینند، که از رشد طبقه کارگر تقریباً در تمام کشورهای متمدن با زور جلوگیری می شود و از این طریق مخالفان کمونیست ها ایجاد شرایط یک انقلاب را تدارک می بینند» (اصول کمونیسم، کلیات جلد ۴، ص ۳۷۲). همین نظر را لنین نیز ابراز داشته است (یک جریان واپس گرانه در سوسیال دموکراسی روسیه، کلیات جلد ۴، ص ۲۷۰).

بنابراین مارکسیسم در موقع بررسی این نکته (اعمال زور)، و تمامی مسایل دیگر سیاسی برخورد بشدت تاریخی داشتند، که با توجه به تناسب قوا و دیگر شرایط لحظه همراه بود. روند تاریخ به آنها نشان داده بود، که اعمال زور در داخل و خارج از کشور همیشه وسیله در دست طبقات حاکم بوده است، که بوسیله آن از منافع اقتصادی و سیاسی خود در برابر طبقات تحت ستم دفاع می کردند و برای این طبقات امکان دیگری باقی نمی گذاشتند، برای دفاع از خود متقابلاً به شیوه های غیر مسالمت آمیز رو بیاوردند. مارکس با توجه به تاریخ انقلابات بورژوازی در انگلستان قرن هفدهم، فرانسه قرن هیجدهم، آلمان قرن نوزدهم و بطور کلی تاریخ برقراری فئودالیسم و سرمایه داری در جهان است، که در کتاب کاپیتال از زور به عنوان «ماما در جامعه کهن، که آبستن جامعه نو است» صحبت می کند.

مارکس و انگلس سیاستمداران سرمایه داری (آلمان، فرانسه) را مورد تمسخر قرار می دادند، که خود قدرت را از طریق انقلابات سال های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ بدست آوردند، اما جنبش های انقلابی و انقلابات را برای تمام آینده تاریخ، چیزی بد و منفور اعلام می کنند. انگلس در برخورد به اقدامات ارتجاعی بیسمارک، صدراعظم ارتجاعی آلمان (پروس) در نامه ای به آگوست بسل در تاریخ ۱۸۸۴ و ۱۸۱۱ نوشت: «وضع موجود در تمام اروپا نتیجه انقلابات است. قوانین موجود، حقوق تاریخی، قانونیت، همه و همه هزاران بار مورد تهاجم قرار گرفته اند و برافشاده اند... حق برای انقلاب کردن وجود داشت - در غیر این صورت حاکمیت فعلی غیرقانونی می بود... اما (حاکمان) اکنون می خواهند، که این حق دیگر پابرجا نباشد... اما کسی که با خونریزی و مشت آهنین (توجه به دولت پروس است) عمل می کند... دولت های دیگران را می بلعد، مالکیت های فردی را مصادره می کند، دیگر نباید دیگران را به عنوان انقلابی مورد شمات قرار دهد و محکوم کند. اگر حزب (سوسیال دموکرات آلمان) این حق را حفظ کند، که نه کمتر و نه بیشتر انقلابی باشد از "دولت ریش" بوده است، آنوقت به همه چیز دست یافته است، که به آن نیاز دارد» (کلیات جلد ۳۶، ص ۲۳۹-۲۳۸).

(۳) به مصاحبه "الوادور کونال"، رهبر حزب کمونیست پرتغال در همین شماره مراجعه کنید.

گزارش "شب شعر" سیاوش کسرانی

مذاکرات دیپلماتیک امریکا با گروه "طالبان"!

بدنبال ملاقات یک هیات بلند پایه امریکائی با رهبران گروه طالبان، در اسلام آباد (پایتخت پاکستان) معاون وزارت خارجه این کشور نیز با سران این گروه دیدار و گفتگو کرد.

نشریات پاکستانی، که خبر این ملاقات‌ها را انتشار داده‌اند می‌نویسند: خانم رابین رافل، معاون وزارت خارجه امریکا در جریان سفر به پاکستان، علاوه بر رهبران گروه طالبان، با مقامات پاکستانی نیز دیدار کرده و درباره آینده افغانستان تبادل نظر کرده‌است.

براساس گزارش‌های دریافتی، ملاقات با رهبران گروه طالبان در داخل خاک افغانستان و در مناطق تصرف شده توسط این گروه انجام شده‌است.

در ایران نیز، اخیراً، برخی نشریات و روزنامه‌ها با ابراز نگرانی پیرامون آینده افغانستان، اشاره به سیاست فعال‌انگیزانگستان در امور داخلی افغانستان کرده و یاد آور می‌شوند، دولت پاکستان در این زمینه راه را برای انگلستان باز کرده‌است. همین مطبوعات به پاکستان یاد آور می‌شوند، که دوستی با جمهوری اسلامی و همکاری با آن برای پاکستان مفیدتر از پیروی از سیاست‌های جدید انگلستان در منطقه‌است. از جمله این نشریات چاپ ایران "عصرما" ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که می‌نویسد: نزدیکی سیاست‌های دولت پاکستان با بریتانیا و تلاش برای رفع اختلافات موجود با امریکا و جلب حمایت آن دولت، انگیزه‌ایست، که کمک به پیروزی طالبان را نوعی خوش خدمتی در قبال این دولت‌های امپریالیستی تلقی می‌کند. این تلاش‌ها نتیجه مثبتی نصیب دولت پاکستان نخواهد کرد.

روزنامه‌های پاکستان در توجیه ملاقات‌های اخیرین مقامات امریکائی و سران گروه طالبان، می‌نویسند، که امریکا نگران فعال شدن روسیه در افغانستان است و به همین جهت و تا پیش از انتخابات آینده مجلس نمایندگان روسیه، فعالیت‌های خود را در ارتباط با افغانستان تشدید کرده‌است. تکرار این بهانه‌ها و توجیه‌ها در مطبوعات دولتی جمهوری اسلامی، حکایت از موفقیت این تبلیغات گمراه کننده دارد.

بازداشت ۹ ساعته مدیرمسئول "پیام دانشجو"

دومین شماره "نشریه داخلی" ارگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی و فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها بدست ما رسید. در صفحه اول این شماره آگهی پذیرش عضویت در این اتحادیه چاپ شده‌است. در این آگهی، از جمله آمده‌است: "... (اتحادیه، برای) مبارزه با عاملان روزور و تزویر که بخشی از آن توسط هفته نامه "پیام دانشجو" انجام گرفت، از تمامی معتقدین به اصول فوق‌الذکر دعوت به عضویت می‌نماید.

در همین شماره خبر بازداشت ۹ ساعته مهندس طبرزدی، مدیرمسئول پیام دانشجو، پس از اجتماع ۱۵ مرداد دانشجویان دانشگاه تهران چاپ شده‌است. این تجمع در اعتراض به توقیف پیام دانشجو برگزار شده بود. به نوشته نشریه داخلی، چشم‌های مهندس طبرزدی در طول بازداشت بسته بوده و وی در این مدت مورد توهین و بی حرمتی قرار گرفته‌است.

شب شعر سیاوش کسرانی، شاعر مردمی ایران، روز ۱۲ آبان (سوم نوامبر) در شهر وین پایتخت اتریش برگزار شد. این شب شعر، بدعوت انجمن فرهنگی ایرانیان مقیم وین برپا شد و در آن، برای نخستین بار، نزدیک به ۴۵۰ ایرانی مقیم وین، برخی شهرهای اطراف وین و حتی کشورهای همسایه اتریش، بنظر دیدار با کسرانی و شنیدن اشعار او شرکت کردند.

سیاوش کسرانی، که پس از چندین سال مهاجرت دشوار و پرحادثه، اخیراً در کشور اتریش اقامت گزیده‌است، برای نخستین بار، طی ۱۲ سالی که از ایران دور است، در یک کشور اروپائی "شب شعر" برگزار کرد. کسرانی، در ماههای اخیر، تازه‌ترین دفتر شعر خود را، تحت نام "مهتر سرخ" منتشر ساخته‌است. حماسه "سهراب" - آخرین شعر بلند کسرانی، که تحت تاثیر حوادث تکاندهنده سال‌های گذشته (در ایران و جهان) سروده شده، در این دفتر چاپ شده‌است. سیاوش کسرانی، در دوران اخیر، تلاش بسیار کرد، تا مگر این شعر و دفتر اشعار تازه‌اش را در ایران منتشر سازد، اما تمامی این تلاش‌ها بی نتیجه ماند و هراس از تهدیدهای حکومتی موجب شد، تا هیچ ناشی شانه خویش را زیر بار انتشار اشعار او نهد! این درحالیست، که برخی از اشعار همین دفتر، در ایران سینه به سینه نقل می‌شود و بسیاری از اهل شعر و حتی بسیاری از ماهنامه‌های هنری-اجتماعی نیز گزیده‌هایی از این دفتر و حماسه سهراب را در اختیار دارند و "زمانه" چاپ و انتشار آنرا انتظار می‌کشند! انتظاری که یکبار از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ به درازا کشید، اما آنگاه که این انتظار پایان یافت، آنچه او سروده بود و می‌سرود، شعر "زمانه" بود!

براساس گزارش یکی از همکاران "راه توده" که در شب شعر سیاوش کسرانی شرکت داشته‌است، سیاوش کسرانی در شب شعر خویش برخی از سروده‌های سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد خود را، با شرح انگیزه سرودن آنها خواند، که این ابتکار با استقبال بسیار روبرو شد. از جمله این اشعار شعری بود، که در وصف سرگرد "وکیلی" ازافسران میهن دوست ایران - که به جرم عضویت در حزب توده ایران، پس از پیروزی کودتاچیان اعدام شده خوانده شد و همگان را بشدت تحت تاثیر قرار داد.

مقدمه دفتر جدید شعر سیاوش کسرانی، نیز در این شب، برای همگان خوانده شد، که خود فرصتی بود دوباره، برای مروری بر آنچه بر ایران و جهان طی چند دهه تلاش بشریت برای شکافتن سقف جهان و در انداختن طرحی نو گذشته‌است. کسرانی در مقدمه دفتر جدید شعر خود می‌نویسد: "... آرش کمانگیر" میوه جوانی گوینده و با فرسنگها فاصله، "مهتر سرخ" میراث سالخوردگی من است. اگر شباهتی در میان این دو شعر باشد در وجه کلی آنهاست، که هریک با زبان روزگار خوش، در جستجوی پاسخی به ناامیدی‌اند!... در این هنگامه پر آشوب، که میهن بلا خیز ما نیز در کشاکش بود و نبود، نام و تاریخ و فرهنگ خویشتن است. من "مهتر سرخ" را بدست شما آگاهان می‌سپارم، همچنان که یکبار در ۳۷ سال پیش، "آرش" را به شما واگذاردم و شما او را در دست و دامان و گهواره دل‌هایتان به برومندی رساندید...

در پایان شعر خوانی، یک نقاش و مجسمه ساز ایرانی مقیم اتریش، بنام "حشمت" (که گفته می‌شود نه عضو حزب توده ایران و نه وابسته به سازمان اکثریت است) روی صحنه رفت و پس از بوسیدن "سیاوش کسرانی" گفت: علیرغم اختلاف عقیدتی و سیاسی که ما با شما داریم، من به شعر شما احترام می‌گذارم! او سپس مجسمه‌ای از فلز را، که بعنوان سمبل "آرش کمانگیر" ساخته بود، به سیاوش کسرانی هدیه کرد، که با تشویق و تائید همه حاضران در سالن روبرو شد!

آنگونه که گفته می‌شود، قرار است، جلسات شعر خوانی سیاوش کسرانی در دیگر کشورهای اروپائی نیز، در آینده نزدیک برگزار شود. از میان این کشورها، آلمان و چند شهر بزرگ این کشور، که ایرانیان مقیم آن بیش از شهرهای دیگر است، احتمالاً نخستین توفنگاه کسرانی خواهد بود.

Rahe Tudeh No.42, Nov. 1995

Postfach 4554574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Postbank Essen, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان) برای تماس سریع با "راه توده" استفاده کنید.